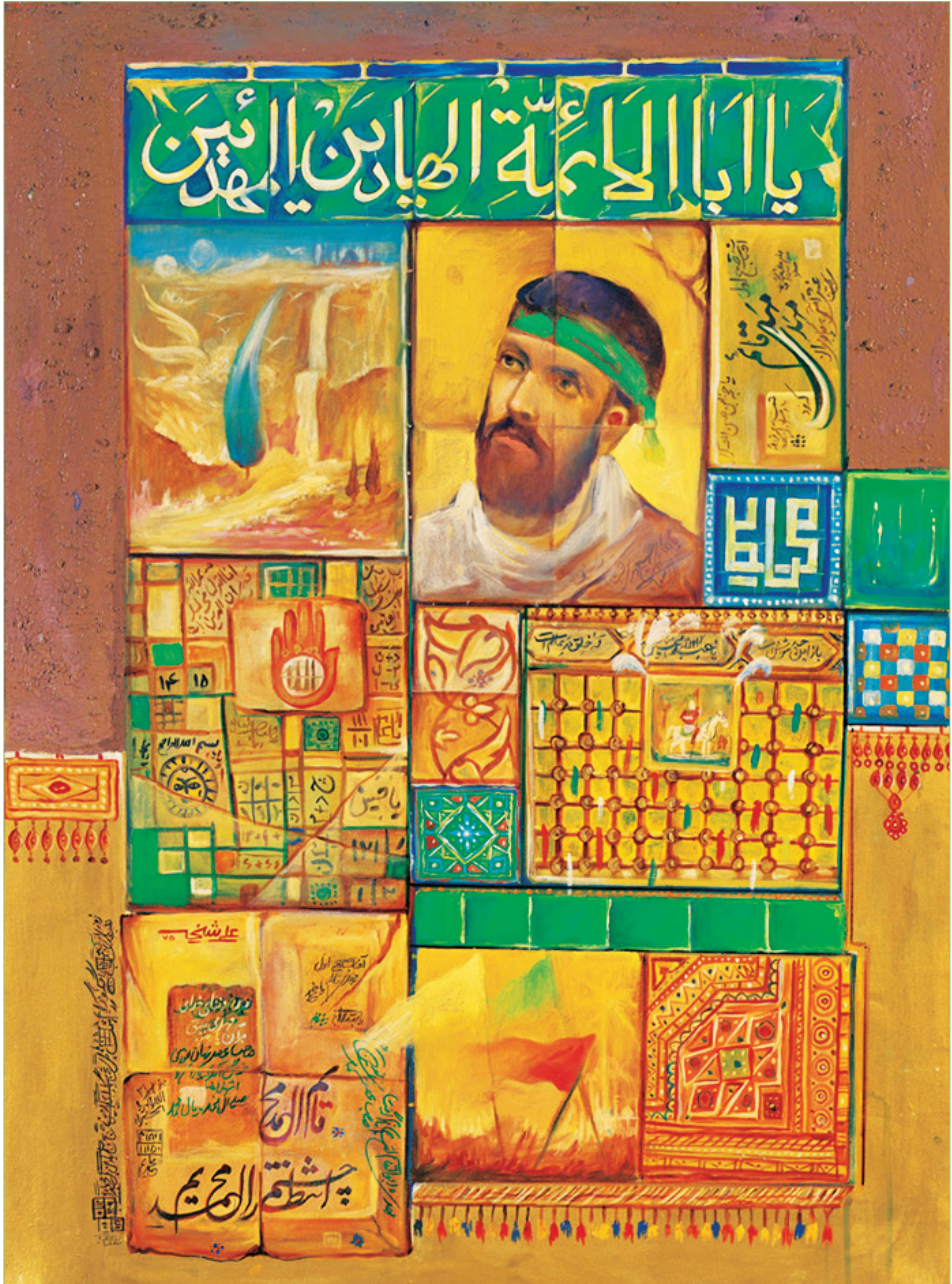






دیده بان



۴۸ | انقلاب اسلامی راه توجه
به هنر نشان داد
۵۳ | کاری که زمین مانده
۵۸ | چاووشه بیداران

پرسیمان



پرونده

۶۰ | کوبیدن بر طبل مذاکره
۶۳ | دولت موقت «واقع بین»
بود یا خط امام (ره)؟
۶۹ | منافقین؛ یاران دشمن
در ایران
۶۳ | صدام در ابتدای
جنگ امیدوار به همکاری
منافقین بود

گفتمان



۶ | «مردم سالاری دینی» یعنی
«جمهوری اسلامی»
۱۲ | کربلا منتظر است
۱۹ | نقش اقتدار
۲۴ | واکاوی انقلاب اسلامی



■ پلاک شهید...

...من خودم را لایق نمی دانم که در
جواب ندای هل من ناصر ینصرنی به
امام کبیرمان لبیک بگویم... ولی از
امام (ره) می خواهم که مرا دعا کند تا
بلکه نزد خداوند مورد قبول واقع شوم
و به درجه ای که در نهایت شهادت
است برسم.

از وصیت نامه شهید ناصر بختیاری

سال ششم

۲۲ اسفند ماه

روز بزرگداشت شهداء





■ به همراهی:

جعفر حسن خانی، هادی مرادپیری، احمد شفیعی نیا، محمد حسن جعفری
سمانه پیراهام، کبری سنگوری زاده، سعید ریاطی، مجید ترابی، ابوالفضل صالحی
عزیزالله محمدی، عرفان حیدری، حسین جمشیدیان، علی پدرخانی
مجتبی عبادی فتح، مهدی امتدادجو، محمد مهدی رجبی، عادل عساکره

چهره‌ها

۶

سید ابراهیم
سرپرست



۳۲

محمد
رحمانی



۵۲

حسن
رحیم پور



۶۴

رفعت
اسدزاده



۷۰

حمید
سلطانی

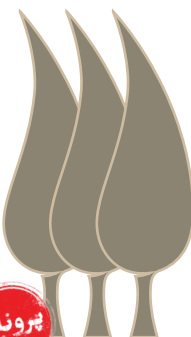


۷۹

قاسم
صادقی



راهپایان



پرونده

۱۰۳ | سروامید
۱۰۴ | آن «سرو» تا آسمان قد
برافراشت!
۱۰۶ | ده درس از شصت
شماره «سرو»
۱۰۸ | دلیل روایت‌گری انقلاب
و جنگ

یادمان



۸۸ | مقام شهید
۹۲ | چرا اکنون بیش از هر زمان
دیگری به موزه‌ها نیاز داریم؟
۹۶ | باید رفت...

راویان



۶۴ | من هم یک سربازم!
۷۰ | شهید، خودش آمد!
۷۶ | نخستین فرودگاه
۷۹ | داش مشته‌ها در جنگ

شماره ۶۰

■ همراه شوید:

سرو از همراهی پژوهشگران، هنرمندان
و اهالی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین
۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه بوده و در فایل word
به آدرس الکترونیکی
sarvmag.ir@gmail.com
ارسال شوند.

■ نشانی:

تهران، میدان ونک
بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو
موزه ملی انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس

■ تلفن:

۸۸۶۵۷۰۲۶ - داخلی ۸۸۰

ششمین سال، شصتمین شماره در «بهار در بهار» امسال



داود عامری

اسفند ماه امسال، مناسبت‌های مختلفی را در خود جای داده است که نمی‌توان از کنار آنها گذشت، لذا یادداشت اول شماره ۶۰ مجله سرو را در چند قسمت تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم.

۱. آغاز اسفند سال ۱۴۰۲، متبرک به میلاد منجی عالم بشریت و عدالت گستر جهان هستی، حضرت مهدی (عج) بود. این روز را

به تمام منتظران واقعی آن حضرت تبریک عرض می‌کنم.

طبیعتاً فرهنگ دفاع مقدس و انتظار ظهور منجی، جریان یک باور و فرهنگ در دو عنوان است. دفاع سلحشورانه رزمندگان اسلام از اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی مبتنی بر باور به زمینه‌سازی برای ظهور حضرتش بوده و امروز نیز یکی از پایه‌های اصلی تفکر انقلابی، همراهی و هم‌آوایی با آموزه‌های معصومین علیه السلام تا رساندن رسالت نجات بخش عدالت‌گستری به دستان مبارک صاحب عصر و زمان حضرت مهدی موعود است.

۲. مناسبت دوم اسفند ماه، اختصاص به خود مجله سرو دارد. این شماره، شصتمین شماره مجله سرو در ششمین سال انتشار آن است. مجله سرو در تمام شماره‌های خود سعی کرده است، گوشه‌هایی از اندیشه‌های انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را با بهره‌بندی از نظرات صاحبان اندیشه و رزمندگان دفاع مقدس بازتاب دهد، به‌طوری که اگر شماره‌های منتشر شده مجله سرو را در کنار هم در یک ویتترین بگذاریم، موزه‌ای است که آثار معنوی دفاع مقدس را در خود جای داده است، لذا می‌توان محتوای مطالب مجله سرو را موزه‌اندیشه و مفاهیم دفاع مقدس نامید و آرزو می‌کنیم با حمایت و همدلی مسئولین، همکاران و همراهان گرامی مجله، بتوانند از عهده این مسئولیت بزرگ معنوی بر بیایند و به قدر توانایی خود، بازتاب دهنده گوشه‌هایی از فرهنگ و ارزش‌های دفاع مقدس به نسل‌های جدید باشند.

۳. سومین مناسبتی که اسفند ماه امسال را متفاوت از سال‌های گذشته کرده است، مصادف بودن آن با انتخابات مجلس خبرگان رهبری و سیزدهمین دوره مجلس شورای اسلامی است. جمهوری نظام در کنار اسلامیت آن، حاصل انقلاب بزرگ ملت ایران و فدakarی و ایثار رزمندگان و مجاهدان فی سبیل الله برای حفظ و صیانت از این دستاورد بزرگ مردم ایران به رهبری امامین انقلاب است. انتخاب خبرگان رهبری و نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نماد شاخص مردم‌سالاری دینی است و حضور پرشور مردم مومن و انقلابی در آن، باور به جمهوری در نظام اسلامی را به منصه ظهور و عینیت می‌رساند.

به عموم مردم، به خصوص آنهایی که تعلق خاطر به فرهنگ انقلاب و دفاع مقدس دارند، در انتخابات حضور پرشور داشته و تمام مردم را دعوت به حضور در پای صندوق‌های رأی بنمایند تا قدمی در جهت حفظ و صیانت از امانتی که شهدا به ما سپرده‌اند، برداریم. ۴. و اما در اسفند ماه، شاهد تغییر در مدیریت موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نیز بودیم. مراسم تودیع سردار ناظر و معارفه سردار ادیبی که شایسته است از خدمات و مدیریت خوب سردار ناظر که از مدیران شایسته جهادی هستند هم تشکر کنیم و آرزوی توفیق برای سردار ادیبی، در خدمت و ارتقای فرهنگ دفاع مقدس، که خود از یادگاران دفاع مقدس هستند داشته باشیم. ۵. بخش پایانی مربوط به فرارسیدن بهار طبیعت و ماه مبارک رمضان است که ان شاء الله با رسیدن بهار قرآن و بهار طبیعت، شاهد روزهای خوب برای مردم ایران اسلامی و جهانیان باشیم. اسفند ماه که ماه نوروز نیز هست، به لطف خداوند، پس از ماه‌های کم بارش، شاهد نزولات آسمانی هستیم که ان شاء الله با تداوم بارش رحمت الهی بهاری خرم و پربرکت برای ایران اسلامی رقم بخورد. پیشاپیش آغاز سال نو را بر تمامی ایرانیان عزیز تبریک عرض کرده و آرزوی قبولی طاعات و عبادات برای همگان در بهار قرآن و عبادت داریم.

به امید همراهی شما خوبان با مجله خودتان



گفتمان



گفت وگو با دکتر سید ابراهیم سرپرست سادات؛
«مردم سالاری دینی» یعنی «جمهوری اسلامی»



تبیین گفتمان دفاع مقدس؛
کربلا منتظر است



شاخصه های رهبری انقلاب در هدایت اجتماع؛
نقش اقتدار



نگاهی به گفتمان انقلاب اسلامی در چارچوب قانون اساسی؛
واکاوی انقلاب اسلام



بررسی نسبت دموکراسی با مردم سالاری دینی
در گفت و گو با دکتر سید ابراهیم سرپرست سادات

«مردم سالاری دینی» یعنی «جمهوری اسلامی»

گزاره‌هایی نظیر «نسبت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی» و «نقش ولایت فقیه در نظریه مردم سالاری دینی و تفاوت آن با دموکراسی غربی» از محورهای اصلی گفتمان انقلاب اسلامی محسوب می‌شود که تعیین تکلیف آن می‌تواند به تثبیت فکری و نظری نظام اسلامی و اصل ولایت فقیه کمک کند. از این رو پای صحبت عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی آقای دکتر سید ابراهیم سرپرست سادات نشستیم تا به مناسبت انتخابات مجلس شورای اسلامی به این موضوع مهم نگاهی دوباره داشته باشیم. سرپرست سادات دکترای خود را از دانشگاه علامه طباطبائی اخذ کرده و علاوه بر تحصیلات حوزوی، در انجمن مطالعات سیاسی و انجمن قلم حوزه علمیّه قم نیز عضویت دارد.



جعفر حسن خانی

نگرفته است. این تعریف‌ها علی‌رغم اختلاف‌های جزئی و کلی، وجه مشترکشان خصلت ضداستبدادی و پذیرش فی‌الجمله حق مردم در حکومت است.

براساس مطالعه‌ای که روسو انجام داده است، دین اسلام (در مقایسه با مسیحیت) دارای نظریه و نظام سیاسی بهینه‌ای است که دین مدنی نام دارد. او این دین مدنی را کامل، جمهوری یا قانون مند و دموکراسی، یعنی مردمی، عملی، اثربخش و کارآمد دانسته است. روسو معتقد است که حضرت محمد (ص) هم نظریات صحیح داشت و هم سازمان سیاسی خود را به خوبی تنظیم کرد. به نظر او، تازمانی که حکومت ایشان در میان خلفای وی باقی بود، حکومت هم دینی و هم دنیوی بود؛ یعنی شرعی و عرفی بود. این مبین مشروعیت سیاسی و همچنین مقبولیت سیاسی و توأمانی و آمیختگی این دو جهات به‌ظاهر متعارض در نظریه و نظام سیاسی اسلام است.

روسو سبب واپس‌گرایی مسلمانان و ناکارایی نیروها و نهادها و نظام سیاسی آن‌ها را پس از صدر اسلام، جدایی از نظریه و نظام سیاسی اسلام حقیقی و در نتیجه، جدایی جمهوریت و اسلامیت، سیاست و دین، دولت و شریعت می‌داند. این فاصله و جدایی خود ناشی از دنیاگرایی مسلمانان و دنباله‌روی از استبداد تمدن‌های کهن ایران و روم بوده و منجر به استبداد سیاسی و انزوای دینی و حتی تحجر نظری و عملی سیاسی مسلمانان شد.

قاطعانه می‌توان گفت که دموکراسی، استبداد نیست؛ هرچند تاریخ انباشته از رژیم‌هایی است که در آن‌ها قدرت عمده در دست یک فرد یا گروه کوچکی از افراد متمرکز شده است؛ قدرتی که تا اندازه زیادی نامحدود و استفاده از آن اغلب به شیوه‌ای مستبدانه است و عدم اطاعت از آن، خطر مجازات و چه بسا مرگ را به همراه دارد. بحث‌های مفهومی و نظری از دموکراسی نشان می‌دهد که مشروعیت آن مردمی، مشارکت در آن مردمی و نهادینه، مبتنی بر قانون و قانون‌مندی و کنترل شده و تحت نظارت مرجع قانونی و دربردارنده تنوع و تکرر سیاسی است که با ابتنای بر آن می‌توان شاخص‌هایی چون مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر، مکانیسم‌های کنترل و نظارت، مشروعیت سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی را برای آن برجسته ساخت.

دین چه نسبتی با دموکراسی دارد؟ این دو آیا باهم منافاتی دارند یا قابل جمع‌اند؟

این پرسش اقتضای می‌کند که به تعریف و توضیح خود دموکراسی برگردیم. یعنی دموکراسی چیست؟ اما یک سؤال دیگر می‌تواند این باشد که آیا دموکراسی را می‌شود تعریف کرد؟ بحث دیگر در این زمینه، نسبی یا مطلق بودن این واژه است. تعدد معنایی دموکراسی نشان می‌دهد که احتمالاً ما با یک مفهوم نسبی مواجه هستیم. برخی از نویسندگان به نسبی بودن آن اصرار می‌ورزند و معتقدند در هیچ کشوری دو اصل نظارت عمومی و برابری در مشارکت در امور سیاسی به‌طور کامل و آن‌گونه که باید و شاید، تحقق نمی‌پذیرد.

اضلاع سه‌گانه هر مفهومی عبارت است از نخست نماد، واژه و دال، دوم مصداق یا مصادیق آن در عالم خارج و سوم زبان و اندیشه‌ای که جایگاه خاصی را به آن مفهوم در بین دیگر مفاهیم بخشیده است. دموکراسی نماد و واژه مفهومی یا حتی مفاهیم و معانی پرتلاطمی است که در همه سال‌های تولد، تحول و تطور آن، موجب بحث‌های فراوان و الگوهای متعدد و متنوعی شده است. دامنه اختلاف تعابیر در آن چنان است که در اندیشه نویسندگان گاه از آن به غوغاسالاری یاد شده و گاه به عنوان انسانی‌ترین وجه قدرت و سیاست، مورد تمجید و ستایش بوده است.

مصادیق دموکراسی در جهان بیرونی متعدد است؛ به نحوی که از دموکراسی کشورهای متعدد، به عنوان دموکراسی‌های خاص آن کشورها یاد می‌کنند. دموکراسی در ترکیب با فرهنگ لیبرالی، دموکراسی لیبرال را تشکیل می‌دهد. از آنجا که لیبرال‌ها نیز فرهنگ واحدی ندارند، تنوع در دموکراسی‌های لیبرال را هم شاهدیم. بررسی جایگاه و نسبت دموکراسی با مفاهیم بنیادین سیاسی و اجتماعی نظیر لیبرالیسم، سکولاریسم، جامعه مدنی، آزادی، دولت، مشروعیت، پلورالیسم و دین، ابعاد و گستره مفهوم دموکراسی و زبان و اندیشه آن را روشن می‌سازد؛ از جمله واکاوی نسبت دموکراسی و دین.

چنان‌که به درستی مشهور است، تاریخ دموکراسی، ضدیت دین و دموکراسی را نشان نمی‌دهد و تعریف‌های دموکراسی نشان می‌دهند که دموکراسی مستقیماً در مقابل دین قرار

منظور از مردم‌سالاری دینی چیست؟ آیا همان تلفیق دموکراسی با دین است؟

بحث از «مردم‌سالاری دینی» همان بحث خود «جمهوری اسلامی» است. در اینجا «مردم‌سالاری دینی» در غیریت با دموکراسی‌های غربی محل توجه است. به این معنا، زمینه‌های نظری الگوی مردم‌سالاری دینی از اندیشه و عمل حضرت امام خمینی (ره) و برخی دیگر از اندیشمندان اسلام‌گرا فراهم آمد. اساساً اندیشه امام و یاران او در زمینه دموکراسی در غیریت با نظام‌های موجود دموکراسی غربی و الگوهای متأثر از آن معنا یافت. از این رو می‌توان تصریح کرد که نقاط غیریت بخش الگوی مردم‌سالاری دینی از الگوهای دموکراسی غربی عبارت است از مطلق نینداختن حاکمیت ملی و رأی اکثریت و فردی و شخصی ندانستن آموزه‌های دینی. این موارد که مرتب به عنوان نقدهای مردم‌سالاری دینی بیان می‌شوند، مورد تصریح خود اسلام‌گرایان است. در مردم‌سالاری غیردینی، حاکمیت ملی به‌طور مطلق پذیرفته می‌شود، ولی در مردم‌سالاری دینی با پذیرش حاکمیت مطلق خداوند، حاکمیت ملی نسبی خواهد

بود. لذا رقابت‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی محدود به رقابتی درون‌گفتمانی است.

مردم‌سالاری غیردینی، رأی اکثریت را به صورت مطلق ملاک عمل قرار می‌دهد، اما در مردم‌سالاری دینی در بُعد قانون‌گذاری رأی اکثریت در چارچوب شریعت پذیرفته می‌شود. در مردم‌سالاری سکولار، حاکمیت اولاً و بالذات از آن مردم است، ولی در مردم‌سالاری دینی، حاکمیت اولاً و بالذات از آن خداست و حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداوند قرار می‌گیرد، نه در عرض آن. لذا مشروعیت آن دوگانه است.

در مردم‌سالاری سکولار، دین صرفاً امری شخصی و مربوط به حوزه فردی است، اما در مردم‌سالاری دینی، دین حوزه فردی و اجتماعی مردم را دربرمی‌گیرد. در مردم‌سالاری دینی، مکانیسم‌های کنترل و نظارت بر قدرت هم در بُعد درونی نظیر تقوا و هم در بُعد بیرونی و قانونی از امر به معروف و نهی از منکر تا نظارت بر عملکرد رهبری در مجلس خبرگان و امثال آن مورد تأیید است.

در مزیت مردم‌سالاری دینی نسبت به دموکراسی می‌توان به این محورها نیز اشاره کرد:

مردم‌سالاری دینی موجب شد لیبرالیسم و پیروان آن که دموکراسی را در انحصار خود دانسته و آن را در پیوند با سکولاریسم می‌دیدند، انگاره خود را بر خطا یابند.

مردم‌سالاری دینی با ابتننا به جایگاه حقیقی انسان، عرصه بازی سیاسی را که در نظام‌های دموکراسی غربی در تأمین منافع شخصی و حزبی خلاصه می‌شد، ارتقا داده و آن را عرصه تقرب جویی به خداوند با خدمت بیشتر به انسان‌ها قرار داده است.

مردم‌سالاری دینی جلوی عوام‌فریبی و سوءاستفاده از اکثریت را می‌گیرد و ولایت فقیه پاسدار ارزش‌ها و اصولی است که هر فرد انسانی در آن غایت بالذات است، اما در دموکراسی‌های غربی امکان سوءاستفاده از اکثریت وجود دارد.

مردم‌سالاری دینی با نظریه ولایت فقیه بر مشکله معروف توازن قوا که در دموکراسی‌های غربی محل بحث و نظر است، غلبه کرده و در جمهوری اسلامی نقطه تعادل بخش تفکیک قوا، ولایت فقیه است.

66

مردم‌سالاری غیردینی، رأی اکثریت را به صورت مطلق ملاک عمل قرار می‌دهد، اما در مردم‌سالاری دینی در بُعد قانون‌گذاری رأی اکثریت در چارچوب شریعت پذیرفته می‌شود.

99



مردم سالاری دینی نمی‌گذارد که اکثریت، که همان کمیت و یک تکنیک برای شناختن آرای مردم است، محتواسازی کند. کیفیت یا محتوا می‌بایست بر اصول الهی و دینی استوار باشد، نه اینکه هر چیزی که اکثریت مطالبه کند به قانون یا نرم یا هنجار تبدیل شود.

جایگاه و نقش مردم در این دو نظریه چیست؟ حقوق و تکالیف مردم در این دو نظریه به چه نحوی تعیین می‌شود؟

دموکراسی به سبک غربی در اندیشه‌آندیشه‌وران اسلامی برتابیده نمی‌شود، اما این به معنای نادیده گرفتن جایگاه و حقوق مردم نیست. برخی محققان، دیدگاه علمای دینی مثلاً علامه طباطبایی را درباره‌ی سازگاری اسلام و دموکراسی، یک «نه بزرگ» به آن تعبیر کرده‌اند؛ اما آنچه از نقدهای علامه طباطبایی به دموکراسی قابل برداشت است، بیشتر ناظر به عملکرد مدعیان دموکراسی و نمودهای بیرونی نامیمون و سهمگین نظام‌های غربی و شرقی مدعی دموکراسی در جهان است. از جمله انتقادات علامه طباطبایی، ظلم و زور و توجیه

آن و یا مسئله‌ی اختلاف فاحش طبقاتی است. بدون تردید، دیکتاتوری و استبداد منظور این نفی‌ها بوده است. علامه طباطبایی در «المیزان» دموکراسی‌های متداول را چنین نفی می‌کند: «این به عینه همان دیکتاتوری شاهي است که در اعصار گذشته وجود داشت. تنها اسمش عوض شده و آن روز استبدادش می‌گفتند و امروز دموکراسی‌اش می‌خوانند. بلکه استبداد و ظلم دموکراسی بسیار بیشتر است. آن روز اسم و مسما هر دو زشت بود، ولی امروز مسمای زشت‌تر از آن، در اسمی و لباسی زیبا جلوه کرده؛ یعنی استبداد بالباس دموکراسی و تمدن که هم در مطبوعات می‌خوانیم و هم با چشم خود می‌بینیم که چگونه بر ملل ضعیف می‌تازد و چه ظلم‌ها و اجحافات و تحکمتی را درباره‌ی آنان روا می‌دارد».

امام خمینی (ره) نیز دموکراسی را یک واژه یا نظام مردود می‌دانست. امام معتقد به ایهام، تغیر و تلون مفهومی دموکراسی غربی بود و بالحاظ برتری و وضوح اسلام و حکومت اسلامی نسبت به دموکراسی غربی، آن را نفی می‌کرد. به باور ایشان، دموکراسی و آزادی‌های غربی، پدیده‌ای مصنوع، دست‌ساز،

ایشان در این خصوص در دی ۱۳۵۸ در پاسخ به سؤال خبرنگاری فرمودند: «جمهوری هم معنایش را می فهمیم که باید ملت رأی بدهند. این ها را قبول داریم، اما آن دموکراتیکش را ما قبول نداریم... اهانت به اسلام است... که اسلام دموکراتیک نیست و حال آنکه از همه دموکراسی ها بالاتر است... مثل این است که بگویید که جمهوری اسلامی عدالتی، این توهین به اسلام است، برای اینکه عدالت متن اسلام است». از نظر امام، رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، «رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی ای که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است».

دموکراسی غربی به نظر امام، در بهترین شکل و کارآمدترین صورت، تنها تأمین کننده مصالح مادی مردم است، درحالی که حکومت اسلامی علاوه بر این، وظیفه اصلی خود را انسان سازی و بازسازی و ارتقای امور معنوی مردم به شمار می آورد و خدامداری را جایگزین فردگرایی و انسان محوری می کند. امام نظریه ولایت انتصابی را قبول داشتند و ولی فقیه را منصوب الهی می دانستند و درعین حال با تفویض نقش بیشتر به مردم، تحقق و اعمال ولایت امر را عملاً مؤید به پذیرش مردم کرده بودند. بدین ترتیب جمهوریت و اسلامیت دو بال تفکیک ناپذیر حکومت اسلامی شدند.

برخلاف نظر افرادی که دموکراسی را در دیدگاه امام (ره)، به مفهوم دخالت مردم در سرنوشت خویش فرومی کاهند و مواردی چون انتخاب نماینده مجلس، رئیس جمهور و امثال آن را تبلورهای عالی این دخالت به شمار می آورند و برخلاف برداشت برخی دیگر که امام را چندان قائل به آزادی و حق قطعی مردم در تعیین سرنوشت شان نمی شناسند و چنین بیان می کنند که امام چون صد درصد از تعلق خاطر آن ها به اسلام مطمئن بوده، حق رأی برایشان قائل شده و در واقع آن ها را شرعاً مکلف به این امر می دانسته است، پژوهشگران دیگر بر این نظر هستند که امام به معنای واقعی کلمه به حقوق ملت ایمان داشته اند. امام ارزش ذاتی برای آرای مردم قائل بوده است و گرچه خود در

سیال و در راستای منافع غربی هاست. امام هم منتقد اصل و اساس دموکراسی غربی بود و هم رژیم های دموکراتیک غربی را از واقعیت دموکراسی اصیل بیگانه می شمرد. باور امام بر مبنای تحقق دموکراسی اصیل در جامعه دینی بود و بارها برتری حکومت اسلامی را بر دموکراسی یادآور شده و آن را دموکراسی حقیقی و درست می خواند. در این راستا، اندیشه امام سرشار از حس خودباوری جوامع اسلامی و اعتقاد به جامعیت و کمال حکومت اسلامی است و حتی انضمام واژه دموکراتیک را به نام نظام اسلامی، مایه وهن می دانستند.

امام در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۵۷ در جمع دانشجویان فرانسوی بیان کردند: «ما می خواهیم اسلام را (لااقل حکومتش را) به یک نحوی که شباهت داشته باشد به اسلام، اجرا کنیم تا شما معنی دموکراسی را به آن طوری که هست بفهمید و بشر بدانند که دموکراسی ای که در اسلام هست با این دموکراسی معروف اصطلاحی که دولت ها و رؤسای جمهوری و سلاطین ادعا می کنند، بسیار فرق دارد».

۶۶

مردم سالاری دینی جلوی عوام فریبی و سوءاستفاده از اکثریت را می گیرد و ولایت فقیه پاسدار ارزش ها و اصولی است که هر فرد انسانی در آن غایت بالذات است، ا مادر دموکراسی های غربی امکان سوءاستفاده از اکثریت وجود دارد.

۹۹

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بر حاکمیت مطلق خداوند بر جهان و انسان از یک سو و بر این نکته که او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است از دیگر سو، تأکید شده است؛ حتی که هیچ کس نمی تواند آن را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و اعمال کننده آن حق، خود ملت دانسته شده است (اصل ۱۵۶). امور کشور می بایست با اتکا بر آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، ریاست جمهوری، نمایندگانی مجلس، اعضای شوراها و نظایر این ها و با از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر قانون اساسی معین شده است (اصل ۶). طبق اصل هشتم قانون اساسی، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه همگانی دانسته شده است و دامنه آن، هم از بالا به پایین و هم از پایین به بالاست. تضمین اسلامیت نظام و مشروعیت همه اجزا و ارکان آن در عصر غیبت، طبق اصل پنجم، بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر گذاشته شده که تعیین آن به عهده خبرگانی است که خودشان بر اساس رأی مستقیم مردم انتخاب شده اند و رهبر منتخب در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است (اصل ۱۰۷).

حکومت نزد احیای دینی و خصوصاً انقلاب اسلامی نمی توانست مردم سالار نباشد. همچنین مردم سالاری نمی توانست در ایران و نمی تواند در هر جامعه اسلامی دیگر، دینی نباشد. بنابراین مردم سالاری دینی، الگویی است که تلاش می کند مزایای هر دو پایه حقوق و مشروعیت الهی و مردمی را در خود جمع کند؛ از فضیلت محوری، هدایت محوری و ایمان دینی که مربوط به حاکمیت الهی است تا انتخاب مردمی، قانون محوری و رضایت محوری که مربوط به حاکمیت مردمی است. از اجتماع آن دو هم آرمان گرایی، تکلیف محوری، نقد و نظارت بر قدرت با امر به معروف و نهی از منکر در همه سطوح، توزیع قدرت، شایسته سالاری، حکومت صالحان، رقابت سیاسی با روشی نهادینه در تسابق در خیر، معنویت در سیاست و ارزش های متجلی در دین به عنوان حدی برای دموکراسی، حفظ کرامت و ارزش والای انسانی با تجربه آزادی توأم با مسئولیت در برابر خداوند، به وجود می آید.

بعضی از مواقع تکالیف شرعی را در امور حکومتی مورد تمسک قرار می داد، اما در رفع شبهه وجود تعارض بین آزادی مردم و تکلیف شرعی، چنین اعتقاد داشت که «احدی در سرتاسر ایران الزام نکرده است کسی را که رأی به این بده یا به او بده. الزام به رأی دادن هم نکرده است، لکن شرعی گفته است. ما اگر می گوییم، تکلیف شرعی می گوییم، والا نه این است که ما الزامشان کنیم. این ها مکلف اند شرعاً به اینکه حفظ بکنند جمهوری اسلامی را... خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بلی، ممکن است گاهی وقت ها ما یک تقاضاهایی از آن ها بکنیم، تقاضاهایی متواضعانه، تقاضاهایی که خادم یک ملت از ملت می کنند».

آنچه در جمهوری اسلامی تحت عنوان مردم سالاری دینی شاهد هستیم، تأثیر واقعی و ابده آل نقش مردم در اداره جامعه است یا اینکه نمایشی و تصنعی است؟

جمهوری اسلامی یا مردم سالاری دینی از ثمرات اندیشه احیای دینی است. به تعبیری خیرالموجودین از میان انواع و اشکال حکومت بود که از تجربه ضد استبدادی ملت ایران، انقلابی بر پایه اسلام، اندیشه دینی- الهی احیای دینی، اندیشه و قاطعیت امام در پیگیری احقاق حق مردم در تعیین سرنوشت خویش و مذاکرات خبرگان قانون اساسی متولد شد.

مردم سالاری امروزه به عنوان یکی از منابع قدرت نرم و به عنوان یک پدیده تمدنی مطرح است؛ یعنی حاکی از برون داد انسانی یک فرهنگ در حوزه قدرت است. در حالی که غرب از خوانش های مذهبی و دینی مسیحیت در این عرصه لطمات تاریخی فراوانی دیده و سیاه ترین صفحات تاریخ خود را در قرون وسطی و مذهب محور خود تجربه کرده است، اسلام به عنوان دینی ظهور و بروز یافته که از ابتدای بعثت تا کنون طرف عموم مردم، مستضعفین و نه اصحاب قدرت و ثروت بوده است. این به معنای نادیده انگاشتن قرائت های اقتدارگرا از اسلام نیست. اما نکته مهم این است که هرگاه احیای دینی در این امر ورود کرده اند، همواره اسلام در مقابل استبداد، دیکتاتوری و طاغوت معنا شده است.

تبیین گفتمانِ دفاعِ مقدس

کربلا منتظر است

سخنرانی شهید مهدی باکری در جمع بسیجیان لشکر عاشورا



خواندن این ها و با متذکر شدن به این ها انسان روحیه اش زیاد شده، به انسان اوج می دهد و انسان را مصمم تر می کند. درباره چند آیه ای که به خدمت برادران خواندم يك مختصر عرض می كنم و شاید با زبان قاصر مقداری از مطلب را برای شمارسانده باشم. خداوند متعال می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا دلالت كنم شما را به يکی. دو عبارت که شما را نجات دهد از عذاب الیم.

این يك یا دو عبارت چیست؟ این خرید و فروش چه می تواند باشد؟ «تؤمنون بالله و رسوله وجاهدون فی سبیل الله...» و جهاد كنید در راه خدا با مال و جان های خودتان؛ این برای شما خوب است اگر با هم باشید! و بفهمید که تمام گناهان شما را پاک می کند و شما را داخل می کند به بهشتی که از زیر درختان آن نهرهایی جاری است و مساکن طیب و پاک و باغ های زیبایی دارد، این چنین است فوق عظیم؛ این دلالت دارد بر این که تمام گناهانی که ما مرتكب شده ایم، آن ها را پاک کرده و ما را به بهشت وارد می کند. به خدا ایمان آوردن نه تنها در نفس، بلکه در عمل، عامل شدن و روال احکام شریف الهی عمل کردن و عشق پیدا کردن نسبت به خداوند متعال و پی بردن به این که این جسم ناچیز و ناتوان آفریده اوست و در راه او باید ایثار کنیم، و با تمام وجود و با تمام توان در راه او تلاش کردن و جهاد کردن در راه خدا، راه پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) و نائب برحقشان که این جنگ همان جنگ زمان حضرت رسول (ص) است. جنگ زمان حضرت علی (ع) است. به خاطر این که جنگ زمان حضرت رسول (ص) و جنگ زمان حضرت علی (ع) است، که جنگ با دشمنان اسلام است! اسلام همان اسلام است که در زمان پیامبر هم بود. جهاد کردن در راه خدا و پیامبر با مال هایمان و جان هایمان تمام گناهانمان را می شوید و هیچ شکی در آن نیست. گرچه واقعاً همه شما برادران همیشه در حال نماز خواندن و در حال دعا هستید، اما عرض كنم که ما همگی مرتكب گناه شده ایم، و انشاء الله خدا گناهان ما را ببخشد و قلم عفو بکشد.

آن چیزهایی که در آخرت از آن نسبت به جان خود می ترسیم، همان گناهان ما است. می ترسیم که خدای نکرده [گناهی مرتكب شده باشیم] و در عوض اینکه در ردیف شهدا و صالحین

«بسم الله الرحمن الرحيم»

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

یا ایها الذین آمنوا هل اذلکم علی تجارته تنجیکم من عذاب الیم/ تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون/ یعفولکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار و مساکن طيبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم/ و أخرى تجبونها نصر من الله و فتح قریب و یبشیر المؤمنین. (سورة الصف، آیات ۱۱ تا ۱۴)

ضمن عرض سلام و درود به پیشگاه معظم آقا امام زمان (عج) و نائب برحقش، رهبر عظیم الشأن و مرجع عالیقدر شیعیان جهان، نور دیده امت و قلب مستضعفین عالم حضرت امام خمینی (ره)؛ و ملت پرتوان و مسلمان ایران و رزمندگان شجاع و رهبان حسین بن علی (ع) و با درود و سلام به روح و روان شهدای عزیز اسلام و به خصوص شهدای جنگ تحمیلی و درود و سلام بر خانواده های صبور و با استقامت شهیدان. در اول عرایض عذر می خواهم از برادران روحانی، چرا که صحبت کردن در خدمت آن ها در شأن من نیست. خیلی. خیلی می بخشند. خوب! يك فرصتی است که چند کلمه ای با برادران صحبت کنیم. آیاتی که خوانده شد و آن وصیتنامه شهید، که هر کلمه این آیات و هر کدام از جملات آن وصیتنامه کافی است که برای ما پیامرسان باشد، روحیه بدهد و مصمم تر کند ما را که راسخ تر و با اراده تر از همان را ادامه بدهیم. پس دقایقی مصدع وقت برادران می شوم.

تجارت با خدا

با این حال، برادرانی که در اینجا [جبهه] حاضر شدند و تمام رزمندگانی که به خاطر اسلام و حاکمیت حکومت کلمه الله در جبهه ها تشریف داشتند، نسبت به تعهد و مسئولیتی که برگردن ایشان است و تکلیفی که وجود دارد و انگیزه ای که به خاطر او لباس رزم پوشیده اند و در مقابل کفار و دشمنان اسلام صف آرایی کرده اند واقف هستند.

آیاتی که قرائت شد، خیلی گوارا، خوشایند و روحیه بخش است، آیاتی که خداوند متعال در مورد جهاد نازل کرده و با



پس جای شکرگزاری و امتنان به درگاه خداوند متعال از طرف ما هست که: خدایا! تو را شاکریم که این نعمت بزرگ را برای ما ارزانی داشتی و این جهاد را و این جنگ را در طول سال‌های عمر ما قرار دادی که با شرکت در جنگ و جهاد و با رسیدن به درجه عظمای شهادت گناهان ما را عفو بکنی و این مسئله را برادران متوجه باشند چرا که از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسائل ما هستند. ما مسلمین به معاد و روز قیامت و به یک روزی که حساب پس خواهیم داد و جوابگو خواهیم بود، اعتقاد داریم و باور داریم که تمام وجودمان و اعمالمان، همه تلاش‌هایمان در آن روز متبلور خواهد شد. و در آن روز [دیگر فرصتی] نیست و نفس‌هایی که کشیده شده و قدم‌هایی که برداشته شده و خانه‌هایی که ساخته شده و شغل‌هایی که هست و تلاش‌هایی که انجام گرفته، آمدن‌ها و رفتن‌ها، همه‌شان جمع خواهد شد و در روز قیامت جواب خواهیم داد. و همه این‌ها خلاصه می‌شود در این روز، پس [شرکت در جنگ] نعمتی است که خداوند متعال برای ما داده تا دست ما پُر و چهره‌هایمان باز باشد. حتماً برادران می‌دانند که روز قیامت راه برگشتی ندارد، و ما در آن جا متوجه می‌شویم به اعمال و گناهانمان

باشیم، خدای نکرده در صف کسانی باشیم که مستوجب عقاب و خشم الهی واقع شده‌اند. و این در جبهه است که برادران روحیه شهادت طلبی و نترسیدن از مرگ را پیدا کرده‌اند. پس چقدر برای ما جای شکر دارد و از خداوند باید شاکر باشیم که ما مسلمین را در این زمان و در این مقطع به عالم ظهور و وجود آورد که در سایه رهبری [امام]، درهای رحمت را بر روی ما باز کرد.

دري به سوي بهشت

البته این درها خیلی ساده باز نشده‌اند. در سایه همت مسلمین و شما برادران و در سایه خون شهیدانی که در سال‌های انقلاب تقدیم اسلام شدند، در سایه حمایت خداوند و توجه و تعهدی که مسلمین نسبت به ولایت پیدا کردند، این درها باز شده است. چرا که مسلمین، به ولایت و به روحانیت معظمی که در ادامه و در سلسله ولایت هستند، پیوستند. این درها به سادگی باز نشده‌اند، ولی جای شکر دارد که بالاخره این درها به روی ما باز شده و با اندکی همت و توجه می‌توانیم از آن بهره‌مند بشویم.



دعا می‌کردید، در این جا وجود داد و مهیا شده برای شما: «یغفرلکم ذنوبکم...» و باز به تجارتی که می‌خواستید و به آن علاقه مند بودید هم در اینجا هست. «نصرٌ من الله وفتحٌ قریب» در ادامه آیه خداوند می‌فرماید که نصرت و پیروزی نزدیک است و باید بشارت بدهید مؤمنان را! [و ما فکر می‌کنیم که همهٔ موارد قرآنی که ذکر شد] در اینجا مهیا و فراهم است و انشاء الله این طور هم هست. و در اینجا دعا می‌کنیم و از خداوند می‌خواهیم که نصرت بدهد اسلام را و رزمندگان عزیز را! در آخر آیه هم، خداوند خودش بشارت می‌دهد که «نصرٌ من الله وفتحٌ قریبٌ» نصرت و پیروزی خداوند نزدیک است. پس من در یک جمله خلاصه کنم این مسائل را؛ برادران من! کلام، کلام خداوند متعال هست و مطلبی است که یقیناً برادران روحانی همیشه متذکر هستند و ما نیز شنیده‌ایم، ولی چون مادر درون مسئله هستیم شاید از دریافت آن غافل باشیم. در نتیجه یک مقدار به کنار کشیدن و از دور به مسئله نگاه کردن می‌خواهد تا بفهمیم که واقعاً ما در چه محیطی واقع شده‌ایم و داخل چه نوع نعمتی قرار گرفته‌ایم و آن وقت خواهیم فهمید. هر قدر که به درگاه الهی شکر کنیم، باز هم کم شکر کرده‌ایم. این نعمتی که خداوند به ما داده است

و نمی‌توانیم بگوییم که ای خداوند متعال، من همین حالا متوجه اعمالم شده‌ام و عذر بیاورم و [الله و پله کنیم] نه آن روز چنین چیزی نیست و زمان برای ما دیگر تمام شده است، یک لحظه هم فرصتی نیست. اکنون این فرصتی است که خداوند متعال برای ما و شما داده است، ۵ سال، ۶ سال، و شاید بیشتر؛ قبل از این، فرصت‌ها برای زشتی‌ها بود و انشاء الله که قدر این [لحظات] دانسته شود و نسل‌هایی که بعد از ما خواهند آمد، خواهند فهمید که ما این فرصت را از دست ندادیم و انشاء الله همانطور که امیدوار هستیم، و آرزو و خواسته رزمندگان اسلام هم هست، که در زمان ما حضرت قائم (عج) ظهور بنمایند و انشاء الله حکومت جهانی اسلام برقرار شود.

ولی با این حال واقعاً برادران من! این جبهه‌ها و این فرصت‌ها را خیلی ساده نگیریم که خیلی ساده به دست نیآورده‌ایم. و یقیناً که برادران خودشان می‌دانند و قدر حضورشان را در اینجا می‌دانند، چرا که بهترین و متعالی‌ترین و شریف‌ترین و معظم‌ترین مکانی که در پیشگاه خداوند متعال وجود دارد، همین جایی است که شما حضور به هم رسانیده‌اید. و این همان دری است که باز شده به نام جبهه و شما تشریف آوردید به داخل اینجا! و آن چیزهایی که در طول عمر خود



این است که رزمندگان اسلام خسته شده‌اند و یا به خاطر این که نمی‌دانند چه کار کنند نه؛ این طور نیست. متأسفانه یک سری شایعه‌پردازی توسط بعضی افراد دیده شده و امید است که خداوند این‌ها را هدایت فرماید! تعدادی «عنصر» خودسرانه رفته‌اند و با گفتن بعضی سخن‌ها، شایعاتی را در میان مردم رواج داده‌اند. من شدیداً به این‌ها هشدار می‌دهم که برادران مؤظفند شرعاً به سخن فرمانده‌شان گوش دهند. این جمعی که حضور پیدا کرده‌اند و بعداً که می‌خواهند برگردند به طرف خانواده‌هایشان، به شهر و خانه‌شان؛ وقتی رسیدند، مگر سؤال نخواهند کرد که برای ما چه ارمغان و تحفه‌ای آورده‌اید؟ و راه کربلا را چند کیلومتر باز کردید؟ و چقدر از دشمنان یعنی را نابود کردید؟ و به خاطر رضایت امام زمان (عج) چند قدم جلوتر رفتید؟ وقتی که از ما سؤال خواهند کرد، مگر ما قبل از این که عملیات انجام بدهیم و ضربه‌کاری بر پیکر پوسیده رژیم بعثی بزنیم و چند قدمی به طرف کربلا رفته و از خاک معطر امام حسین (ع) گرفته و به طرف خانه نبریم، مگر می‌توانیم برگردیم؟ مگر ما به خاطر چیز دیگری آمده بودیم؟ شاید یک سری اتهام‌هایی به برادران زده شود که معمولاً هم

و درهای بهشت را به روی ما باز کرده، باید قدر و ارزش آن را بدانیم و یقیناً می‌دانید و حضور شما به خاطر همان قدر و قیمتی است که این درها دارند و مؤید این مسئله نیز است. ولی با این حال، انشاءالله توجهمان بیشتر از این‌ها باشد.

پایداری و ثبات قدم

و مطلب دومی که برگرفته از این عرائض باشد، در رابطه با استقامت و پایداری و ثبات قدمی، که یقیناً در جمع برادران وجود دارد. در این حضور یافتن‌ها و به خصوص در این عملیات است. این طور طرح‌ریزی شده که این عملیات وسیع انجام بگیرد تا یک ضربه‌کاری و محکم بزنیم و به رژیم صدام منحوس و انشاءالله از این توان که به نام رزمندگان جمهوری اسلامی ایران گرد آمده و بی‌سابقه است در مدت این جنگ چند ساله! به یاری خداوند حداکثر استفاده بشود. یعنی ضربه‌کاری و مهلک‌تری بزنیم و این مستلزم این است که حملات از یک طرف نباشد بلکه از چند طرف بر نظام پوسیده صدام زده بشود و در چند مرحله؛ در بررسی این مراحل، به ظاهر امر وقفه‌ای دیده می‌شود. خدای نکرده این وقفه نه به خاطر



مقرر هست [وازا این حرف‌ها] در طول مدت این که در جبهه حضور داشته باشند زیاد گفته می‌شود. ولی برادران می‌دانند که زمان می‌برد تا نیروها دسته دسته این جا جمع شوند، سازماندهی شوند، آماده شوند، آموزش ببینند و کمبوها و نارسایی‌هایی از قبیل سلاح و مهمات و دیگر وسایل لازم که کم هست و باید از همه جا گردآوری و فراهم شود، تهیه شود. و زمانی می‌رسد که همه چیز آماده می‌شود برای حمله و در تمام مملکت گفته می‌شود که بسیج مهیا شده برای چنین عملیاتی و این يك واقعیت است!

اصلاً شما نگاه کنید تمام روحانیون و شخصیت‌ها، نیروها، نمی‌دانم، راننده اتوبوس، کمپرسی، کسبه و از تمام اقشار مختلف مملکت به عنوان رزمنده و جهادگر و غیره، تماماً بسیج شده‌اند به خاطر این عملیات! و یقیناً برای هیچ‌کس هم ممکن نیست که وقفه‌ای حاصل کند، چرا که برای این جمع بسیجی و همه این نیروهای آماده و واقعاً زحمت‌ها کشیده شده تا آماده شوند.

منتها، در این دوره نیرو و ماشاءالله زیاد فراهم شده و این برای این است که همیشه در يك قسمت حمله می‌کردیم، ولی انشاءالله برادران می‌خواهند در این مرحله - روزهای عملیات هم خیلی نزدیک شده است - برای این که ضربه کاری زده بشود، از چندین جهات به دشمن حمله بشود. و اگر فرض کنیم که دشمن يك پیکر دارد، یکی از پایش و یکی از مغزش و یکی از قلبش بزند تا بلکه [پیکر پوسیده دشمن را نابود کنیم] و ما همانطوری که موظف هستیم که روزانه ۵ وقت نماز بخوانیم، مکلف هستیم از دینمان و از اسلاممان در مقابل کفار دفاع کنیم و چون امروز جنگ بر ما تحمیل شده و جزء واجبات است [که این جا باشیم] و واجب بودن آن را امام فرموده‌اند: «آن قدر که فرماندهان نظامی می‌گویند [اعلام نیاز می‌کنند] و نیاز هست در جبهه‌ها، برادران بروند و جبهه‌ها را خالی نگذارند» و الان نیاز است که برادران حضورشان فعلاً نه باشد و احیاناً اگر از وقت خدمتشان هم کم مانده و یا وقتشان تمام شده است، به خاطر حسین بن علی (ع) و به خاطر خشنودی امام زمان (عج) و - یقیناً تا به حال هم قلب رهبر را خشنود کرده‌اند و جلب رضایت شده - در این

جا باشند تا با این حضور و با این شرکت انبوه، نیرو زیادتر باشد. و خدای نکرده با رفتن برادران وقفه‌ایی و نقصی حاصل نشود. و در این تیپ، در این گردان‌هایشان و علی‌رغم اینکه يك عده مشکلات دارند، ولی به لحاظ اینکه مشکلی که رژیم بعضی فراهم کرده بزرگترین مشکل ما است، این چند روز را با کرامت خودشان - واقعاً قلبشان خیلی بزرگ و مالا مال از محبت است - تحمل کنند و انشاءالله که با حضور خودشان این جبهه حق علیه باطل را منسجم‌تر کنند و خدای نکرده با رفتنشان بعضی نارسایی‌ها پیش نیاید.

یقیناً امام حسین (ع) منتظر رزمندگان اسلام می‌باشند. پس برادران يك مقدار سعی کنند، تحمل کنند و مسائلی که از طرف مسئولین گفته شده و من از طرف آن برادران می‌گویم، همه‌شان را مطلوب بدانند. فرقی ندارد، اگر احساس می‌شود و مسئولین می‌گویند بمانید، بمانید و تحمل کنید و بر این مسائل صبر داشته باشید، نه به خاطر این که خدای نکرده برای آن‌ها يك مزیتی هست، مثل مزیت مادی و امثال این‌ها؛ نه! به خاطر این است که آن‌ها هم متفق القولند که این عملیات به نحو احسن انجام گیرد، اگر برخوردهای لفظی هم از طرف ما وجود داشته و قلب بعضی از رزمندگان ناراحت شده و رنجیده‌اند، به بزرگواری خود می‌بخشند. چون هیچ‌گونه خدای نکرده نیت خاصی وجود نداشت تا این رنجش پیش آید و اگر حرف‌هایی رازده‌اند، به خاطر این [پیروزی] مسائلی را گفته‌اند. همه این مسائل را از دهنشان بیرون کنید. شما برادرانی که حاضر هستید، یقیناً با نیت خالص و به خاطر اسلام آمده‌اید و به خاطر اسلام جنگ می‌کنید. و این راهم بگویم آن‌هایی که اینجا را ترک می‌کنند و می‌روند، به کجا

نگفته‌اند. این يك بیان محکم و روشن و حساب شده است. کافی است که مسلمین و رزمندگان اسلام امکان زیارت قبر شش گوشه امام حسین (ع) را به دست آورند، مگر جلوی این‌ها را می‌توان گرفت و مگر آن‌ها مجدداً می‌توانند ما رزمندگان را بیرون کنند. لهذا انشاءالله که آن اهدافی که رزمندگان مسلمین جهان دارند و تمام تلاش‌ها به خاطر آن است، با اراده عملی و دلی قوی و به حول و قوه خدا آماده باشیم برای انجام این مأموریت بزرگ و نعمت بزرگی که خداوند متعال به عهده ما گذاشته است.

برادران را خیلی خسته کردم. يك تذکر کوچک هم برادران دادند، آن را هم عرض کنم و عرض تمام. این بیسیم‌هایی که در اختیار شماست، برادران! این‌ها امانت است. از طرف خدا امانت است و ما موظف هستیم که در راه خدا بهترین استفاده را از این‌ها بکنیم. این که می‌گویند بدون اجازه کاری نکنید و به جایی نروید، به این کار بروید و به آن کار نروید. دلیلی دارد و انشاءالله برادران دقت کنند و مواظب وسایل باشند و دیگر اینکه در این منطقه مهمات و امثال این‌ها ریخته شده است، آن روز من سه بسیجی را دیدم که فارس بودند و خدایی هم آمده بودند جنگ کنند ولی با کنجکاو و بی خود دست می‌زدند به بعضی چیزها و کارها که مسئولین گفته‌اند دست نزنید. خوب بعضی از برادران خودسرانه رفته‌اند به این اطراف و روی مین رفته‌اند. یکی شهید شده و دو نفرشان مجروح شده‌اند. این‌ها عیب است، چرا باید این کارها را بکنیم؟ گفتم برادرم چرا این را برداشته و دستکاری کرده‌ای؟ گفت: به خدا شیطاں ما را فریب داد، چرا باید شیطاں تو را فریب بدهد، برادران! به سخنان مسئولین حتماً گوش کنید و این کارها را نکنید و آن کارها را که برای شما منع کرده‌اند، به دنبال آن‌ها نروید و صدمه به خود و غیر خود نزنید و انشاءالله این وجودها باید دقیقاً در راه خدا بکار گرفته شوند که انشاءالله اجر و ثوابش شامل همه رزمندگان باشد.

برادران، بعد از صحبت، نیایش داریم انشاءالله با آمادگی بیشتر و با زیاد کردن توسل‌مان و با زیاد کردن ارتباطمان با خدا و با جلب کردن نصرت خدا، اجر هم برای شما باشد، انشاءالله.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

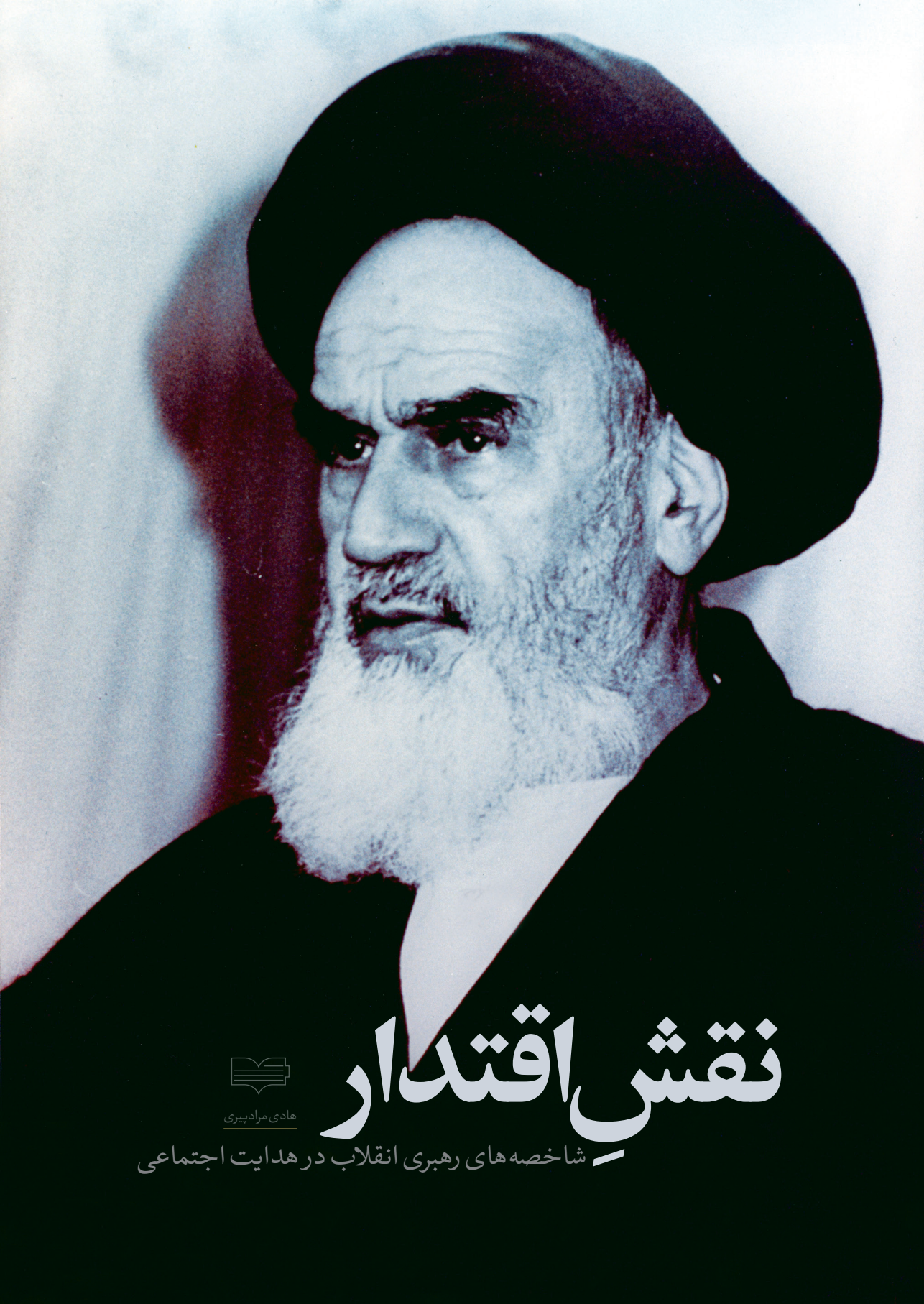
می‌روند؟ می‌روند يك عده مشکلاتشان را حل می‌کنند و دوباره برمی‌گردند اینجا؛ و آن فردی که به این جا آمده، یقیناً و قلباً به خاطر اسلام آمده و این جا حاضر شدنش و مجدداً برگشتنش برای اسلام بوده است.

عده‌ای خدای نکرده خیال نکنند که فریب می‌دهیم، و اگر مسائلی بود، برادران می‌بخشند. و آن‌هایی که این مسائل [طرح بعضی از شایعات] را می‌گویند، خودشان را اصلاح می‌کنند و دیگر به هیچ وجه این مسائل را مطرح نکنند انشاءالله!

منسجم و مصمم بودن

برادران این انسجامی که دارند و این تصمیم و اراده‌ای که دارند، بدانند که امام حسین (ع) منتظر است، کربلا منتظر است. اگر يك آنی يك رزمنده بخواهد زنده بماند در حالی که راه کربلا هم بسته باشد و امام حسین (ع) هم آن جا بماند [این ننگ است] واقعا امام حسین (ع) و بقیه ائمه (ع)، همه در محاصره و در زندان هستند. در زندان رژیم بعثی! ماکه عزاداری می‌کنیم، کربلا، کربلا و یا حسین. یا حسین می‌گوییم، کفار رژیم منحوس و خبیث بعثی [کربلا را محاصره کرده است] و دشمن ائمه (ع) هستند و مزار ائمه عزیز، و به خصوص امام حسین (ع) و حتی خط و مرام امام حسین (ع) و ائمه دیگر هم در محاصره است امام حسین (ع) سرور شهیدان و ضد بعثی‌ها است، و تمام دشمنان اسلام هم از این می‌ترسند. ترس آمریکا هم از خط امام حسین (ع) است. رژیم بعثی هم از آن می‌ترسد. الحمدلله پایه کاخ آن‌ها به لرزه درآمده است و سقوط و نابودی خود را از نزدیک می‌بینند، بنابراین در مقابل، آن‌ها را محاصره کرده‌اند. اگر مسلمین همه جمع شوند به دور قبر امام حسین (ع)، مراسم که زنده است، زنده‌تر می‌شود و روحیه‌ها که بالا است، قوی‌تر و با توان‌تر می‌شود. و آیا واقعاً می‌دانید چه می‌شود؟

به کربلا رسیدن رزمندگان اسلام و مسلمین، برابر است با آزادی قدس و در نتیجه، برابر است با نابودی آمریکا و عوامل آن در صحنه ممالک اسلامی! و همان‌گونه که می‌دانید این کشورها همه نزدیک هم هستند، امام هم فرموده‌اند: تا باز شدن راه محکم بایستید. زبانم لال، این را به خاطر دل خوشی ماکه،



هادی مرادپوری

نقش اقتدار

— شاخصه های رهبری انقلاب در هدایت اجتماعی

مظهر اقتدار جامعه

حفظ اقتدار جهان در برابر بیگانگان و استیفای حقوق ملت از متجاوزان در طول سه دهه گذشته همواره از مهم ترین آثار رهبری انقلاب بوده است، چه در زمان دفاع مقدس و هشت سال ایستادگی در برابر دشمن متجاوز و چه پس از آن نقش رهبری در حفظ کشور از تسلیم شدن در برابر فشارهای نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بیگانگان انکار ناپذیر است. اگر قاطعیت امام خمینی (ره) در دوران جنگ تحمیلی و در بسیج مردم در مقابله با دشمنان و حمایت از نیروهای مسلح و ترویج روحیه شهادت، ایثار و مقاومت نبود آیا کشور ما از تعرض و اشغال دشمن مصون می ماند؟ اگر قاطعیت مقام معظم رهبری و توجه و تدبیر دقیق و عمیق ایشان در برابر فزون طلبی با فشارهای سیاسی و اقتصادی دولت های بیگانه نبود آیا اقتدار ملی ما که پشتوانه اصلی توفیق دولت ها در سیاست خارجی است حفظ می شد؟

حافظ حقوق مردم

حفظ حقوق مردم و حراست از مرزهای قانونی و ایستادگی در برابر تمایلات گروه های گوناگون برای عدول از قانون، همواره مورد توجه ولایت فقیه بوده است و همین امر باعث اعتماد متقابل مردم و پیروی آنان از رهبری شده است، موضع حکیمانه مقام معظم رهبری در برابر فشارهای تبلیغاتی و برخی از جریان ها و شخصیت های سیاسی و موجه در جریان برگزاری انتخابات مجلس هفتم برای تأخیر در زمان برگزاری آن، نمونه بارز این امر است که چگونه حضور ولی فقیه و موضع حکیمانه و شجاعانه وی مانع بدعتی بسیار خطرناک و مشکل ساز و اعتماد زا گردید و بر خلاف تبلیغات و تحلیل های آنان حضور اکثریت مردم، انتخابات با شکوهی رابه همراه داشت.

عامل اعتماد مردم به دولت

اعتماد زدایی از دولت های یکی از شرکده های نفوذ و براندازی کشورهای استعماری برای برخورد با دولت های مستقل است. در این شیوه تلاش بر این است که اعتماد مردم به مسئولین

مملکتی به اندازه ای کاهش یابد که از انتخاب خود پشیمان شوند و در انتخاب دیگری سهیم نشوند، بدین سان چالش دولت ملت عمق گرفته و نظام در وضعیت عدم مشروعیت قرار گیرد. اما به برکت اصل ولایت فقیه در طول سه دهه گذشته عمیق ترین و مطمئن ترین رابطه احترام و اعتماد متقابل بین دولت و مردم وجود داشته است حضور ولایت فقیه، به ویژه برای جلب اعتماد مراکز و مراجع دینی جامعه در باره فعالیت های کلان دولت ها و در مقابل احساس وظیفه دولت ها برای رعایت حال توده های مردم نقش موثری ایفا کرده است. حمایت های رهبری از همه دولت ها موجب دفع و رفع بسیاری از فشارهای تبلیغاتی شده است و اگر چنین حمایت هایی وجود نمی داشت از توفیقات دولت ها به شدت کاسته می شد.

ارائه تحلیل های منطقی و مستدل و هدایت افکار عمومی

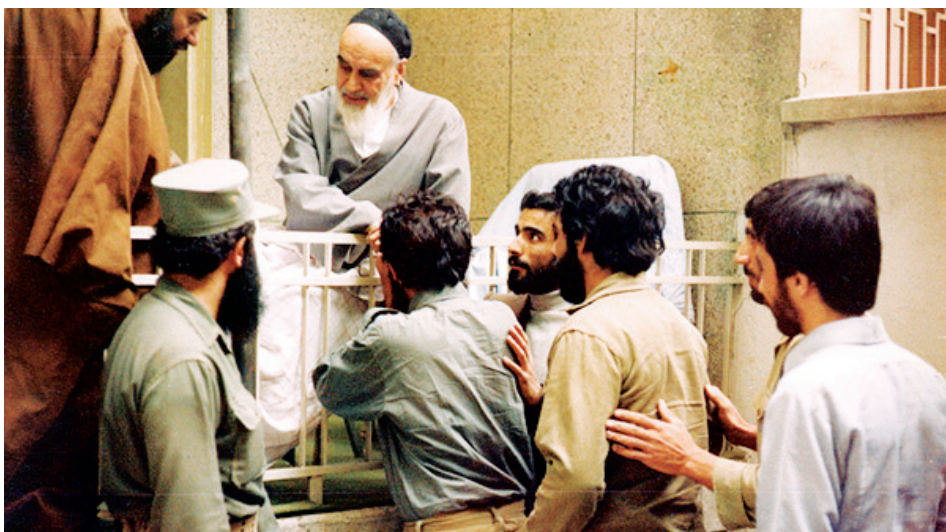
تحلیل صحیح اوضاع و حتی پیش دستی در تحلیل مسائل و رخدادها، بسیاری از بحران ها را به فرصت تبدیل می کند و هم تاثیر ویژه ای در اعتماد مردم به سیستم سیاسی کشور دارد و هم بسیاری از توطئه ها را خنثی می کند. در این زمینه رهبری در تحلیل بسیاری از امور پیشتر از بوده اند که نمونه های متعددی قابل ذکر است مقام معظم رهبری در اوج عریضه جویی های مقامات امریکایی و ادعای آنان مبنی بر پیروزی در جنگ آن را بسیار ابلهانه و احمقانه خواندند و تهدیدهای فراوانی در آن افکندند. ایشان چهار شکست سنگین را پیامد حمله امریکایی ها به عراق دانستند و تأکید کردند که امریکایی ها حتی اگر امروز از اعتراف به آن ها سر باز زنند و خود را همچنان فاتح میدان بخوانند یقیناً در آینده ای نزدیک ناگزیر به اعتراف خواهند شد این چهار شکست عبارتند از:

۱. شکست منطق لیبرال دموکراسی

۲. شکست سیاسی

۳. شکست اجهت نظامی

۴. شکست اعتبار رسانه ای



ترسیم افق‌های جدید پیش روی ملت و دولت

یکی از مهم‌ترین اقدامات رهبری انقلاب را باید در ترسیم افق‌های جدید پیشرو افشار مختلف ملت و بخش‌های مختلف مسئولین مورد توجه قرار داد. ایشان با قرار گرفتن در راس نظام اسلامی و با توجه به آگاهی کامل به آموزه‌های اسلامی و درایت و فهم بالاد در شناخت نیازهای زمان، همچون دیده بانی آگاه و بصیر راه هدایت و مسیر سعادت را برای کشتی انقلاب ترسیم می‌نماید و با شناخت ضرورت‌های پیشرو تلاش می‌نماید تا با گفتمان سازی و تفسیر و تبیین ضرورت‌ها توجه مردم و مسئولین را بدان جلب نماید.

طرح و بسط تبیین مفاهیمی چون جنبش نرم افزاری، مردم سالاری دینی، مبارزه با فقر فساد و تبعیض، جنبش عدالت خواهی، شعار مای توانیم، چشم انداز بیست ساله، تهاجم فرهنگی، ناتو فرهنگی، استعمار فرانوو.... جملگی اولویت‌ها، ضرورت‌ها، نیازهای و آسیب‌های پیش روی نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌باشد که توسط نگاه تیز بین رهبری انقلاب اسلامی رصد گردیده و برای چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی در اختیار مردم و مسئولین قرار گرفته است.

ضامن ثبات سیاست‌های کلان کشور

قرار گرفتن رهبری در راس نظام تصمیم‌گیری نظام و نقش هدایت‌گری و نظارتی ایشان بر قوای سه‌گانه موجب گردیده که شاهد نوعی ثبات در سیاست‌های کلان کشور باشیم. این ثبات در سیاست‌های کلان کشور ضمن جلب اعتماد عمومی در تکیه بر نظام سیاسی می‌تواند تکیه نظام سیاسی بر مردم قوت ببخشد و

موجب قوام و دوام و نظام مقدس جمهوری اسلامی گردد. به هر حال متقاضی نظام مردم سالار، جابجایی دولت‌ها و به پیروی از آن تغییر روش‌ها و خط مشی‌ها اداره کشور است. اگر این تفاوت‌ها و تغییر در اصول اداره مملکت تبدیل شود ثبات جامعه به مخاطره افتاده و موقعیتی را فراهم می‌کند که هم سیاست خارجی کشور و هم جلب اعتماد داخلی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. وجود رهبری آگاه و با درایت در راس امور پشتوانه ثابتی است که در عین فراهم ساختن میدان و مجال برای وجود تفاوت‌ها و تغییرات، قرار و ثبات را حفظ کرده و مانع از عدول دولت‌ها از خط قرمزهای قانونی نظام خواهد شد.

حامی محرومان و مستضعفان

همان‌طور که حضرت امام (ره) بارها تاکید نمودند، محرومین صاحبان واقعی انقلاب هستند و در این میان رهبری انقلاب همواره پناهگاه مردم و به‌ویژه توده‌های رنج دیده و محروم و منادی عدالت اجتماعی بوده است و با وجود تمایل برخی مراکز قدرت نفوذ بدون هیچ‌گونه چشم‌پوشی، از افشار محروم جامعه دفاع کرده و مصالح و منافع مردم را هرگز قربانی خوش آمد و تمجید هیچ شخصی و گروهی نکرده است. مروری بر مجموعه سفارش‌ها و تذکرات امام‌را حل (ره) و رهبر معظم انقلاب اسلامی این نکته را اثبات می‌کند که ولی فقیه، رفاه، آسایش و حقوق توده‌های مردم را اصلی مهم در سیاست و رفتار قوای سه‌گانه دانسته و همواره برای مقابله با تبعیض، بی‌عدالتی، استثمار توزیع ناعادلانه ثروت‌های عمومی موضع‌گیری و اقدام کرده است..



الگوی عینی آموزه‌های اسلامی

جدایی رهبران از مردم و گفتار و رفتار متفاوت آنان همواره باعث بی‌اعتمادی مردم شده است و این مساله موجب بی‌اعتباری رهبران نزد ملت‌ها می‌گردد، اما رفتار رهبری انقلاب اسلامی در زندگی شخصی خود و رعایت اصولی از قبیل ساده زیستی، مردم‌داری، برخورد های صمیمانه و بدون تکلف با اقشار گوناگون جامعه، رعایت دقیق بیت‌المال، بی‌اعتنایی به ثروت و قدرت، پرهیز از سوء استفاده نزدیکان و بستگان از قدرت ولی فقیه و... نقش بسیار موثری در اقبال و اعتماد مردم به رهبری دارد در واقع رهبری انقلاب در سه دهه اخیر را می‌توان نماد و الگوی کامل تحقق آموزه‌های اسلامی در رفتار فردی و شخصی دانست و از این جهت نقش تربیتی ایشان بر جامعه اسلامی و ترغیب مردم به سمت الگوهای اسلامی، و ایجاد اعتماد به رهبری انقلاب مبنی بر یکی بودن قول و عمل ایشان به عنوان نائب امام زمان (ع) قابل توجه می‌باشد.

پشتیبانی از نیروهای مسلح به عنوان حافظان نظام در برابر دشمنان

نقش معنوی فرمانده ای ولی فقیه بر مجموعه نیروهای

مسلح جمهوری اسلامی ایران و ثبات و استواری و اقتداری که برای این بخش مهم جامعه پدید آورده نکته مهم و قابل توجه دیگری از برکات وجودی ولایت فقیه است. عهده دار بودن فرماندهی کل قوا توسط رهبری در سه دهه گذشته و حمایت ایشان از بازوان دفاعی کشور و مردم در برابر هجوم های تبلیغی دشمنان و تقویت سپاه پاسداران، ارتش جمهوری اسلامی ایران، نیروهای انتظامی و بسیج، در گیر و دار بحران‌ها و تلاش برای تقویت پیوند ناگسستنی نیروهای مسلح و مردم، نظام جمهوری اسلامی را از نگرانی‌ها و آسیب های فراوان معصوم داشته است و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی را به مردمی ترین ارتش جهان و قدرتمند ترین نیروی مسلح منطقه خاور میانه مبدل ساخته است، به طوری که کشور را از گزند تهدیدات قدرت های زورگویی عالم مصون داشته است. بالا بردن سطح آگاهی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، ترویج و ارتقای ارزش های دینی و اخلاقی در جامعه، تقویت روحیه خودباوری و خودانکایی در ملت، دمیدن روح عزت و وحدت در میان امت، تاکید بر جایگاه و نقش اقشار جامعه در اداره کشور، آینده نگری و پیش گیری از محصور شدن مسئولان عالی کشور در مسایل روز مره، ممانعت از فراموش شدن اهداف انقلاب

اسلامی،... سر فصل های مهم دیگری در کارنامه درخشان ولایت فقیه و رهبری معظم انقلاب در سه دهه گذشته می باشد که همواره فرصت های بیشماری را برای نظام فراهم نمود و تهدیدات را با کمترین هزینه ها دفع کرده است.

نکته تکمیلی بحث رهبری، بحث ولایت مداری است. در اندیشه و آثار امام و رهبری مفهوم ولایت امیزه ای از معنی لغوی و آموزه های دینی است امام در متون عرفانی ولایت را به معنای قرب، محبوبیت، تصرف، ربوبیت و نیابت آورده و در بیانات خود با استفاده از حدیث «مانودی بشی بمثل مانودی بالولایه» و حدیث غدیر خم، ولایت را به حکومت کردن معنا می کند. مقام معظم رهبری، اتصال، پیوند، محبت و حاکمیت را معنی ولایت می نامد و با اشاره به رویداد مهم و تاریخ ساز غدیر استحکام پیوند روحی و معنوی مسلمانان با حاکمان شایسته و صالح را تحقق معنی و مفهوم ولایت از جنبه سیاسی و حکومتی می داند موضوع ولایت با توجه به نقشی که در تحقق و پیروزی و نیز تداوم انقلاب اسلامی داشته از سوی دوستان و دشمنان بیش از هر موضوع دیگری مورد توجه قرار گرفته و نیاز به تحقق و پژوهش دارد. اصل ولایت مهم ترین استوانه اسلام و سنگ بنای نظام اسلامی است مایه عزت امت اسلامی و محور وحدت و گرد آورنده نیروهای پراکنده است. همچنین ظلم ستیزی نظام اسلامی از این اصل مهم و مترقی نشأت می گیرد و دشمنان با آگاهی نسبت به این آثار مهم به منظور انحراف مسلمین و وارد ساختن ضربات جبران ناپذیر بر پیکر جامعه اسلامی حملات ناجوانمردانه خود را متوجه این اصل بی بدیل نموده و در هر زمان ممکن و موقعیت مناسب به سمپاشی و شبه افکنی اقدام کرده اند. آنان همواره سعی و تلاششان بر این بوده که رابطه امام و امت را کم رنگ نموده و نقش آفرینی هر کدام نسبت به دیگری را بی تاثیر بنمایند.

رابطه ولایت با جامعه رابطه جان با بدن است. به همان اندازه که ولی امر در جامعه با اجرای ولایتش به جامعه حیات می بخشد امت را از تاریکی های جهالت می رهاند و به اوج کمال و ترقی می رساند. امت نیز با فراهم ساختن زمینه برای اعمال ولایت امام ایفای نقش می کند.

قیام الله

در مسئله مکتب و اصول و هدف ها. اگر بخواهیم زیربنای مکتب مبارزه امام را و انقلاب امام را در یک جمله عرض بکنیم، باید بگوییم زیربنای همه فعالیت های ایشان «قیام الله» بود؛ هدف، قیام الله [بود]؛ همان که در یادداشت معروفشان در دوران جوانی در دفتر مرحوم وزیر یزدی (رحمة الله علیه) نوشته اند: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى؛ قیام الله، که این قیام الله ریشه قرآنی بسیار مستحکم دارد. قیام الله در همین آیه سوره سبأ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ - [بیان شده]، یا «قوموا لِلَّهِ قَانِتِينَ» در سوره مبارکه بقره، یا در آیه دیگری در سوره مدثر در اَوَّل بَعَثْتُ: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ؛ «قیام الله» یعنی این، حالا این «قیام الله» در هر دوره ای ممکن است به نحوی باشد.

* بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم سی و سومین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمة الله)

۱۴۰۱/۰۳/۱۴

نگاهی به گفتمان انقلاب اسلامی در چارچوب قانون اساسی؛

واکاوی انقلاب اسلامی



حجت الاسلام

احمد شفیعی نیا



بخش دوم

دوران پس از جنگ تحمیلی

پذیرش قطعنامه و اعلان پایان جنگ تحمیلی و فرار عناصر مرکزی ضد انقلاب به خارج، فرصتی ایجاد کرد تا مسئولان کشور در صدد ترمیم خرابیهای ناشی از گذشته و ساختن آیندهای در شأن ملت صبور و فداکار ایران اسلامی برآیند. به همین سبب، اولین حرکت مهم، بازنگری قانون اساسی و اصلاح ساختار دولت برای تمرکز و سرعت در تصمیم‌گیری‌ها بود و به دنبال آن، انتخابات ریاست جمهوری برگزار و دولت جدید با شعار سازندگی وارد صحنه اجرایی کشور شد.

از این زمان، جمهوری اسلامی وارد فاز جدیدی در کشورداری و تحلیل مسائل و تعریف روابط با دنیا و اتخاذ سیاست‌های متفاوت با دوره گذشته نسبت به رویکردهای داخلی و خارجی می‌شود که این روند با تعابیر مختلف در دولت‌های بعد نیز دیده می‌شود. دولت همه توان کشور را بسیج کرد تا بتواند تحول گسترده‌ای در معیشت و رفاه جامعه و زیرساخت‌های مورد نیاز به وجود آورد. لذا در عرصه‌های مختلف، کار با سرعت آغاز و شور و شوقی در جامعه پدیدار شد و بنا به اقتضای سیاست جدید کشور، سایر امور نیز باید خود را با وضع فعلی تعریف می‌کردند. در این دوره، تغییر شرایط سخت اقتصادی و بازسازی و ترمیم خرابیهای به جامانده از جنگ تحمیلی و درگیری‌های خیابانی و خانه‌های تیمی گروهک‌ها و ترورها، اولویت نظام قرار گرفت و با سرعت قابل قبولی توانست به آن سروسامان دهد.

این روند با همه توفیقاتی که داشت و تا امروز نیز کشور از آن بهره میبرد، اما آثار و پیامدهایی نیز به همراه داشت که موجب تقویت و استمرار معایب دهه اول و ظهور پدیده‌های جدیدی شد که در دولت‌های بعدی ریشه دواند و تبدیل به معضلات سنگین امروز شد. در ادامه به بعضی از پیامدهای مثبت و منفی اشاره می‌شود:

برنامه محوری و حرکت در جهت اولویت‌های سازندگی.

سلامت فرایندهای کلان مدیریتی کشور.

مشارکت سیاسی مردم.

مردم محوری در عرصه سیاسی و سازندگی.

بازسازی ویرانی‌های ناشی از جنگ.

توسعه علمی و آموزشی کشور.

توسعه دفاعی و امنیتی کشور.

استمرار نگاه امنیتی.

فساد، رانتخواری و تغییر سبک زندگی.

قطبی شدن نظام و فضای سیاسی.

تداوم برخی چالش‌های گذشته.

چالش‌ها و تهدیدهای آمریکا

ماهیت و اهداف و آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی، ویژگی‌ها، آثار و پیامدهای مثبت آن در ایران و الگوپذیری آن در منطقه و جهان، در ابعاد داخلی و بین‌المللی دستاوردهای بسیاری همراه داشته است. همواره اهداف بلند و تحولات چهار دهه حضور اثرگذار نظام ج.ا.ایران در منطقه و جهان در تعارض با اهداف و منافع نظام سلطه قرار داشته و برآیند این تعارض، موجب تقابل آمریکا و برخی قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه با ج.ا.ایران بوده و از آغاز پیروزی انقلاب و تأسیس نظام تائکون، این دشمنی و خصومت در ابعاد مختلف و شیوه‌های متفاوت ادامه داشته است. اگر منصفانه به موانع سر راه انقلاب اسلامی نگاه کنیم، مانع اصلی همواره حاضر، نظام سلطه به سرکردگی آمریکا و همراهی و همکاری اسرائیل و دولت‌های قبیله‌ای منطقه طی این چهل سال است. از نقش آفرینی امیر ملک عبدالله در کودتای شهید نوزه تا حوادث امروز، شاهد این امر بودهایم. این روزها پولی که سعودی‌ها هزینه می‌کنند، لابی‌های اسرائیل و فشارهای آمریکا برای منزوی کردن ایران، هزینه‌های سنگینی است.

این عامل فشار، سوار بر موج عوامل یاد شده، باعث شده است مردم به شایعات توجه کنند و به رویکرد مسئولان نظام کمتر اعتماد کنند. انسجام و وحدت ملی ما در معرض خطر قرار گرفته و آمریکا چشم به راه است تا در کوچه و خیابان‌های ما شاهد اعتراضات و درگیری باشد؛ اما به برکت خون شهدا و بصیرت رهبری و حضور مردم در صحنه، این انتظار هرگز محقق نخواهد شد.

مؤلفه‌های بقای نظام و عبور از چالش‌ها

مسائل و چالش‌های بین ایران و نظام سلطه با توجه به اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی و نظام ج.ا.ایران، اصول قانون اساسی و تکالیف دینی و آموزه‌های اسلامی، به طور کلی حل نخواهد شد و دشمنی آمریکا و هم‌پیمانانش در منطقه و جهان علیه ج.ا.ایران

ادامه خواهد داشت. ج.ا.ایران ناگزیر به افزایش آستانه تحمل و توانمندسازی خود برای مواجهه و عبور از چالش‌ها، کم‌اثرسازی تهدیدها، سرعت بخشی به توسعه کشور و تقویت مؤلفه‌های قدرت نظام است. حال سؤال این است که برای برون رفت از این چالش، راه چاره چیست تا آینده را براساس آن تدبیر کرد؟

۱. قانون محوری و عمل به قانون

اولین و مهمترین گام برای جهش به سمت آینده، بازگشت به قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام و محور قرار دادن آن به شکلی بود که همه کارگزاران و جریانات سیاسی کشور به قانون به عنوان حبل متین و واجب شرعی عمل کنند و از تندروری و کندروی پرهیز شود و قانون مورد تکریم و احترام همه سطوح باشد.

۲. احیای گفتمان دهه اول انقلاب

بازگشت به رویکردهای دهه اول انقلاب با حفظ ارزش‌ها و هماهنگی و مطابقت با نیازهای امروز و فردا، راهکار عبور از چالش‌هاست. در حقیقت؛ باید با حس جهادی، مردمی، ارزشمحوری و تحمل سختی‌ها و برخورد ارشادی با مخالفان و به دور از نگرش امنیتی و برخورد مبارزه جویانه، به فکر اداره امور باشیم. در فضای ابتدایی انقلاب؛ انسجام و وحدت و ایثار بود، دایره تهمت زنی‌ها محدود و رابطه متقابل بین دولت و ملت ستودنی بود؛ تا جایی که وقتی مقام‌های دولتی به روستا یا شهری میرفتند، مردم برای دیدار با آن‌ها سرازار نامیشناختند و مسئولان نیز از خدمت به مردم لذت می‌بردند.

توانمندی‌های امنیتی

دشمن امروزه به توانمندی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قدرت دفاعی و دانش موشکی ارتش اعتراف می‌کند و احساس می‌کند هرگاه با سپاه روبه‌رو می‌شود، بازنده است؛ برای نمونه در سوریه، یمن و عراق. درکنار سپاه، امروز کشور از یک نهاد اطلاعاتی با توانایی بسیار بالا برخوردار است که هم‌پای سرویس‌های اطلاعاتی چند صد ساله دنیا حرکت می‌کند و در داخل و خارج از کشور بسیار اثرگذار است. نگاه این سازمان‌ها، نهادی و تکلیفی است.

۳. مقاومت و مقابله ملی با تحریم و فشارها

تحریم همواره از ابتدای انقلاب تاکنون بوده است؛ تا جایی که مردم برای رفع نیازهای ابتدایی در مضیقه بودند، ولی با تحمل و ایثار از آن مراحل سخت عبور کرده‌اند.

۴. اصل ولایت فقیه و اتحاد با محور رهبری نظام

نظام جمهوری اسلامی ظرفیت‌ها و فرصت‌های طلایی بسیار دارد که تا امروز از فروپاشی کشور و نظام جلوگیری کرده و مهمترین آن‌ها، مدل حکومت و رهبری ولایت فقیه است. رهبران نظام چه در زمان امام راحل و چه در حال حاضر، نشان داده‌اند به مصالح نظام کاملاً آشنایند و همواره منافع مردم و کشور را ملاک تصمیمات خود می‌دانند. مقام معظم رهبری، هم به لحاظ شخصیت و تجربه و هم آگاهی و بصیرت، نشان داده‌اند که در شناخت مسائل درونی، بیرونی، منطقه‌ای و جهانی، ممتاز و سرآمد جامعه‌اند و به گواهی و اعتراف دوست و دشمن، رهبری ایران به لحاظ احاطه بر امور در دنیا کم نظیرند.

۵. مردم انقلابی و طرفداران نظام و رهبری

شاید امروزه همچون روزهای ابتدایی انقلاب، وحدت و مشارکت آحاد مردم را در صحنه نداشته باشیم، ولی همچنان جمعیت مردمی معتقد و ارزشمدار طرفدار نظام در کشور با همه دلخوری‌هایی که از دولت و حکومت دارند، هنوز بر اعتقاد حفظ نظام و انقلاب پا برجایند و وظیفه شرعی می‌دانند که از انقلاب و نظام پشتیبانی کنند. در واقع؛ این جمعیت از خود گذشته و مقاوم هر چند ممکن است اکثریت مطلق نباشند، ولی همواره همچون یک عامل بازدارنده در مقابل دشمنان ایستاده و به وظایف خود عمل کرده است. با اتکا به قدرت و مؤلفه مردم، جمهوری اسلامی توانسته است نهادهایی را پایه‌گذاری کند که امروز می‌توانند نقش آفرین باشند. اگر جریان معتقد مدافع انقلاب اسلامی نبود، تا امروز جمهوری اسلامی در مقابل بسیاری از مشکلات سرافراز بوده بود. بخشی از این جریان را امروز در سوریه به عنوان مدافع حرم و بخشی را در حوزه‌های سازندگی و دفاع از آرمان‌های کشور می‌بینیم.

۶. اسلام‌گرایی و اعتقادات مردم

یکی دیگر از عوامل بازدارنده و اقتدارآفرین که می‌توان بدان تکیه کرد، اعتقاد اکثر مردم به اسلام و انقلاب اسلامی است. اکثر مردم، نظام را بایک سری اصلاحات قبول دارند و وقتی این نظام را با سایر



آمریکا در عراق به
دنبال تجزیه بود،
داعش را به وجود
آورد و می خواست
کردستان را جدا کند
که ایران با قدرت
از آن جلوگیری
کرد و در تراز یک
قدرت منطقه ای،
مشکلات پیش
آمده در سوریه را
رفع کرد. امروزه
همکاری با سوریه
در همین نقش
انجام می شود.



ساخت یافته دارد، ج.ا. ایران در انتخابات اخیر رؤسای سه گانه قوای آن، نقش کلیدی داشت. آمریکا در عراق به دنبال تجزیه بود، داعش را به وجود آورد و می خواست کردستان را جدا کند که ایران با قدرت از آن جلوگیری کرد و در تراز یک قدرت منطقه ای، مشکلات پیش آمده در سوریه را رفع کرد. امروزه همکاری با سوریه در همین نقش انجام می شود.

جمع بندی و نتیجه گیری

با واکاوی عملکرد چهل ساله انقلاب اسلامی به این نتیجه می رسیم که گرچه طی این مدت توانسته ایم از چالش های ایجاد شده بسیاری نظیر غائله منافقین، جنگ تحمیلی، تحریم های اقتصادی و... سر بلند بیرون بیاوریم، اما به واسطه آلوده شدن برخی از تاز به دوران رسیده ها و رقابت های ناسالم بین احزاب و نیروهای درون انقلاب، کشور و انقلاب با چالش های جدی همچون اختلاس های کلان مواجه است که به اعتماد عمومی صدمات بسیار وارد کرده است. چاره حل این معضل، احیای فرهنگ ایثار و مقاومت و بازگشت به گفتمان اصیل انقلاب است؛ عواملی که اگر به وجود بیایند، درصد بالایی از مشکلات حل خواهد شد. با بازگشت به فضای معنوی و نگاه جهادی و ایثارگرانه می توانیم بر این معضل نیز فائق آییم. نخستین گام

نظام های دنیا و کشورهای پیرامون مقایسه می کنند، نمره قبولی می دهند. بسیاری از دشمنان قسم خورده و آقای ترامپ خیال می کنند با تشدید فشارها و اعاده تحریم ها به ملت، شاید جامعه به سمت آشوب خواهد رفت؛ ولی مردم نشان دادند که عمق این دشمنی ها و منشأ آن را به خوبی درک می کنند. دشمنان مادر محاسبات خود از این نکته غافلند که مردم ایران مسلمان اند و به مسائل نگاه اعتقادی دارند و به فضای روانی و شایعات توجهی ندارند و با ارزیابی وجدانی وارد صحنه می شوند.

۷. قدرت دفاعی، امنیتی

دشمن امروزه به توانمندی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قدرت دفاعی و دانش موشکی ارتش اعتراف می کند و احساس می کند هرگاه با سپاه روبه رو می شود، بازنده است؛ برای نمونه در سوریه، یمن و عراق. در کنار سپاه، امروز کشور از یک نهاد اطلاعاتی با توانایی بسیار بالا برخوردار است که هم پای سرویس های اطلاعاتی چند صد ساله دنیا حرکت می کند و در داخل و خارج از کشور بسیار اثرگذار است. نگاه این سازمان ها، نهادی و تکلیفی است.

۸. نفوذ و قدرت منطقه ای

یکی از چالش های جمهوری اسلامی با نظام سلطه، قدرت و نفوذ منطقه ای ایران است. حتی در عراق که آمریکا حضور طولانی و



در سال‌های سخت ابتدایی انقلاب، در دوران سازندگی روحیهٔ باندبازی به خانهٔ انقلاب راه یافت و به رقابت درون نظام تبدیل شد. اینجا بود که دشمنان و گروهک‌های ضد انقلاب ابزار خرسندی و امیدواری کردند؛ زیرا وقتی جریان‌ات بر این فضا متمرکز شدند و رسیدن به قدرت به هر روش برای آن‌ها مسئله شد، حوادثی رخ داد که امروز به شکل اختلاس‌های کلان و... شاهد آنیم.

آلودگی برخی مسئولان و منسوبان آن‌ها به فساد، رانت‌خواری، دسترسی به سمت‌های دولتی و تشکیل حاکمیت هزارفامیل و مجموع موارد پیش‌گفته، باعث کم‌رنگ شدن ارزش‌های ملی و اعتقادی و سوءاستفاده از موقعیت‌های مدیریتی و فساد اقتصادی شد. اگر این انحرافات و مصلحت‌اندیشی‌ها بر جریان‌ات سیاسی حاکم نبود، امروز شاهد مشکلات ملی در عرصه‌های مختلف نبودیم.

تبعات قبیله‌ای اندیشیدن و تنگ‌نظرانه به مسائل نگاه کردن، همه چیز را در قالب محدود امنیتی تحلیل کردن و روابط را بر ضوابط ترجیح دادن، تمامیت‌خواهی و عدم تحمل یکدیگر، تلاش برای اثبات غیر خودی بودن یا ناکارآمد بودن نظام و... و در یک کلام، به جای تبیین درست سیاست جذب حداکثری، بدبینانه تعبیر کردن آن، موجب شد دولت‌ها مکمل یکدیگر نباشند و هر یک بر اساس نگاه و تعریف خود، کارها را تنظیم و دنبال کنند. در نتیجه، باید کشور با وضع موجود روبه‌رو شود و دشمن با رصد چالش‌های داخلی، امکانات وسیع خود را علیه نظام به کار گیرد و با جنگ رسانه‌ای و اقتصادی، امیدوار باشد به هدف شوم خود برسد.

با وجود اینکه هر جریانی که به قدرت می‌رسد، می‌داندست با رأی مردم بر سر کار آمده است، اما به جای تلاش برای حصول رضایت مردم، در تلاش برای راضی نگه داشتن هم‌حزبی‌های خود و حفظ قدرت برمی‌آمد و این وضع انتقال قدرت، یکی از مشکلات اساسی کشور به حساب می‌آمد. جلب رضایت مردم و مشارکت آنان در ادارهٔ امور و کمک گرفتن از آنان، چارهٔ بسیاری از مشکلات است.

برای بازگشت به خویشتن، سطح‌بندی مسائل پیش‌روست تا تدبیرهای مقتضی خود را نشان دهند. تکیه بر نیروهای انقلابی ولایت‌مدار و متعهد که با تحمل زحمت و هزینه‌های لازم، ثابت کرده‌اند پای نظام ایستاده‌اند، در این راه بسیار مؤثر ثمر خواهد بود. لازم است در این راه، کاملاً در راستای فرمایشات و اوامر مقام معظم رهبری حرکت کنیم تا بتوانیم شاهد توفیق و بیرون راندن این جریان نادرست از صحنه باشیم. چنان‌که تجربه نشان داده است هرگاه از اوامر رهبری تبعیت کرده‌ایم و پای نیروهای انقلابی در میان بوده، به پیروزی‌های بزرگ رسیده‌ایم. همه پذیرفته‌ایم راهی را که رهبری در عراق و سوریه و یمن رفته‌اند، راهی درست است؛ چون مرزهای امنیتی ایران گسترش یافته، دایرهٔ نفوذ و اثربخشی انقلاب توسعه یافته، هجوم دشمنان به حداقل رسیده است و علاوه بر حفظ منافع کشور، تجارب جدیدی در هم‌پیمانی با دولت‌های اطراف به دست آورده‌ایم. اگر این مجموعه عوامل را کنار یکدیگر بگذاریم و همان اصراری را داشته باشیم که هم اکنون مقام رهبری در حوزهٔ علم و دانش، در حوزهٔ اقتصاد مقاومتی، در حوزهٔ امنیتی، در حوزهٔ بسط نفوذ ایران در منطقه و حمایت از دوستان و هم‌راهان جمهوری اسلامی در منطقه دارند، به طور طبیعی بسیاری از این مشکلات حل خواهند شد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت: تادوران سازندگی با دو مقطع روبه‌رو شده‌ایم؛ یک مقطع با فضایی کاملاً باز سیاسی که حاکمیت، مخالفان را با صبر فراوان تحمل می‌کند و تلاش می‌کند آنچه در قانون اساسی به ثبت رسیده را با نگاه مردم‌سالاری دینی اجرا کند. از این رو، شاهد مناظرات و گفت‌وگوهای شفاف از سیمای جمهوری اسلامی هستیم و شخصیت‌های تراز اول کشور در این مناظرات حضور فعال دارند. جالب است بدانیم بازتاب آن در جامعه به نفع انقلاب اسلامی و خلع سلاح تفکرات مخالف بود. پس از فروکش کردن مبارزه و دفاع و مقابله با گروهک‌ها و دشمنان



نیروهای سیاسی
در جنگ تحمیلی



پرسمان



بازخوانی عملکرد نهضت آزادی در جریان جنگ ایران و عراق؛
کوبیدن بر طبل مذاکره



بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران؛
دولت موقت «واقع بین» بود یا خط امام (ره)؟



بازخوانی عملکرد سازمان مجاهدین خلق در ۹ ماه نخست جنگ تحمیلی؛
منافقین؛ یاران دشمن در ایران



محمد رحمانی پژوهشگر تاریخ معاصر در گفت و گو با سرو؛
صدام در ابتدای جنگ امیدوار به همکاری منافقین بود

بازخوانی عملکرد نهضت آزادی در جریان جنگ ایران و عراق

کویدن بر طبل مذاکره

نهضت آزادی یک گروه یا حزب سیاسی بود که تحت عنوان ملی - مذهبی ها شناخته می شدند. شاخص ترین چهره های این گروه مهندس مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و یدالله سبحانی بودند. مهندس بازرگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخست وزیر و مامور تشکیل دولت موقت شد، اما با تسخیر سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام، وی استعفا داد و نهضت آزادی ها از عرصه اجرایی کنار رفتند. البته بازرگان و چند نفر دیگر از نهضت آزادی ها در اولین دوره مجلس شورای اسلامی حضور داشتند.



کبری سنگوری زاده

آن سازمان، عراق را به عنوان آغازگر جنگ معرفی نمی‌کردند. پاسخی هم به درخواست پرداخت غرامت ایران داده نمی‌شد. ضمن اینکه عراق همچنان بخش‌هایی از خاک کشورمان را در اشغال داشت. از این رو ایران تصمیم به تداوم دفاع مقدس گرفت تا به حقوق خود دست یابد.

ادعاهای خلاف واقع

نهیضت آزادی تأثیر ماه سال ۶۱ حتی شرط جمهوری اسلامی ایران مبنی بر سقوط صدام برای پایان جنگ را صحیح و منطقی می‌دانست و از آن حمایت می‌کرد، اما سپس در آرا و مواضع این گروه سیاسی و مهندس بازرگان تناقض‌ها و دوگانگی‌هایی پدید آمد. ابتدا حزب توده، سلطنت‌طلب‌های سکولار و سازمان مجاهدین خلق به مخالفت با ادامه دفاع مقدس پرداختند و از اسفند ۱۳۶۲ نهیضت آزادی به آرامی به این جریان پیوست و از اواخر سال ۶۲ به جسارت خویش افزود و تا تابستان ۶۳ کاملاً با مواضع ضدانقلاب خارج نشین همراه و همسو شد. در واقع نهیضت آزادی دنباله‌رو و تکرارکننده مواضع و تحلیل‌های رادیو بغداد، حزب توده و سازمان مجاهدین خلق شد. نهیضت آزادی‌ها ادعاهایی در خصوص پرداخت غرامت از سوی عراق مطرح کرده‌اند که در سال‌های پس از دفاع مقدس نیز به تکرار آن ادعاها پرداختند. از جمله اینکه دکتر ابراهیم یزدی و مهندس سبحانی در مصاحبه‌هایی براساس شنیده‌ها و شایعات، ارقام مختلف ۶۰، ۷۵ و ۱۰۰ میلیارد دلار را به عنوان مبلغ غرامت پیشنهادی میانجی‌ها پس از فتح خرمشهر اعلام کردند، اما هیچ کدام از آن ادعاها درست نبود و تحقیقات نیز نشان داد که تمامی ادعاها کذب است. در اسناد وزارت خارجه نیز سندی مبنی بر قبول پرداخت غرامت از سوی میانجی‌ها وجود ندارد. نهیضت آزادی در جزوه تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، همچنین جنگ عراق علیه ایران را قابل اجتناب دانسته بود. این در حالی است که آن‌ها در ۱۴ مهر ۵۹ جنگ ایران و عراق را غیرقابل اجتناب عنوان کرده بودند.

نهیضت آزادی در دوران جنگ تحمیلی فعالیت سیاسی بسیاری داشت و نشست‌های این حزب به طور مرتب برگزار و دیدگاه‌های خود را در قالب نشریات و جزواتی منتشر می‌ساخت. آنچه در ادامه مورد بررسی قرار خواهیم داد، موضع‌گیری‌های نهیضت آزادی و چهره‌های شاخص این حزب یعنی مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی و... در خصوص دفاع مقدس و تأثیر آن بر جنگ ایران و عراق است. البته در بررسی موضوع «نهیضت آزادی و دفاع مقدس» به نقش دولت موقت در پیشگیری از وقوع جنگ تحمیلی و ادعاهایی که آن‌ها در خصوص دفاع مقدس پس از پایان جنگ مطرح کردند نیز می‌توان پرداخت.

مخالفت با تداوم دفاع مقدس تا پیروزی

نهیضت آزادی معتقد بود که ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر مشروعیت ندارد و ایران باید صلح با صدام را بپذیرد. مهندس بازرگان می‌گفت: «نپذیرفتن پیشنهادهای صلح، امکان خاتمه آبرومندانه جنگ را در آن مقطع از بین برد.» در تابستان سال ۶۳ چکیده مجموعه نظرات نهیضت آزادی درباره جنگ در جزوه‌ای تحت عنوان «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» به منظور ابراز علنی مخالفت با استمرار دفاع مقدس منتشر شد که مورد استقبال لیبرال‌های ضدانقلاب قرار گرفت. نهیضت آزادی در آن جزوه عنوان کرد که «ایران می‌توانست با استفاده از اثرات این پیروزی (فتح خرمشهر)، مساله را به نفع جمهوری اسلامی ایران و اسلام فیصله دهد.» بازرگان پیش از آن و در سخنانی در دفتر نهیضت آزادی به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب (سال ۱۳۶۲)، ضمن توجیه تلویحی حمله عراق به ایران در آغاز جنگ، مدعی شد که با ادامه جنگ، ایران از حالت دفاعی خارج شده و برخلاف منطق قرآن به حالت تهاجمی درآمده است.

این موضع در حالی مطرح می‌شد که جمهوری اسلامی ایران آماده پایان دادن به جنگ بود، اما هیچ یک از سازمان‌ها و مراجع بین‌المللی به خصوص سازمان ملل و شورای امنیت

مذاکره با بغداد

نهضت آزادی‌ها مدام بر طبل انجام مذاکره بین ایران و عراق می‌کوبیدند که اظهارات بازرگان در این رابطه بازتاب گسترده‌ای در نشریات ضدانقلاب خارج از کشور و متعلق به سلطنت طلبان یافت. آن‌ها نوشتند: «بازرگان؛ باید با بغداد مذاکره کرد» یزدی نیز می‌گفت: «معتقدیم که مذاکره در هر مرحله‌ای مفید است و هرگز تصور نمی‌کنیم که قبول آتش بس با مذاکره، به معنی قبول شرایط طرفی است که با آن در جنگیم. به نظر من تبادل آرا، خیانتی به اسلام و ایران محسوب نمی‌شود. با وجود اینکه عراق آغازگر این جنگ بوده، ولی ما بایستی اقدامات صلح را بپذیرا باشیم و به ایده‌ها و نظریات هیات‌های حسن نیت گوش دهیم.» در تحلیل‌های سران نهضت آزادی تمامی بحث‌ها برای آن بود که صلح با صدام مشروع و منطقی جلوه داده شود.

اما باید توجه داشت نخست اینکه دو طرف از دیدگاه‌های هم اطلاع داشتند و ایده مذاکره بدون توجه به شروط ایران تجویز می‌شد. همانطور که گفته شد ایران آمادگی خود را برای

مذاکره و حل اختلافات مشروط به عقب‌نشینی نیروها متجاوز را به طور رسمی اعلام کرده بود. ایران در شرایطی حاضر به مذاکره بود که «شرایط عادلانه» برای مذاکره و معاهده فراهم شود. امام خمینی (ره) یک هفته پس از آغاز جنگ اعلام کرد که در صورت عقب‌نشینی و کناره‌گیری متجاوزان ایران به خاطر مصالح مسلمین ممکن است از آنچه که گذشته چشم‌پوشی و سکوت کند.

مواضع وادعاهایی که نهضت آزادی مطرح کرد، شبیه و هم‌سو با تبلیغات جنگی صدام علیه ایران بود که مورد استقبال جریان‌های ضدانقلاب در خارج از کشور و رسانه‌های غربی نیز قرار گرفت و پیامدهای متعددی برای ایران به همراه داشت. سران نهضت آزادی با رسانه‌های بیگانه و بعضاً حامی صدام نیز مصاحبه می‌کردند و در تایید ادعای آتش بس و مذاکره رژیم بعث عراق سخن می‌گفتند و آشکارا با دشمن همراهی می‌کردند. مصاحبه پر سر و صدای دکتر یزدی و مهندس بازرگان با روزنامه لوموند در بهار سال ۶۴ یک نمونه قابل توجه است. بخش فارسی رادیوی بی‌بی‌سی ضمن بازتاب آن گفتگو، مهندس بازرگان را بزرگترین مخالف دولت جمهوری اسلامی ایران که در داخل فعالیت می‌کند، نامید. اغلب مواضع نهضت در مورد جنگ از سال ۶۳ به بعد، در برنامه‌های فارسی برخی رادیوهای بیگانه انعکاس می‌یافت.

اما مهمترین موضعی که برای ایران دردسرساز شد، پیام نهضت آزادی به امام خمینی (ره) در شهریور ۶۵ بود. موضوع اصلی آن نامه که به جنگ اختصاص داشت، نکات جدید و خاصی در برداشت، اما استقبال رسمی رژیم بعث عراق از آن اتفاق عجیب و تازه بود. در مهر ۶۵ در جلسه رسمی مجمع عمومی سازمان ملل، نماینده عراق برای محکوم کردن دولت ایران رسماً به پیام مزبور با امضای مهندس بازرگان استناد کرد. این بیانیه مورد استقبال ضدانقلاب‌های خارج از ایران هم قرار گرفت.

همچنین در میانه جنگ تحمیلی، غرب کوشید با سازمندی جنگ روانی وسیع به منظور تضعیف نفوذ ایران در افکار عمومی ملت‌های مسلمان ادعای کذب همکاری و هم‌سویی رژیم صهیونیستی با دولت ایران را جا بیاندازد. نهضت آزادی

۶۶

نهضت آزادی معتقد بود

که ادامه جنگ پس از

فتح خرمشهر مشروعیت

ندارد و ایران باید صلح با

صدام را بپذیرد. مهندس

بازرگان می‌گفت: «نپذیرفتن

پیشنهاد های صلح، امکان

خاتمه آبرومندانه جنگ را در

آن مقطع از بین برد.»

۹۹

خلاف خواندند. صباغیان هم مدعی شد که حمله را آقای غفاری شروع کرد، اما وی در نهایت در سال ۹۵ در گفتگویی اعتراف کرد که حمله فیزیکی ابتدا از سوی خودش آغاز شد.

اوج گیری تبلیغات ضد دفاع

به دنبال اوج گیری تبلیغات ضد دفاع مقدس و جنگ روانی دشمن از خارج و داخل کشور با مضمون ناراضیاتی مردم از ادامه جنگ که این خط در داخل از سوی نهضت آزادی ترویج و دنبال می شد، این تحلیل نزد حاکمان متجاوز یعنی عراق معتبر تلقی شد که در صورت حمله وسیع به شهرها و نقاط مسکونی، ناراضیاتی مردم تشدید می شود و دولت ایران تحت فشار افکار عمومی و به علت سلب حمایت مردمی، به ناچار تن به صلح خواهد داد. می توان گفت که نظرات و تحلیل های گروه های سیاسی مخالف و به ویژه نهضت آزادی مبنی بر ناراضیاتی مردم از ادامه دفاع مقدس، یکی از عوامل تشویق و تحریک رژیم بعثی عراق به آغاز جنگ شهرها در سال ۶۴ بود. میرحسین موسوی نخست وزیر وقت در این خصوص با اشاره به نهضت آزادی تصریح کرد که «اعلامیه های این گروه به منزله ارسال دعوتنامه برای بمباران مناطق مسکونی توسط رژیم صدام است.»

نهضت آزادی در مرحله دوم حملات گسترده رژیم صدام به شهرهای ایران در اسفند ۶۶، ضمن تکرار مواضع دشمن پسند، خود را در مقام یک ناظر بی طرف خارجی قرار داد. مهندس بازرگان از طرف نهضت آزادی در تلگرام خود به دبیرکل سازمان ملل، علی رغم تصریح به آغازگری رژیم صدام در جنگ شهرها، آن را به هر صورت و از هر طرف که باشد! شدیداً محکوم کرد؛ او ایران را متهم به تداوم جنگ شهرها کرد.

مواضع نهضت آزادی در میانه جنگ تحمیلی علاوه بر اینکه همراهی و هم سوئی با صدام و جریان های ضدانقلاب بود و موجب تنش و درگیری در داخل کشور می شد، روحیه اسرا را نیز تضعیف می کرد. آزادگان ایرانی پس از بازگشت به ایران نقل کردند که برخی از اطلاعاتی های نهضت در کنار مطالب سازمان منافقین، برای تضعیف روحیه اسرای ایرانی در اردوگاه ها پخش می شد.

نیز هم صدا با صدام و منافقین، نظام اسلامی ایران را در تداوم دفاع مقدس به هم سوئی با اسرائیل متهم ساخت. در آستانه سفر دبیرکل سازمان ملل متحد به تهران در شهریور سال ۶۶ نیز نهضت آزادی بیانیه ای منتشر کرد که در آن پیرامون قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل که دولت ایران تا آن زمان آن را رسماً نه رد و نه قبول کرده بود، موضع تامل برانگیز و جالب توجه ای اتخاذ نمود. پیشنهاد نهضت مبنی بر پذیرش آتش بس بدون قید و شرط، صرفاً یک راه حل ذهنی و بی فایده و در عین حال سازگار با تلاش های سازمان ملل، ابر قدرت ها و حامیان منطقه ای صدام برای تحمیل صلح بود. از دید ایران هم تن دادن به هر راه حلی بدون پیش شرط عادلانه تعیین و مجازات متجاوز برخلاف منافع و امنیت ملی محسوب می شد.

بحران آفرینی در بحبوحه جنگ

نهضت آزادی ها علاوه بر اینکه به دستگاه تبلیغاتی غرب و صدام در داخل کشور تبدیل شده بودند، بحران آفرینی و تنش زایی نیز کردند. در مرداد ۱۳۶۲، مهندس بازرگان در شرایط تشدید جنگ و همزمان با عملیات های والفجر ۲ و ۳، در مجلس شورای اسلامی، نظام سیاسی کشور را به استبداد و خفقان متهم کرد و در مورد انتخابات آینده مجلس مطالب تنش آفرینی ابراز کرد. عطاالله مهاجرانی نماینده وقت مجلس درباره سخنان مهندس بازرگان اینگونه اظهار داشت که «عراق جبهه ها را بمباران می کند و بازرگان پشت جبهه ها را.» میرحسین موسوی نخست وزیر وقت هم گفت: «آن ها (لیبرال ها) چون یقین پیدا کرده اند که مردم بدان ها رای نخواهند داد، برای آمریکا غذا تهیه می کنند.»

سخنان بازرگان ماجراها و درگیری هایی به دنبال داشت که نمونه آن ایجاد درگیری به هنگام نطق هاشم صباغیان (عضو ارشد نهضت آزادی) در مجلس است. نهضت آزادی ادعا کرد که با حمله تنی چند از نمایندگان به تربیون و سخنران، نطق آقای صباغیان قطع شد. آن ها شهادت آیت الله هاشمی رفسنجانی مبنی بر اینکه «آقای صباغیان بود که اول به آقای غفاری قره باغ (نماینده ارومیه) حمله کردند» را گزارش



بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران

دولت موقت «واقع بین» بود یا خط امام (ره)؟

مهندس مهدی بازرگان شخصیتی است که چندین دهه از تاریخ معاصر ما، پیش و پس از انقلاب، خاطراتی از فعالیت‌های پررنگ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او دارد. مرحوم بازرگان، منتقد نشانه‌دار سیاست‌های پهلوی و از «پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با زبان و منطق و شیوه نوین بود.» جدای از چهره فرهنگی مرحوم بازرگان، حوادث سال‌های پس از پیروزی انقلاب، وجه دیگر شخصیت او را برجسته کرده است که بیشتر صبغه سیاسی دارد؛ وجهی که از یک سو، یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های تقابل با ارزش‌های سیاسی نظام جمهوری اسلامی است و از سوی دیگر، به عنوان نمونه‌ای ناموفق، از سوی انقلابیون معرفی و مایه عبرت خوانده می‌شود.

منبعث از تفکرات مارکسیستی برشمرده^۱ و انتقاد کرد که شعار نه شرقی نه غربی، با آنکه خاصیتی «ملی و دفاعی» داشته و «منظور از آن احراز استقلال همه جانبه خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرت‌ها و عدم اتکا به بلوک‌های شرق و غرب» بوده است، به «حالت غرب‌زدایی» افزایش پیدا کرده است.^۲ این مبنای منطقی و تحلیلی از انقلاب، از آن سال‌ها تاکنون از سوی مرحوم بازرگان و نهضت آزادی و حتی در سال‌های بعد، از سوی برخی شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی درون جمهوری اسلامی تکرار شده است. این منطق تحلیلی همچنین می‌افزاید که بسیاری از مشکلات کشور ناشی از همین تغییر در روند «واقعی» انقلاب به سمت «غرب‌ستیزی» و «آمریکاستیزی» است و با «توبه» از این تغییر، و اتخاذ مشی فوق با آمریکا و ابرقدرت‌ها، مشکلات کشور هم حل می‌شود و البته انقلاب نیز به مسیر اصلی خود باز می‌گردد.

اما استدلال انقلابیونی که مخالف این منطق بودند چه بود؟ جمع مهمی از باران امام - به ویژه آنها که به طرفداری از اسلام فقه‌ای مشهور بودند و در حزب جمهوری اسلامی متشکل شده بودند - بیش از هر موردی، در مسئله «رابطه با آمریکا» با دولت موقت اختلاف داشتند. آنچه می‌توان از موضع شخصیت‌های خط امامی گفت، انتقاد از «غیرواقع‌بینانه» بودن تز بازرگان و دولت اوست. آنها به هیچ وجه قبول نمی‌کردند که ارزش‌های ضد آمریکایی انقلاب از مارکسیسم آمده باشد و حتی به غرب‌ستیزی به معنای نفی کامل آنچه در غرب وجود دارد

«دولت موقت»، اگرچه در کارنامه طولانی عمل سیاسی بازرگان، زمان چندانی را در بر نمی‌گیرد اما مهم‌ترین بخش آن است؛ مهم است برای آنکه تجربه دولت موقت، نه صرف یک تجربه تاریخی که یک الگوی حاضر تعریف از انقلاب و عمل انقلابی است. آنچه کارنامه ناموفق دولت موقت نامیده می‌شود، اتفاقاً ناشی از تعریفی است که بازرگان و همفکرانش از «انقلابیگری» می‌دادند نه آنکه صریحاً خود را بیگانه از انقلاب و ارزش‌های آن معرفی کنند. با نگاهی به انتقادات انقلابیون از دولت موقت و دفاعیات و مدعیات مرحوم بازرگان به نظر می‌رسد که علت اصلی «اختلاف» و بعد «جدایی مطلق» این دو طیف، برداشت‌های متضادشان از انقلاب بود؛ برداشت متضادی که به ویژه در مسئله «ارتباط انقلاب با آمریکا» متجلی شد.

مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» که در تابستان ۱۳۶۳ منتشر شد، به ارائه روایتی از انقلاب بر اساس نوع نگاه نهضت آزادی پرداخت. در این روایت، مرحوم بازرگان تأکید می‌کند که «آنچه مردم و رهبری انقلاب ایران می‌خواستند، کوتاه کردن دست جنایتکار و چپ‌اولگر ابرقدرت‌ها از دخالت در امور ایران و از سلب استقلال‌مان بود. ولی بعد از پیروزی، گام فراتری برداشته شده، شعار و ادعای درافتادن با تمامی بیگانگان و نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه آمریکا انداختن در سطح جهانی در برنامه انقلاب وارد گردید.»^۳ مهندس بازرگان، خوی انقلاب در مقابله با آمریکا را نه برخاسته از اصل انقلاب که افزوده‌ای پسینی به وسیله «طرفداران اسلام فقه‌ای» و

نیز اعتقادی نداشتند؛ بلکه معتقد بودند آگاهی از واقعیتی به نام «دشمنی آمریکا»، علت این تقابل است. صریح‌ترین تعابیر در این باره را مرحوم شهید بهشتی در سخنانی در دی ماه ۵۸، در تبیین علت اختلاف «خط امام» با دولت موقت مطرح می‌کند و با روشی جدلی، به نقد دولت «مستقل لیبرال» می‌پردازد.^۵ به بیان او: «در این ماه‌ها آن چیزی که به عنوان خطر بزرگ، سد راه انقلاب بود، یک خطر بود که این خطر امروز هم به همان قوت باقی است؛ خطر اینکه ما در ایران به جای آنکه یک حکومت اسلامی داشته باشیم، یک حکومت لیبرال داشته باشیم که به اسلام و مسلمانی اجازه زندگی در خانه و مسجد می‌دهد. این را بگویم شکی نیست که یک حکومت لیبرال مستقل، از رژیم گذشته برای ما بسیار بهتر است ولی دقت کنید تجربه تاریخی نشان می‌دهد که یک حکومت لیبرال مستقل در این منطقه از جهان دوام نخواهد داشت. به آن‌هایی که به حکومت لیبرال مستقل دل بسته‌اند بگوئید ساده‌اندیشی می‌کنید. این کمال مطلوب شما در این منطقه‌ای که ما در آن قرار داریم، در شرایط سیاسی امروز جهان دوام نخواهد آورد.»^۶

۶۶

**اختلاف عمده دولت موقت با
امام بزرگوار سر این قضیه بود؛
آنها توجه نمی‌کردند که آمریکا
تغذیه‌کننده رژیم طاغوت بود؛
این رژیم حالا برافزاده است اما
آن دستگاه تغذیه‌کننده هنوز
باقی است اگر به او میدان داده
شود
دوباره ضربه خواهد زد.**

۹۹

همین تبیین، در سخنان آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، شخصیت مهم دیگر این جریان وجود دارد. به نظر ایشان، بحث انقلابیون با دولت موقت، نه تقوا و ایمان^۷ که غفلت از دشمنی «واقعی» آمریکا بود: «کسانی بودند آن روز که با حضور آمریکایی‌ها، با فعالیت آنها - حتی فعالیت برخی از نهادهای آمریکایی - در داخل کشور موافق بودند! اختلاف عمده دولت موقت با امام بزرگوار سر این قضیه بود؛ ما از نزدیک می‌دیدیم، آنها توجه نمی‌کردند که آمریکا تغذیه‌کننده رژیم طاغوت بود؛ این رژیم حالا برافزاده است اما آن دستگاه تغذیه‌کننده هنوز باقی است، فعال است، اگر به او میدان داده شود، مجال داده شود، دوباره مشغول خواهد شد و ضربه خواهد زد و نقاط ضعف را جستجو خواهد کرد و از آن نقاط ضعف وارد خواهد شد؛ این را توجه نمی‌کردند. امام این را می‌دید... امام این عقیده را از روز اول دید، با آن مقابله کرد؛ لذا تا آخر، امام علیه آمریکا و دستگاه سیاسی و امنیتی آمریکا موضع داشت.»^۸

بنا بر این تبیین، حتی آنچه که گفته می‌شود حرکت آمریکاستیزانه در سال‌های نخست انقلاب ناشی از هیجانات انقلابی بود نیز غلط است، بلکه این حرکت، کاملاً بر اساس یک تحلیل سیاسی واقع‌بینانه انجام شد. در این روند، تسخیر سفارت آمریکا نقطه پایانی برای تسلط کامل رویکردهای ایدئالیستی^۹ در سیاست خارجی انقلاب بود. انقلابیون معتقدند که این واقعه، واپسین امید آمریکایی‌ها برای کاستن از «تندی»‌های روند انقلابی ایران در رابطه با آنها را ناامید کرد. آمریکایی‌ها با دولت موقت به «طمع» افتاده بودند «که خب، مثل اینکه بنا است این جریان تند حاد بسیار پُرشور - که هم ملت را داشت، هم شعارهای قوی‌ای داشت - تبدیل بشود به یک جریان ملایم و متمایل به آنها؛ واقعاً هم این آقایان [به آمریکا] متمایل بودند؛ حالا هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند!»^{۱۰} همچنین آیت الله هاشمی، دیگر شخصیت مهم حزب جمهوری، در پاسخ به یکی از نقدهای رایج نهضت آزادی^{۱۱} گفت: «اگر بگویند یک مقدار دلارهای ما از این طریق فعلاً به صورت ظاهر هدر رفت، اگر بگویند که مشکلاتی هم اینها بعداً برای ما فراهم کردند، بله، اما اگر این طرف قضیه را شما ببینید، انقلاب راه اصلی خودش را حفظ کرد و مانع انحراف در انقلاب شدیم، مانع



وابسته هم نشوید، تسلیم هم نشوید، نوکر هم نباشید، مزدور هم - مثل شاه - نباشید؛ اما جنگ هم نکنید؛ این تصویری بود که دولت موقت داشت؛ خب این حالت را آمریکایی‌ها خیلی می‌پسندیدند؛ این همان حالت نرمش است. مقدمه سازش، نرمش است. اگر آن حالت قهر نباشد، حالت سازش ناپذیری مطلق نباشد، خشونت انقلابی در مقابل دشمن نباشد، سازش تدریجاً متصور و ممکن خواهد شد.^{۱۳}

تجلیات رویکرد دولت موقت در سال‌های بعد هم در برنامه سیاسی برخی گروه‌ها و جناح‌ها تکرار شد. افرادی پس از دشمنی با رویکرد نهضت آزادی در سال‌های ابتدایی انقلاب، ناگهان به همان رویکردی که سال‌ها در انتقاد آن می‌نوشتند و شعار

برگشت شاه شدیم، مانع برگشت رژیم پهلوی شدیم، مانع برگشت عوامل دیگر آمریکا شدیم. ما وسیله‌ای برای کندن ریشه‌های آمریکا شدیم، ابهت آمریکا را شکستیم.»^{۱۴} اهمیت این ممانعت از بازگشت سلطه آمریکا، ریشه در همین برداشت واقع‌گرایانه از نظام بین‌الملل و نسبت انقلاب با آمریکا داشت. رویکرد غیر واقع‌بینانه دولت موقت، البته مبتنی بر یک هراس مفرط بود؛ سلیقه سیاسی بازرگان و همفکرانش، «این بود که می‌گفتند «با قدرت بزرگی مثل آمریکا نمی‌شود جنگید، بیخود معطلید!» خیلی هم دوست نداشتند «مرگ بر آمریکا» گفته بشود؛ می‌گفتند «حالا چه اصراری دارید که بیخود خودتان را با یک چنین غول عظیم جنگی و صنعتی به جنگ می‌اندازید؛

سرمی دادند روی آوردند و همان مدعیات را تکرار کردند. آنها از «درافتادن با آمریکا» و عواقب آن گفتند^{۱۴} و حتی کوشیدند مبانی امام (رحمه الله) دربارهٔ مقابله با مستکبران را نیز تحریف و مطابق با دیدگاه‌های نهضت آزادی روزآمد کنند. با این حال، آیت الله خامنه‌ای، در کسوت رهبری انقلاب اسلامی، همچنان بر همان انگاره پای می‌فشارند که غفلت از «واقعیات» و دل بستن به «نقطه‌های خیالی» در رابطه با جهان و مستکبران عالم، نه تنها با مبانی انقلابی هماهنگی ندارد، بلکه مشکلی را هم از مشکلات جاری حل نخواهد کرد.^{۱۵}

رویکرد ایدئالیستی، اتفاقاً خود را واقع‌بینانه نمایش می‌دهد، اما «تجربه»، باز هم مؤید واقع‌بینی انقلابی است و لو انگاره ایدئالیسم در برنامه عمل قرار داشته باشد. آینده پیش روی انقلاب در نسبت با ابرقدرتها، در گرو آن است که کدام یک از این دو رویکرد غلبه خواهد یافت: واقع‌بینی و درک دشمنی موجود آمریکا یا ایدئالیسم ناقصی که «آرزو» را بر «واقعیت» ترجیح می‌دهد.

پی‌نوشت:

۱. پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در پی درگذشت مهندس بازرگان، ۱۳۷۳/۱۱/۵
۲. انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، ص ۹۳
۳. همان، ص ۹۴
۴. همان، ص ۱۰۴. یکی از دلایل دولت موقت برای پس دادن اف ۱۴‌های خریداری شده در سال‌های پیش از انقلاب هم مبتنی بر همین منطق و رویکرد تدافعی و نفی تهاجم علیه ابرقدرت‌ها بود.
۵. در بیان شهید بهشتی، دولت مستقل لیبرال، کلیدواژه‌ای است که دولت مطلوب نهضت آزادی و بازرگان را، با محتوایی که گفته شد عنوان دار می‌کند.
۶. سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت الله شهید بهشتی، تدوین محمدرضا سربانندی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۳۴۶
۷. بیانات آیت الله خامنه‌ای در دیدار مسئولان واحدهای مختلف حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۶/۱۱
۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی رحمه الله، ۱۳۹۴/۳/۱۴
۹. منظور از ایدئالیسم در اینجا، نقطهٔ مقابل واقع‌گرایی است نه معادل آرمان‌گرایی.
۱۰. جلسه شورای اداری پشتیبانی مسئولان نظامی و انتظامی با حضور رئیس جمهور، ۱۳۶۷/۴/۱۹
۱۱. اینکه می‌گفتند تقابل با آمریکا باعث بروز مشکلات و سختی‌ها است.
۱۲. سخنرانی آیت الله هاشمی رفسنجانی در جمع دانشجویان پیرو خط امام و خانواده‌های شهدا پیرامون اهمیت تسخیر لانه جاسوسی زمان، ۱۳۶۳/۸/۱۰
۱۳. بیانات آیت الله خامنه‌ای در دیدار با مسئولان تبلیغات نهادهای انقلابی و مدیران وزارت ارشاد، ۱۳۶۰/۱۰/۸
۱۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مردم شهرستان رفسنجان، ۱۳۸۴/۲/۱۸
۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۹۵/۸/۱۲

بازخوانی عملکرد سازمان مجاهدین خلق در ۹ ماه نخست جنگ تحمیلی؛

یاران دشمن در ایران

سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، نظام جمهوری اسلامی ایران را مشروع نمی‌دانست و معتقد بود که روحانیون انقلاب آن‌ها را به سرقت برده‌اند! از این رو به دنبال براندازی نظام بودند. رژیم بعث عراق و صدام نیز که با حمایت کشورهای عربی و با چراغ سبز آمریکا و کشورهای غربی به مرزهای ایران حمله کرده بود، به دنبال تهدید انقلاب اسلامی و سقوط نظام جمهوری اسلامی بود. بنابراین «براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران» نقطه مشترک و کانون همکاری منافقین با صدام بود که در هر برهه شکل‌های مختلفی به خود گرفت.



سمانه پرهام

برهه نخست همکاری سازمان مجاهدین خلق با صدام، از روز آغاز جنگ تحمیلی تا شورش مسلحانه منافقین در روز ۳۰ خرداد ۶۰ بود. صدام در هفته‌های نخست جنگ تحمیلی موفق به پیشروی‌های خوبی در خاک کشورمان شد، اما در ادامه به دلیل مقاومت‌هایی که از سوی رزمندگان و نیروهای مردمی صورت گرفت، مجبور شد در شرایط ناپایدار اقدام به ایجاد خطوط پدافندی کند. رژیم بعث عراق در چنین شرایطی امیدش به جریان‌های سیاسی داخل کشور به خصوص سازمان مجاهدین خلق بود تا تمرکز نظام نسبت به جبهه‌های جنگ کاهش یابد و آن‌ها بتوانند به پیشروی‌های خود ادامه بدانند.

سازمان مجاهدین خلق هم اگرچه در روزهای نخست جنگ با نظام جمهوری اسلامی اعلام همراهی کرد، اما به تدریج چهره خود را آشکار ساخت و با مواضع پیدا و پنهانی که اتخاذ کرد و اقداماتی که انجام داد، نشان داد به دنبال بهره‌برداری از فرصت به وجود آمده (جنگ تحمیلی) برای دستیابی به اهداف خود یعنی براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است. از این رو سازمان همزمان با جنگ تحمیلی، تنش‌ها و درگیری‌ها را شدت بخشید و در نهایت در روز ۳۰ خرداد ۶۰ شورش مسلحانه را آغاز کرد. در گزارش زیر به واکاوی مواضع و اقدامات سازمان مجاهدین خلق در ۹ ماه نخست جنگ تحمیلی پرداخته‌ایم.

پیدا و پنهان مواضع منافقین

حمله رژیم بعث عراق به کشور شرایط داخلی را دگرگون ساخت و فضای جدیدی در افق سیاسی کشور به وجود آورد که تمامی گروه‌ها به تجاوز نظامی صدام واکنش نشان دادند. سازمان مجاهدین خلق نیز به فراخور جو کشور به اظهار نظر در این خصوص پرداخت. اولین اطلاعیه‌های سازمان در ظاهر نشان از همراهی برای دفع تجاوز خارجی دارد. در اطلاعیه سازمان در تاریخ یکم مهر ۵۹ آمده است: «...ضمن محکوم کردن تجاوزات عراق از تمامی اعضا و هواداران خود می‌خواهد که آمادگی‌های لازم را کسب کنند تا عنداللزوم در کنار بقیه مردم و ارتش وظیفه خود را در دفاع از میهن ایفا نمایند.» اطلاعیه روز ۷ مهر ۵۹ نیز ظاهراً حکایت از شرکت مجاهدین در صفوف مبارزه علیه عراق دارد. اما افشای تحلیل‌های درون گروهی مجاهدین نشان داد نظر حقیقی سازمان در قبال جنگ دقیقاً در نقطه مقابل مواضعی قرار دارد که در اطلاعیه‌های عمومی اتخاذ شده است. در یکی از تحلیل‌های درون گروهی مجاهدین که توسط یک کادر دانشجویی سازمان افشا شد و در روزنامه کیهان به چاپ رسید، جنگ تحمیلی ایران جنگی ارتجاعی خوانده شد: «جنگ ایران و عراق جنگی ارتجاعی و ناعادلانه است. انگیزه ایران از این

جنگ صدور انقلاب است و انگیزه عراق، قطب شدن در منطقه و ادعاهای مرزی است. ولی چون عراق وابسته نیست این کار از وی ساخته نیست و اما به لحاظ حمایت‌ها که از دو کشور شده است؛ کشورهایی نظیر اردن و عربستان از عراق حمایت می‌کنند و سازمان‌های مسلمان مرتجع نظیر امل و... از ایران. حمایت سوریه از ایران به خاطر تضادهایش با رژیم عراق است و حمایت الجزایر که رژیم ایران ادعای می‌کند، دروغ است و چنین حمایتی صورت نگرفته.» همچنین از سوی یکی از اعضای جدانشده سازمان، تحلیل کادر مرکزی مجاهدین درباره جنگ ایران و عراق و برنده اصلی این جنگ اینگونه تشریح شد: «کادر مرکزیت سازمان مورد نظر ما در جلسه فوق‌العاده این جنگ را ارتجاعی خواند، اما به دلایلی از اعلام این نقطه نظر خودداری کرد. نظر برخی از اعضای مؤثر سازمان این بود که با پیروزی ایران علیه عراق «تئوری ارتجاع جامه عمل به خود می‌پوشد» و در نتیجه نظریات سازمان مشروعیت خود را از دست خواهد داد. بنابراین باید تلاش شود تا ایران در این جنگ، بازنده از آب درآید تا در آینده بتوانیم نارضایتی عمومی ناشی از جنگ را رهبری کنیم و حاکمیت کنونی را واژگون سازیم.»

البته سازمان در گام نخست و برای اثبات‌گذاری بر هواداران خود که ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با توده‌های مردم داشتند، از واژه ارتجاع استفاده نکرد، اما صفاتی که برای یک جنگ ارتجاعی است، به این جنگ نسبت داده شد؛ همچون اینکه این جنگ در خط منافع آمریکا، علیه خلق‌های دوررژیم و... است. ضمن اینکه سازمان برای اینکه برای هواداران و انمود کند جهت‌گیری سازمان همان جهت‌گیری توده‌هاست، بیان داشت که اگر مردم رفتند، ما هم می‌رویم و در کنار آن‌ها می‌جنگیم! این در حالی است که مرکزیت سازمان بارها در لفافه نظرش را مبتنی بر ارتجاعی بودن جنگ و عدم شرکت در آن تأکید کرده بود.

جاسوسی در جنگ

با این وجود یکی از اتهامات سران سازمان مجاهدین خلق به جمهوری اسلامی ایران این است که در طول جنگ ایران و عراق، سپاه پاسداران، ارتش و دادستانی آبادان و خرمشهر اجازه ندادند که مجاهدین در جبهه‌ها علیه ارتش عراق بجنگند و با اخراج مجاهدین از جبهه‌ها بر طبل تفرقه کوبیدند. به عبارتی دیگر منافقین مدعی هستند که نظام جمهوری اسلامی ایران، منافقین

۶۶

سازمان مجاهدین خلق
از بهار ۶۰ عملیات فشرده
آماده‌سازی خود را برای
شورش مسلحانه علیه نظام
جمهوری اسلامی آغاز کرد
و در ارتباط با دولت عراق و
دولت‌های غربی حمایت
لجستیکی و تبلیغاتی آن‌ها را
کسب کرد.

۹۹



را به درگیری با خود کشاند و باعث شد تا آن‌ها به رژیم بعث عراق بپیوندند و با صدام همکاری کنند.

اما همانطور که گفته شد آن‌ها اساساً ایران را مقصر اصلی جنگ دانستند و به صراحت اعلام کردند که جنگ ایران و عراق ارتجاعی و ناعادلانه است. در نتیجه آن‌ها عنوان کردند که ما نمی‌توانیم در جنگ شرکت کنیم. آن‌ها همچنین در ادامه اعلام داشتند که نه تنها نباید در جنگ شرکت کرد، بلکه بایستی علیه آن وارد عمل شد.

از این رو برخی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در روزهای آغازین جنگ ایران و عراق به منظور جمع‌آوری سلاح و اطلاعات در جبهه‌ها حضور پیدا کردند. مدتی بعد دادستان انقلاب اسلامی آبادان ۴۱ نفر از اعضای سازمان را به اتهام جاسوسی دستگیر کرد. تعدادی از اعضای سازمان در مناطق جنگی و پادگان‌های ارتش اقدام به عکسبرداری از تجهیزات، سلاح‌ها و محوطه نظامی کردند ولی با مقاومت در مقابل فرماندهان ارتش، کار به درگیری، محاصره و بازداشت مجاهدین کشید و از مقر دستگیرشدگان مقادیر زیادی عکس، نقشه، سند و... کشف شد. همچنین لو رفتن خانه‌های تیمی مجاهدین خلق در آبادان نشان از اقدامات جاسوسانه

آن‌ها در جبهه‌ها داشت. از یک خانه تیمی سازمان که در آبادان ۵۹ لو رفت، ۳۰ قبضه اسلحه، لباس‌های غواصی و یک دستگاه بی‌سیم مسروقه کشف شد که در حال استراق سمع مکالمات واحدهای نظامی بود. اسنادی نیز از جابجایی نیروهای نظامی، مقرر سلاح‌های سنگین ارتش، علامتگذاری مناطق درگیری و... به دست آمد. در نهایت نیز دادستانی انقلاب اسلامی آبادان در ۲۴ آبان ۵۹ اطلاعیه‌ای صادر کرد و براساس آن عناصر سازمان از جبهه‌ها جمع‌آوری و اخراج شدند.

باید توجه داشت که منافقین برای تحقق هدف مهمی به دنبال حضور در جنگ بودند. به لحاظ تئوری‌های مارکسیستی وقتی یک جنگ ناعادلانه و ارتجاعی قلمداد می‌شود، وظایفی بر دوش نیروهای مارکسیستی نسبت به آن جنگ وجود دارد. بنابراین عمده‌ترین هدفی که این نیروها در این زمینه تعقیب می‌کنند، تبدیل جنگ مزبور به یک جنگ داخلی در جهت رهایی خلق‌های تحت ستم! دو رژیم می‌باشد و این نهایی‌ترین هدفی است که این نیروها در صورت داشتن توان لازم و برخوردار بودن از شرایط مساعد به آن می‌پردازند. رجوی در پاسخی که به پیکاری‌ها می‌دهد به صورت اجمالی به این دیدگاه سازمان مبنی بر ایجاد جنگ داخلی

اشاره می‌کند. در صورت مساعد نبودن شرایط و یا نبودن توان لازم به تمهیدات سیاسی - نظامی این هدف پرداخته و شرایط لازم را برای تحقق آن به وجود می‌آورند. در زمینه تمهیدات سیاسی نیز دامن زدن به بحران‌های اجتماعی - اقتصادی ناشی از جنگ و تبدیل نارسایی‌های ناشی از آن به نارضایتی از عمده‌ترین مسائلی است که در دستور کار نیروهای مارکسیستی قرار می‌گیرد. در زمینه تمهیدات نظامی مساله ظرافت خاصی پیدا می‌کند. باید تا آنجا که ممکن است، از توان نظامی رژیم کسب اطلاعات شود و نقاط ضربه‌پذیر رژیم نیز بررسی شود. بررسی عملکرد سازمان مجاهدین خلق در مدت زمانی که در جبهه‌های جنگ حضور داشتند، این موضوع را نشان می‌دهد.

خروج از انزوای بحران آفرینی

با آغاز جنگ تحمیلی، افکار عمومی متوجه این موضوع شد و سازمان‌های سیاسی و فعالیت‌های آن‌ها به حاشیه رفت به گونه‌ای که برخی از گروه‌ها تعطیل شدند. فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق نیز کمتر به چشم آمد. اما با فروکش کردن موج اول توجه افکار عمومی به جنگ و با تثبیت مواضع دشمن یعنی در مرزهای غربی و بعد از تعطیلی پنج ماهه نشریه مجاهد (ارگان رسمی سازمان مجاهدین خلق)، این نشریه همراه با فعالیت بیرونی و علنی سازمان منتشر و دور جدیدی از درگیری‌ها آغاز شد. محور اصلی تاکتیک سازمان، خروج از انزوای طرح مجدد و انسجام روابط تشکیلاتی و کسب مشروعیت مبارزه با نظام بود. هرچند در تحلیلی از اوضاع سیاسی، سازمان بر این فرض بود که حزب جمهوری اسلامی در صدد کسب اهرم‌های قدرت و ایزوله نمودن گروه‌های مترقی است، بنابراین باید حمایت از بنی‌صدر و مقابله با حزب جمهوری اسلامی در اولویت حرکت باشد. در این دوره طرح مساله شکنجه زندان‌ها هم از سوی بنی‌صدر و هم از سوی سازمان به شدت پیگیری شد. استفاده از بهانه «شکنجه»، مهم‌ترین تاکتیک سازمان برای انفجار نفرت در هواداران و سمپات‌ها بود. باید یادآور شد که در سازمان مجاهدین خلق علاوه بر عقیده، عواطف و احساسات نقش اساسی در سازماندهی هواداران داشت. برآیند ایجاد نفرت و بحران آفرینی، حادثه روز ۱۴ اسفند ۵۹ در

دانشگاه تهران بود. بنی‌صدر در آن روز به دانشگاه تهران رفت تا به مناسبت بزرگداشت مصدق سخنرانی کند. مجاهدین خلق و چند گروه دیگر تجمع پرجمعیتی راه‌اندازی و افراد مسلح به سلاح سرد را در اطراف دانشگاه مستقر کردند تا در صورت حضور مخالفین، آن‌ها را سرکوب کنند. سخنرانی شروع شد و کف‌زدن‌ها و سوت‌زدن‌های متوالی، بنی‌صدر را به وجود آورد. شعار «مرگ بر بهشتی»، «مرگ بر ارتجاع» و «درود بر بنی‌صدر» فضا را پر کرد. ناگهان درگیری کوچکی در ضلع شرقی زمین چمن بین موافقان و مخالفان شروع شد و دو طرف به جان هم افتادند. هواداران مجاهدین و بنی‌صدر با قدرت بیشتری در درگیری شرکت کرده و مخالفین را به شدت کتک زدند. درگیری به بیرون از دانشگاه و خیابان‌ها کشیده شد.

بنابراین در حالی که ایران درگیر جنگ تحمیلی بود، در مرکز تهران بین مخالفان و هواداران سازمان و بنی‌صدر چیزی شبیه جنگ شهری رخ داد. روز ۱۴ اسفند به عنوان نقطه عطفی در اتحاد جریان لیبرال، مجاهدین خلق و بنی‌صدر ثبت شد و این نقطه امیدی برای صدام و حزب بعث عراق بود.

آغاز یک شورش

به هر ترتیب، سازمان مجاهدین خلق از بهار ۶۰ عملیات فشرده آماده‌سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرد و در به ارتباط با دولت عراق و دولت‌های غربی حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آن‌ها را کسب کرد. انبارهای مهمات و تسلیحات سازمان غبارگیری و سلاح‌ها روغن‌کاری شد. در فروردین وارد بهشت ۶۰ درگیری‌هایی پیش آمد که دو طرف را متحمل خسارت و تلفات کرد، اما سازمان با مظلوم‌نمایی و شانتاژ قصد بهره‌برداری سیاسی از کشته‌ها و مجروحین داشت. در دو ماه منتهی به ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، سازمان آخرین تمهیدات را برای آغاز فاز نظامی فراهم کرد. چند اتفاق که آخرین آن عزل بنی‌صدر بود، موجب ملتهب شدن فضای سیاسی و اجتماعی شد. در فاصله ۲۰ اردیبهشت تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، فضای جامعه بسیار سنگین بود و درگیری‌های خیابانی گسترده‌ای به وجود آمد. این اتفاقات در حالی رخ داد که رزمندگان در جبهه‌های جنگ مشغول مقاومت در برابر دشمن یعنی بودند.



محمد رحمانی پژوهشگر تاریخ معاصر در گفت وگو با سرو:

صدام در ابتدای جنگ به همکاری منافقین امیدوار بود

در خصوص همکاری سازمان مجاهدین خلق (منافقین) با رژیم بعث عراق، پیش از ورود سازمان به فاز نظامی، دو نظریه وجود دارد. برخی معتقدند که سازمان با آن رژیم همکاری داشت. برخی هم می‌گویند که سازمان پس از ورود به فاز نظامی، همکاری‌هایش با صدام آغاز شد. نظریه نخست تحلیل است و آنچنان مبتنی بر اسناد نیست. دلایلی هم که مطرح می‌شود متکی بر اتفاقات پسینی است. سرو در گفت وگو با محمد رحمانی به این موضوع پرداخته است.



محمد حسن

جعفری

سوال نخست این است که آیا سازمان مجاهدین خلق در آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نقش داشت؟ برداشت بنده این است که سازمان در آن مقطع که در ایران حضور داشت و فعالیت سیاسی می‌کرد، آنچنان همکاری با رژیم بعث عراق نداشت. البته در همان مقطع مطرح شد که مسعود رجوی مخفیانه به فرانسه سفر کرده و در حال هماهنگی برای فرار و رسیدن به نقطه صفر (نقطه بدون بازگشت) و همکاری با رژیم بعث عراق است، اما رجوی و موسی خیابانی نشست خبری برگزار کردند و گفتند در ایران هستیم و مدعی شدند چنین برنامه‌ای ندارند.

آیا سازمان در آن برهه (آغاز جنگ تحمیلی) تمایل داشت با رژیم بعث عراق همکاری کند؟

برای پاسخ به این سوال باید سابقه ارتباطی سازمان با رژیم بعث عراق را مورد بررسی و دقت قرار داد. اگرچه سازمان پیش از پیروزی انقلاب در کشور عراق پایگاه داشت، اما ارتباط سازمان با آن رژیم جدی و پررنگ نبود. یک بار موسی خیابانی و اعضای سازمان یکی از هواپیماهایی که قرار بود ایرانی‌ها را از کشورهای حاشیه خلیج فارس به ایران بآگرداند، دزدیدند و به عراق بردند، اما آن‌ها در عراق مورد بازخواست قرار گرفتند؛ چرا که تصور می‌شد آن‌ها نفوذی هستند. آن‌ها در نهایت با میانجی‌گری یاسر عرفات و سازمان فتح آزاد شدند و به کشورهای مختلف از جمله لبنان رفتند.

بنابراین رابطه سازمان با رژیم بعث عراق تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، طلایی نبود و اعضای سازمان هم که از ایران فرار می‌کردند، بیشتر از مرز پاکستان و ترکیه خارج می‌شدند. البته تعداد کمی هم از مرز عراق می‌رفتند. در آن سال‌ها روابط استراتژیک سازمان بیشتر با فلسطینی‌ها بود. با برخی کشورهای عربی مانند لیبی هم رابطه خوبی داشتند.

واکنش سازمان مجاهدین خلق به وقوع جنگ تحمیلی چه بود؟ جنگ که آغاز شد، سازمان اعلامیه‌ای علیه صدام و رژیم بعث عراق منتشر کرد که در آن اعلامیه آمده بود که عراق به دنبال محدود کردن انقلاب ایران است. منافقین در آن مقطع خود را همراهی می‌دانستند و حتی اعلام آمادگی کردند که می‌توانند تحت فرماندهی سپاه، مسئولیت برخی محورها را به طور مستقل بپذیرند و در نبرد با دشمن بعثی وارد عمل شوند. در این رابطه نیروهایی هم به منطقه اعزام کردند. در خاطرات کسانی هم که در خرمشهر پیش از سقوط و حصر آبادان حضور داشتند، آمده است که نیروهای سازمان در آن شهرها حضور داشتند و اسلحه جمع‌آوری می‌کردند.

به هر ترتیب ظاهر ماجرا این بود که آن‌ها در جبهه‌های جنگ حضور دارند تا به رزمندگان کمک کنند، اما گویا از بهانه جنگ برای جمع‌آوری اطلاعات و اسلحه استفاده می‌کردند. بنابراین در آن مقطع اعلام شد که تمامی گروه‌های سیاسی که ارتباطی با نیروهای مسلح ندارند، نمی‌توانند با پرچم سازمانی در مناطق جنگی حضور داشته باشند و باید منطقه را ترک کنند. سازمان هم شروع به انتقاداتی نسبت به جنگ و این تصمیم کرد. این موضوع مربوط به ماه‌های نخست جنگ تحمیلی است.

رفتار سازمان با نظام در فاز سیاسی چگونه بود؟

سازمان زمانی که در فاز سیاسی قرار داشت، تعاملاتش با نظام جمهوری اسلامی فراز و فرودهایی داشت. به طور مثال یکی از نقاط یا اتفاقاتی که موجب شد روابط سازمان با نظام بهتر شود، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام بود؛ چرا که آن‌ها تسخیر لانه جاسوسی را اقدام ضد امپریالیستی می‌دانستند.

میلیشیای سازمان مجاهدین خلق چه زمانی تشکیل شد؟

میلیشیا همزمان با دستور امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل بسیج و دقیقاً یک روز پیش از تشکیل بسیج (۴ آذر ۵۸) به وجود آمد؛ آن‌ها دستور امام را بهانه‌ای قرار دادند تا شبکه شبه نظامی خود را شکل دهند. سازمان مجاهدین خلق در آن مقطع که هنوز وارد فاز نظامی نشده بود و در فاز سیاسی قرار داشت، بنای آنچنانی بر جاسوسی و همکاری با رژیم بعث عراق نداشت. آن‌ها در آن برهه بیشتر با اسلام سیاسی با قرائت فقه‌ای مشکل داشتند و هنوز

۶۶

میلیشیای منافقین همزمان با

دستور امام خمینی (ره) مبنی

بر تشکیل بسیج و دقیقاً یک

روز پیش از تشکیل بسیج (۴

آذر ۵۸) به وجود آمد. آن‌ها

دستور امام را بهانه‌ای قرار

دادند تا شبکه شبه نظامی

خود را شکل دهند.

۹۹

به فرانسه رفته بودند. اکنون نوبت نیروهای میدانی آن‌ها بود که از ایران خارج شوند. طرح مالک و مستاجر نیز در حال اجرا بود و منافقین نمی‌توانستند خانه‌های تیمی در ایران داشته باشند. در واقع نیروهای امنیتی دست برتر پیدا کرده بودند و حضور آن‌ها در ایران منجر به ضربه خوردن بیشتر و نابودی کامل‌شان می‌شد. سازمان مجاهدین خلق یک سازمان چریکی بود و با هدف انجام مبارزه مسلحانه در دوران رژیم پهلوی تشکیل شد. وقتی چنین سازمانی در کشور اروپایی فرانسه حضور یافت، امکان فعالیت و تحرک پیدا نکرد و سازمان که ماهیتش در معرض خطر بود و منافقین احساس انفعال می‌کردند، تصمیم گرفتند از این وضعیت خارج شوند.

بنابراین ابتدا شورای ملی مقاومت تشکیل دادند. این شورا متشکل از گروه‌ها و سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران بود، که در مدت کوتاهی به شکست رسیدند و از یکدیگر جدا شدند. ضمن اینکه سران سازمان در این فکر بودند که مطابق نظریه گرامشی مبنی بر اینکه اگر شما پوسته و مرز را بشکافید، می‌توانید به مرکز دست پیدا کنید، می‌توانند با نیروهای نظامی در مرز وارد جنگ شوند تا بتوانند دوباره به داخل ایران برگردند.

از سوی عراق نیز اشتیاق فراوانی برای همکاری مجاهدین خلق وجود داشت. بنابراین سران سازمان به شدت وارد مذاکره و گفتگو شدند تا کفه خود را در عراق تقویت کنند. وجود افرادی ایرانی در کنار ارتش عراق، برای صدام بسیار کمک‌کننده بود. منافقین پس از اینکه وعده‌های بسیاری در خصوص تامین هزینه‌ها، اختصاص پادگان و... دریافت کردند، طمع ورزیدند و به عراق رفتند.

سران سازمان چگونه توانستند نیروهایشان را برای جنگ با ایران مجاب کنند؟

آن‌ها بدین منظور به توجیه نیروهای خود پرداختند و گفتند که جنگ پس از آزادسازی خرمشهر، جنگ خلقی محسوب نمی‌شود و جمهوری اسلامی جنگ را تنها برای حفظ و بقای خودش ادامه می‌دهد. آن‌ها به نیروهایشان گفتند که عراق بارها درخواست صلح داده است، اما ایران نمی‌پذیرد؛ بنابراین این جنگ دیگر خلقی و مردمی نیست و صدام به ما تضمین داده است مسیر صلح و مودت را طی

مشکل‌شان آنچنان حاد نشده بود و به دنبال سقوط نظام جمهوری اسلامی نبودند.

بنابراین نمی‌توان گفت که سازمان مجاهدین خلق نقش مهمی در آغاز جنگ تحمیلی داشت؛ چرا که پارامترهای دیگری مانند نابسامانی داخلی ایران، قدرت یافتن عراق، برهم خوردن طرفین معامله در قرارداد الجزایر، روحیه تجاوزطلبی صدام، هراس از ترویج انقلاب اسلامی بین شیعیان عراق و... موثرتر بودند. دلایل وقوع جنگ تحمیلی چندوجهی است و تک پارامتری نیست.

چه چیزی موجب شد تا سازمان به دنبال براندازی نظام جمهوری اسلامی باشد؟

یک اتفاقی رخ داد که از موضوع این گفتگو خارج است و آن اتفاق باعث شد تا سازمان به نقطه بی‌ بازگشت برسد و تصمیم بگیرد برای سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران وارد فاز مسلحانه شود. البته اگر چه سی‌ خرداد آغاز فاز مسلحانه بود، اما آن‌ها چند روز بعد سلاح به خیابان‌ها آوردند و آغاز جنگ مسلحانه شهری مربوط به روزهای بعد است. اولین رخداد امنیتی بزرگ که از سوی سازمان پدید آمد را حادثه هفتم تیر (انفجار حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت آیت‌الله بهشتی شد) می‌توان دانست که سازمان ضربه بزرگی به نظام وارد کرد. سازمان با اجرای آن عملیات به دنبال براندازی سریع نظام بود. سازمان در آن مقطع تصور می‌کرد که می‌تواند در مدت کوتاهی نظام را ساقط کند و خودش حکومت را در دست بگیرد. بنابراین سازمان باید مساله‌اش را با عراق حل می‌کرد. از این رو همکاری جدی سازمان با رژیم بعث عراق که هر دو از دشمنان نظامی جمهوری اسلامی بودند، آغاز شد.

همکاری منافقین با عراق چگونه جدی‌تر شد؟

سازمان پس از اینکه در جنگ شهری به موفقیت دست پیدا نکرد و خانه موسی‌ خیابانی (راس سازمان در ایران) در زعفرانیه هدف قرار گرفت، تصمیم گرفت خط خروج بزند و از کشور خارج شود. در آن روزها سازمان رزم شهری منافقین از هم پاشیده شد و آن‌ها تصمیم گرفتند باقی‌مانده نیروهای خود را در خارج از کشور علیه نظام فعال نگه دارند.

مقصد نخست منافقین فرانسه بود. رجوی و بنی‌صدر پیش از آن



خواهد کرد. در نهایت آن‌ها نیروهایشان را اینگونه اغوا کردند که شما ضد خلق و ضد مردم نیستید و آن‌ها را به عراق بردند.

صدام در سال نخست جنگ بعد از پیشروی اولیه در برابر مقاومت‌های نیروهای مسلح و مردمی متوقف شد، در مناطق غیر پایداری خطوط پدافندی تشکیل داد و گفته می‌شود که امیدش به اقدامات سازمان و اتفاقات سیاسی در داخل کشور بود تا بتواند تمرکز ایران از جبهه‌ها کمتر شود و بتواند به پیشروی خود ادامه دهد. با این وجود نگاه صدام در آن برهه به سازمان چه بود و سازمان در آن مدت نگاهش به جنگ چه بود؟ آیا این نگاه وجود داشت که جنگ فرصتی است تا به اهداف خود دست یابد؟

بالاخره هر دشمنی به تحولات درونی کشور رقیب با دقت نگاه می‌کند. وقتی درون حاکمیت و در بالاترین سطح یعنی ریاست جمهوری (بنی صدر) اختلافاتی به وجود می‌آورد، صدام نمی‌تواند نسبت به این اتفاقات بی تفاوت باشد.

نکته دوم اینکه سازمان مجاهدین خلق در آن مقطع به نسبت هواداران زیادی داشت و طبیعتاً مورد طمع دشمنان بود تا در شرایطی که شکاف در داخل کشور به وجود آمده از آن بهره‌برداری کنند، اما این الزاماً به معنای همکاری در آن مقطع نیست. البته همانطور که گفتیم سازمان بعدها وارد همکاری با عراق شد؛ همکاری که مزدوری و خائنه بود. تعاملات سازمان و صدام در طول زمان رشد پیدا کرد. ضمن اینکه با توجه به اینکه صدام چپ بود و سازمان مجاهدین خلق نیز چپ‌گرا بود، صدام افق روشنی برای آینده خود و سازمان متصور بود.

همچنین باید توجه داشت که جنگ می‌توانست تمرکز نیروهای امنیتی و نظامی بر سازمان را کاهش دهد و اذهان آن‌ها را بیشتر معطوف جبهه‌ها سازد. بنابراین جنگ فرصتی برای سازمان بود تا به اهداف خود دسترسی پیدا کند. از آنجایی که سازمان هم سیاسی بود، به خوبی به این موضوع واقف بود. البته این موضوع در اعلامیه‌های سازمان نیامده و تحلیل است.

سرانجام همکاری سازمان با عراق چه شد؟

سازمان پیش از آنکه وارد عراق شود، ارتباطاتی با رژیم بعث عراق و صدام پیدا کرده بود و نیروهایی از سازمان در آن کشور حضور یافته و اقداماتی انجام داده بودند. منافقین وقتی به عراق رفتند

در پادگان اشرف و چند پادگان دیگر مستقر شدند که بیشتر آن‌ها در پادگان اشرف بودند. به صورت گسترده نیز تجهیز شدند.

همکاری مجاهدین خلق با ارتش بعث عراق نه تنها همکاری اطلاعاتی بلکه همکاری نظامی و عملیاتی نیز بود و در برخی محورها نیز ورود یافتند. عملیات فروغ جاویدان تنها عملیاتی نبود که آن‌ها انجام دادند، بلکه عملیات‌های چلچراغ و آفتاب هم توسط منافقین در فکه و مهران انجام شد. ضمن اینکه منافقین در برخی عملیات‌های ارتش عراق علیه عراق در کنار آن‌ها بودند. حضور مزدوری سازمان در جنگ ادامه داشت تا اینکه قطعنامه ۵۹۸ در تابستان سال ۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد. پذیرش قطعنامه بدین معنا بود که سازمان مجاهدین خلق در عراق به فسیل تبدیل خواهد شد. آن‌ها یک گروه مسلح بودند که وقتی جنگ پایان می‌یافت، عراق حضور آن‌ها را دیگر تحمل نمی‌کرد. بنابراین احتمال وقوع هر اتفاقی برای سازمان وجود داشت که هر کدام از آن اتفاقات به وقوع می‌پیوست، به ضرر سازمان بود و آن‌ها بدون آورده‌ای باید از عراق خارج می‌شدند.

بنابراین منافقین تصمیم گرفتند پیش از آنکه نیروهای حافظ صلح در مرزها مستقر شوند، با یک عملیات برق‌آسا و با مشارکت صد درصدی نیروها و باتانک‌ها برزلی که چرخ‌دار بود و از سرعت بالایی نیز برخوردار بود، از مرزهای غربی وارد کشور شوند و تهران را اشغال کنند. اگرچه سازمان می‌دانست که این عملیات به احتمال بسیار زیاد شکست خواهد خورد، اما چاره دیگری نداشتند. آن‌ها می‌دانستند که اگر این کار را انجام ندهد، از بین خواهند رفت. عملیات فروغ جاویدان آخرین شانس منافقین بود که موفقیت در آن هم ضعیف بود.

در نهایت عملیات فروغ جاویدان انجام شد و همانطور که خودشان هم پیش‌بینی می‌کردند به موفقیت نرسید. آن‌ها با حضور به موقع نیروهای مسلح و نیروهای مردمی متحمل شکست بزرگی شدند و بسیاری از نیروهایشان در عملیات مرصاد که از سوی نیروهای ایرانی انجام گرفت، کشته شدند.



دیده بان



روایت «نصرالله تابش» از شکل‌گیری هنر دینی پس از انقلاب؛
انقلاب اسلامی راه توجه به هنر را نشان داد



گفتاری از دکتر حسن رحیم پور ازغدی؛
کاری که زمین مانده



گزین شعرهایی از شاعران جوان انقلاب و دفاع؛
چاووشه بیداران



روایت «نصرالله تابش» از شکل‌گیری هنر دینی پس از انقلاب؛

انقلاب اسلامی راه توجه به هنر را نشان داد

نصرالله تابش از سابقون هنر انقلاب است که هم در زمینه پژوهش هنر آثاری دارد و هم در دوره‌هایی مدیریت عرصه‌های مرتبط از جمله بنیاد سینمایی فارابی را بر عهده داشته است. او از جمله شاگردان شیخ علی صفائی حائری بوده، یک از روحانیونی که در زمان خود درک و دریافتی تازه از حوزه‌های جدید عالم فرهنگ از جمله هنر داشت، از این رو بازنگاری کوتاهی از تجربیات آغازین تابش می‌تواند نقاط ابتدایی شکل‌گیری هنر انقلاب اسلامی را روشن‌تر کند. شروعی با صلابت و خلاق که پس از سال‌ها متاسفانه رو به افول گذاشته است، امروزه دیگر صحبت از هنر انقلاب مساوق است با هنری که از نهادهای حاکمیتی، مستقیم و غیرمستقیم سوبسید می‌گیرد و یادآور هنر سفارشی بلوک شرق است، بررسی زمینه‌های شکل‌گیری هنر انقلاب می‌تواند مسیر آینده آن را روشن‌تر کند.



سعید ریاحلی

که نامش را تئاتر مسجد گذاشتیم. زمانی که روز اجرا رسید تصویر رجوی و امام خمینی (ره) را آنجا مشاهده کردیم، متوجه شدیم اینان از مجاهدین خلق هستند. دوستان به خاطر این قضیه موضع گرفتند و گفتند تا این تصاویر برداشته نشود ما اجرا انجام نمی‌دهیم و این اتفاق افتاد و عکس‌ها برداشته شد. در یکی از جلسات یکی از این افراد در مورد امام خمینی اظهار نظر خوبی نداشت، من شدیداً ناراحت شدم و کلاً ارتباطم با آن‌ها قطع شد اما نمایشنامه‌ها اجرا شد؛ نمایشنامه‌ای از آقای تاجبخش صناعیان که اکنون استاد دانشکده هنر است و بازیگر تئاتر و سینما و هم‌دوره آقای مخملباف بود و نیز نمایشنامه‌هایی که با آقای فرج الله سلحشور داشتیم. آقای سلحشور با آقای تاجبخش صناعیان تصمیم گرفتند حوزه اندیشه هنری را راه‌اندازی کنند، زمانی که قصد تعویض حوزه را داشتند من و آقای سلحشور در حوزه هنری مرکز اسناد سه جلدی را برای حوزه انتخاب کردیم که بعداً زیر نظر دفتر تبلیغات قرار گرفت.

من در آن سال‌ها دبیر دینی بودم و آقای زام به خاطر رفت و آمدشان به مسجد می‌شناختم، به همین واسطه برای عضویت در گروه نمایشنامه‌نویسی در حوزه هنری دعوت شدم.

قبل از انقلاب من علاقه شدیدی به نوشتن نمایشنامه داشتم و چون مذهبی بودم دو متن نمایشنامه نوشتم که در مسجد حضرت ابوالفضل (ع) میدان رازی توسط حاج آقا ایروانی در سال ۱۳۵۶ اجرا شد که باعث حمله نیروهای گاردی به مسجد شد. تقریباً بیشترین آثار غلامحسین ساعدی را خوانده‌ام. وقتی نمایشنامه را می‌نوشتم نت‌برداری می‌کردم و حتی نوشتارهای خودم را نقد هم می‌کردم، در حالی که خودم را حرفه‌ای نمی‌دانستم. زمانی که شروع به نوشتن کردم با نویسندگان و نمایشنامه‌نویس‌های قبل از انقلاب هم دوست بودم، به‌طور مثال با برادر آقای شرافتی که در گذشته همکلاسی‌ام بود، با اینکه همسوی ما نبود رفت و آمد داشتم. با نمایشنامه‌نویسی مخالف بود اما ایشان را به مسجد دعوت کردم و در مورد نمایشنامه نظر می‌داد و این موضوعات باعث یادگیری و پیشرفت من در نمایشنامه‌نویسی شد.

اوایل انقلاب و قبل از انقلاب فرهنگی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران من و آقای فرج الله سلحشور که از قبل انقلاب با هم آشنایی داشتیم را احضار کردند، ما نمی‌دانستیم چه کسانی هستند، به آنجا رفتیم و یک جشنواره مذهبی تئاتر راه‌انداختیم



من قائلم به اینکه
می‌توانیم سینمای
دینی داشته باشیم
و آن را تئوریزه کنیم.
من به روانشناسی
اجتماعی تربیتی
از دیدگاه اسلام
اعتقاد دارم، نسبت
دین و هنر اینگونه
است که از مسائل
انسانی صحبت
می‌شود

که چند مورد نمایشنامه مذهبی نوشت که اجرا می‌شد اما سطح آن‌ها خیلی پایین بود. یکی از جریان‌هایی که ما را به نمایشنامه علاقمند کرد آنچه بود که در حسینیه ارشاد اتفاق افتاد که نمایشنامه سربرداران و چند نمایشنامه دیگر بود. ما از نظر فرم هنرمندانی که پیشرفت کرده باشند بسیار داریم. مثلاً اگر هنرمندانی که در جشنواره فجر جایزه گرفتند را بازبینی کنیم هیچ کدام اکنون جایزه نمی‌گیرند چون به لحاظ فرم ضعیف بودند. در بحث فیلمبرداری و کارگردانی پیشرفت‌های بسیاری داشتیم. در بحث عرفان در سینما تنها موردی که نزدیک عرفان اسلامی است تا حدودی «نقش عشق» شهریار پارسی پور بود چون تئوری که بر اساس آن هنر را ارزیابی کنیم نداریم که از فرم زیبایی‌شناسی قرآن جواب دهد.

البته نظر من منابع دست اول است، صرفاً قرآن و روایت. از ابتدا این معنی نداشتن هنر اسلامی وجود داشته است، زمانی که ما شروع به ساخت فیلم اسلامی کردیم مورد تمسخر قرار می‌گرفتیم و بعضی‌ها می‌گفتند همان حیات وحش است که نگاه می‌کنیم و می‌گوییم سبحان الله خداوند چه موجوداتی را آفریده ولی به مرور که وارد فرم شدیم و نسبت‌هایش را با معارف بیان کردیم، دیگر کسی مسخره نمی‌کند. من قائلم به اینکه می‌توانیم سینمای دینی داشته باشیم و آن را تنوع‌یزه کنیم. من به روانشناسی اجتماعی تربیتی از دیدگاه اسلام اعتقاد دارم، نسبت دین و هنر اینگونه است که از مسائل انسانی صحبت می‌شود نه از نظر فیزیک و شیمی و علوم طبیعی، علوم انسانی از نظر تجربه‌پذیری به شدت با فیزیک و شیمی متفاوت است. علوم انسانی قابلیت اسلامی شدن

جریان هنر در حوزه

سال‌ها پیش در حوزه علمیه قم یک جریان فقه هنر شروع به کار کردند. آقای میرخندان و یک جریانی نیز در مدرسه علمی هنر است که در آنجا به دین و هنر و اسلام می‌پردازند. یک جریان در مرکز پژوهش‌های صداوسیما می‌باشد که آنجا نیز طلبه‌هایی هستند که به حوزه هنر و سینمای دراماتیک می‌پردازند. اکنون ما طلبه‌های فاضلی داریم که منتقدان خوبی هستند.

البته با گذر زمان مخصوصاً با حضور آقای مخملباف نگاهم به نمایش نویسی تغییر کرده بود. آقای مخملباف یک نمایشنامه در وصف مارکسیست‌ها داشتند به اسم «حصار در حصار» که جالب بود. دو مورد انتقاد به ایشان داشتم و در روز تمرین نمایشنامه شروع به صحبت کردم، آقای سلحشور و صنایع‌ان و نیز آقای فلاح که رییس دانشکده هنر بودند، حضور داشتند. فلاح نمایشنامه طنز پهلوی را نوشته بودند که گروه آقای تاجبخش به عنوان نمونه آن را تمرین می‌کردند. آقای فلاح در یکی از جلسات شروع به انتقاد و ایراد گرفتن از بازیگرها کردند، البته که آن‌ها خیلی خوب اجرا می‌کردند. من نیز در مورد نفوذ مارکسیسم در بین الملل صحبت کردم و شروع به نقد نمایشنامه هایش کردم، یکی اینکه چپ‌گرایی در شخصیت‌های مارکسیستی آثارش هست و دیگر اینکه ما در حوزه هنری بناداریم اسلام را معرفی کنیم نه اینکه دیگر مکاتب را نفی کنیم و این باعث شد که وقتی برای تمدید قرارداد خدمت آقای زم رسیدم، گفتند میل خودتان است می‌خواهید بروید، می‌خواهید بمانید، چون زمانی که آقای مخملباف نقدهای من را به گوش ایشان رساند ناراحت شده بودند و گفت که تو دل آقای مخملباف را شکستی و باعث شد من از هنر منقطع شدم. دلخوری خود را به آقای شیخ علی صفایی گفتم، گرچه ایشان نمایشنامه‌هایی که نوشتم را تحویل نگرفتند، اما بعداً وقتی رزمندگان نمایشنامه می‌خواستند که در جبهه‌ها اجرا کنند نمایشنامه‌های مرا به آن‌ها می‌دادند.

جریان هنر دینی بعد از انقلاب که به آن «هنر مسلمین» می‌گویم، متأثر از چپ بود، زیرا آن‌ها هنر و عرصه نمایش را داشتند. من آن زمان تجربه خوبی در حوزه هنر نداشتم، سال ۶۰ در حوزه هنر دینی یک مصاحبه‌ای کردم که از رادیو پخش شد، آنجا بیان کردم ما به لحاظ محتوایی مشکل نداریم ولی در اینکه فرم، تکنیک و نمایشنامه‌چطور نوشته می‌شود هنوز خامیم. ما حرف برای گفتن زیاد داریم، شعارهایی که اول انقلاب می‌دادیم، مانند آنکه می‌گفتیم اقتصاد ایران نه سوسیالیستی است نه لیبرالیستی، بلکه میانه اینها است، یعنی تصویر واضحی نداشتیم. آقایی بود به اسم آقای حیا دار



حوالی سال ۱۳۵۷،
هم قدم با انقلاب
اسلامی، به ابتکار
طاهره صفارزاده
کانونی تشکیل
می شود به نام
«کانون نهضت
فرهنگی اسلامی».
این لحظه تولد
حوزه هنری است.
کانونی که چند
ماه بعد به «حوزه
اندیشه و هنر
اسلامی» تغییر نام
می دهد و تا امروز
برجامی ماند.

بگوئیم مرگ امام حسین (ع) مجازات ایشان است؟ می گویند پیروزی انسان ها را باید با اهداف خودشان سنجید، مثلاً می گویند معاویه حکومت را می خواست، گاهی داشت و گاهی نداشت، امام علی (ع) حق را می خواست همیشه همراهش باشد بنابراین او پیروز است. البته نمی توان یک و بالون نیست را با یک فوتبالیست مقایسه کرد. مثلاً مفهوم پیروزی و یا شکست و غیره درون مایه های وجودی که دارند با درون مایه هایی که مثلاً در عاشورا وجود دارد مشخص شود. تحلیل و غم و غصه ها و موضع گیری ها... باید تبیین شود. یکی از دستاوردهای انقلاب این است که مسلمان ها را با هم آشتی داده است. در قبل از انقلاب تصور از رمان و سینما در حوزه های عملیه تصورات خوبی نبود. البته نمی توان گفت رمان و نمایشنامه معادل مدرنیته نیست، یعنی نمی توان گفت انقلاب جاده صاف کن مدرنیته در هنر است. می توان گفت انقلاب اسلامی راه توجه به هنر را باز کرد به تصور اینکه نمایش و هنر یک زبان دیگر برای بیان است که این یک دستاورد بزرگ است.

من ندیدم که ساختارهای انقلاب باعث نفوذ مدرنیته در هنر باشد. افراد مسلمان باعث این مساله هستند. در روایات و

دارد که اثبات شده است. در بحث دین حداقلی و حداکثری است که دین حداقلی رابطه انسان با خدا را متذکر می شود و بقیه را به خود عقلانیت انسان سپرده است، اما من به این اعتقاد دارم که پرسش های زیباشناختی که به تنویر کردن هنر می رسد جوابش به قرآن و روایت بر می گردد. البته ما خیلی از این زیباشناسی فاصله داریم، این فاصله ها هم به صورت تنوریک است و هم از منظر فهم هنرمندان از این مسائل. آن هایی که دغدغه اسلامی دارند توان بیان هنر اسلامی ندارند. ساخت فیلم دینی هم مدعی و هم منتقد بسیار دارد. به طوری که مشکل عکس العمل جامعه است. زمانی نسبت عاشورا و تراژدی آزادی را شروع به نوشتن کردم، البته تراژدی موضوعی است که می توان گفت هیچ فیلسوف مهمی در عالم نیست که در مورد آن صحبت نکرده باشد؛ دریایی عمیق و پیچیده از معارف وجود دارد که اگر بتوانیم آن را ایجاد کنیم خیلی حرف برای گفتن داریم. مثلاً مفهوم شکست و پیروزی در تراژدی است. مرگ قهرمان در تراژدی، شکست است یا اشتباه قهرمان است، در تراژدی مسیحی، گناه قهرمان است. قهرمان با اینکه فضائل بسیاری دارد به خاطر اشتباه سرنوشت تلخی پیدا می کند اما آیا ما می توانیم

مرجعیت هنر دینی کجاست؟

وارد کردن هنر در حوزه علمیه لازمه حمایت‌های زیاد است و فضا باید برای وارد شدن فهم هنر آماده باشد، مثلاً فیلم حضرت موسی (ع) که به کارگردانی مرحوم سلحشور قرار بود ساخته شود، پرسش این است که از چه کسی باید بپرسند روایت آن چیست؟

سال‌ها پیش در حوزه علمیه قم یک جریان فقه هنر شروع به کار کردند. آقای میرخندان و یک جریان‌ی نیز در مدرسه علمی هنر است که در آنجا به دین و هنر و اسلام می‌پردازند. یک جریان در مرکز پژوهش‌های صداوسیما می‌است که آنجا نیز طلبه‌هایی هستند که به حوزه هنر و سینمای دراماتیک می‌پردازند. اکنون ما طلبه‌های فاضلی داریم که منتقدان خوبی هستند. دو سال پیش در یک جلسه بارهبری صحبتی شد که گفتند جریان رمان خوانی راه بیان داریم.

اینگونه جریان‌ها وجود دارد، اما در حوزه علمیه قم در رابطه با سینما و هنر خیلی کم اتفاق می‌افتد. مثلاً تنها فیلمی که حوزه علمیه قم از طلبه‌ها دعوت کرد که ببینند فیلم «طلا و مس» آقای اسعدیان بود. مانند مرحوم صفایی که یک روحانی بودند که اهل هنر و سینما و بروز اجتماعی بودند نداریم. در کل روحانیونی در حوزه که اهل سینما و هنر باشند کم داریم. خیلی نمی‌توان به این موضوع ورود پیدا کرد و باید افرادی که وارد مدیریت‌ها و جریان‌های تأثیرگذار بر حوزه وجود دارد و بر آن تسلط دارند پرسید. باید این موضوع را اینطور بررسی کرد که مراجع چه نگاهی به هنر دارند. البته وارد کردن هنر در حوزه علمیه لازمه حمایت‌های زیاد است و فضا باید برای وارد شدن فهم هنر آماده باشد، مثلاً فیلم حضرت موسی (ع) که به کارگردانی مرحوم سلحشور قرار بود ساخته شود، پرسش این است که از چه کسی باید بپرسند روایت آن چیست؟ البته جریان‌ها ضد هنر وجود دارد، مثلاً می‌گویند ما حوصله خواندن دو صفحه رمان را نداریم. حرف من این است که جریان‌ها از بالا به پایین حداقل باید اهمیت آن را مشخص کنند. اگر بحث زیبایی شناخته نشود بحث قرآن شناخته نمی‌شود. اگر تحلیل زیباشناسی نداشته باشیم یعنی آن ضرورت درک نشده است.

قرآن آمده است مراتب رشد انسان ابتدا اسلام و ایمان، تقوا و در آخر یقین است. یقین ثمره تقوا است. اشتباه آموزش این است که ما می‌خواهیم ابتدا دانش‌آموزان به یقین برسند بعد به اسلام برسند. دقیقاً معکوس عمل می‌کنیم و این است که به نتیجه نمی‌رسیم. جریان رسمی آموزش مادر مسائل دینی ناموفق است. حرف من این است که دین بدون زیبایی اثرگذار نیست و هنر بدون زیبایی هنر نیست. برای اینکه هنر در کلی‌ترین تعریفش خلق موقعیت عاطفی معنا دار است، یعنی با فیلم، موسیقی، نقاشی و... موقعیت‌هایی خلق می‌شود که معنا دارد و این معنا بر عاطفه مخاطب تأثیر می‌گذارد. فلسفه با عواطف ارتباطی ندارد، حتی باعث می‌شود عاطفه‌زدایی انجام شود و این خیلی سخت و خشک است، بنابراین تأثیر هنر را ندارد.

عرفان علت تأثیرگذاری اش این است که زبان تأثیرگذاری اش را هنر انتخاب کرده است، یعنی عارف به جز زبان شعر نمی‌تواند تجربه‌های خود را بازگو کند. پس اگر عاطفه را از هنر بگیریم هنر نیست، اگر تأثیر عاطفی را از دین بگیریم نیز دیگر دین موثر نیست. مثلاً امام رضا (ع) می‌فرمایند مردم اگر زیبایی کلام ما را درک کنند تبعیت می‌کنند. پس حلقه رابطه بین معرفت دینی و عمل درک زیبایی است. مثلاً در کتاب دانش و ارزش، آقای سروش معتقد است بین ایدئولوژی و جهان بینی رابطه منطقی وجود ندارد، یا بین چیزی که هست یا باید باشد رابطه منطقی وجود ندارد، مثلاً نمی‌توانیم بگوییم مطلقاً چون خدا هست باید نماز خواند. آقای علی صفایی می‌گوید رابطه بین اندیشه و عمل رابطه‌ای است که به عاطفه ختم می‌شود، این مساله در بروز اجتماعی نیز ثابت شده است و به گونه‌های مختلف نشان داده شده که شناخت بر عواطف تأثیر می‌گذارد و عواطف بر شناخت موثر است. پس طبیعتاً عواطف در انسان به احساس تبدیل می‌شود و ترکیب معرفت و احساس به عمل منجر می‌شود. لذا خود زیبایی اگر به دین منجر نشود اصلاً به دین عمل نمی‌شود. یعنی با قرآن و روایت باید به پاسخ زیبایی چیست برسیم. مثلاً من به تعریف ترکیب عادلانه عناصر گواهی و سبکی میانجی‌گری ریتم برای پیدا کردن حقیقت رسیدم و اگر این عدالت در اثر وجود نداشته باشد اثر زیبا نمی‌شود.



کاری که زمین مانده

گفتاری از دکتر حسن رحیم پور ازغدی
درباره آسیب شناسی حوزه ادبیات و رمان و فیلم در انقلاب اسلامی

ولی پرفروش ترین و پرمخاطب ترین کتاب ها، فیلم ها و رمان ها در جامعه ما همین ها هستند. اتفاقاً بیشترین مخاطبشان هم همین نسل جدیدی است که همه، ما را از این ها می ترسانند که آقا این ها دیگر کاری ندارند، دوره عوض شده، نسل عوض شده، عصر عوض شده.



برادری ها و برادرماندن های این بچه ها، فداکاری های گمنام هایی که در تاریکی جز خدا ندید و ندانست و نخواهد دانست، آن ها را هیچ کس و هیچ جا دیگر ننوشته که چه کارهای عظیمی بچه ها در تاریکی های هور، در قله های کردستان، در دشت فکه، در نخلستان های آن، در اروند، زیر ۷۲ ساعت بمباران شیمیایی و در شرایط مختلف صورت گرفت.



شما مقتل خوانان انقلاب هستید

دلیل دوم، حساسیت در حد وسواس رهبری در باب جدیت نشان دادن در مورد یک چنین کتاب هایی است که همه ما در این سال ها دیدیم و شنیدیم. البته این حساسیت تا زگی ندارد. از دوران ریاست جمهوری ایشان برای کتاب های جنگ، رمان انقلاب، سینمای انقلاب، سینمای دفاع نه این که تذکر می دادند بلکه به اصطلاح مشهدی ها «پرپر» می زدند. ۲۵، ۳۰ سال پیش اثری از ایشان هست که در آن می گویند انقلاب بدون رمان نمی شود. انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه با رمان هایشان معرفی شدند. یا بدون فیلم خوب نمی شود. باید پنجاه تا، صد تا فیلم قوی راجع به فیزیک و متافیزیک انقلاب و جنگ از دوران مبارزات قبل از انقلاب، دوران مبارزات چریکی، زندان ها و فداکاری ها، تبعیدها تا سال ۵۷ که نمونه منحصر بفرد در تاریخ است ساخته شود. هیچ انقلاب دیگری این طور اتفاق نیفتاده، نه قبل و نه بعد. انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه هم به معنای انقلاب اسلامی سال ۵۷ نبوده اند. هیچ وقت ملت ها این طور بیرون نمی آمدند و بعد هم اتفاقاتی که بعدش افتاد در آن هشت سال، ترورها، جنگ تحمیلی، تحریم ها و مسائلی که تا همین الان دارد اتفاق می افتد.

سلام عرض می کنم به محضر برادران و خواهران عزیز و سلام به همه مجاهدان و شهیدان تاریخ انبیاء، تاریخ عدالت خواهی و جبهه تاریخی و تمام نشدنی نبرد حق و باطل، عدل و ظلم در طول تاریخ؛ در محفل خوبان از لشکر خوبان قرار شد سخنانی عرض بشود خدمت رفقا. در مقابل نقاط قوتی که در دوران انقلاب و دفاع مقدس بود که شما با نمونه هایی از آن در این نوع کتاب ها آشنا می شوید، به یک نقطه ضعف بزرگ انقلاب اشاره کنم که چرا روشنفکران ما، هنرمندان، نویسندگان، فیلمسازان و رمان نویسان نمی توانند سهم خودشان را و حقی که برگردن آن ها در برابر این همه معنا و حماسه است به درستی ایفا کنند؟

دچار توهم بودیم که جهاد و شهادت مخاطب ندارد

نکته اول را با این اعتراف می خواهم شروع کنم که من در این ۲۰، ۲۵ سال تقریباً هیچ کتابی از کتاب های خاطرات که برادران رزمنده ما نوشته بودند را ننشستم از اول تا آخر بخوانم. یک دلیلش شاید این بود که بعضی کتاب هایی که قبلاً می دیدم، جاذبه های هنری و نویسندگی را در آن نمی دیدیم و صرفاً نقل وقایع بود. وقایع را هم که خود ما تجربه کردیم. با خودم می گفتم زمان و مکان و اشخاص را که جا به جا کنم، این ها همان چیزهایی است که خودمان دیدیم و معمولاً هم همان طور بود. ولی به دو دلیل علاقه مند شدم که بعضی از این کتاب ها را به طور جدی بخوانم. یکی تیراز بالای این کتاب ها بود که برخلاف آن چه که به ما القاء می شده در تمام این ۳۰ سال و خودمان هم دچار این توهم بودیم که دوره جهاد و شهادت و انقلاب و آرمان گرایی گذشته و این ها مخاطب ندارد، بنابراین مشتری هم ندارد. ولی وقتی دیدم بعضی از این کتاب ها در حال رسیدن به چاپ صدم، صد و بیستم، صد و پنجاهم هستند، این نشان می دهد که یک واقعیتی در جامعه وجود دارد که ما از آن به کلی غافلیم و جای درست و نادرست، واقع و ناواقع کاملاً در ذهن ما معکوس شده است و کسانی که تلاش کردند ما را از این دستمایه و سرمایه عظیم مأیوس کنند، موفق شده بودند. در حالی که بعد ما دیدیم که پرفروش ترین کتاب ها، رمان ها، خاطرات که نیمه خاطره و نیمه رمان هستند مثل همین کتاب و پرفروش ترین فیلم ها در کشور ما اتفاقاً علی رغم این که معمولاً آماتورند، ضعف های فنی دارند و می توانند بهتر از این باشند،

کشورهای دیگر هنوز دارند برای جنگ جهانی دومشان برای چهار سال که همه‌اش جنگ قدرت بود، قهرمان‌های دروغین می‌سازند. هنوز هزاران فیلم سینمایی و رمان می‌سازند. هر بار هم به تناسب فضا و منافع جدید، دروغ‌هایی وارد آن می‌کنند. اما ما دچار فقر شدید فیلم و رمان و حتی تبدیل خاطرات شفاهی به خاطرات کتبی هستیم. من وقتی این کتاب‌ها را که می‌بینم، از این جهت خوشحال می‌شوم که بالاخره یک چیزهایی برای ۵۰ سال و ۱۰۰ سال بعد دارد ثبت می‌شود و یا ترجمه شده و به جاهای دیگر فرستاده می‌شود. اما در عین حال تأسف می‌خورم برای هزاران هزار کتاب دیگری که به همین سبک می‌توانست منتشر بشود و نشد.

همان طور که پیشرفت انقلاب در صنایع موشک و ماهواره و صنایع نظامی از بستر دفاع مقدس شروع شد؛ یعنی این‌ها تجربه انباشته آن هشت سال دفاع مظلومانه بود که بچه‌ها با دست خالی می‌جنگیدند. چون با دست خالی مجبور بودی اختراع کنی. من می‌گویم همان طور که در آن عرصه‌ها با تجربه مظلوم بچه‌های انقلاب و جنگ رکورد‌های جهانی را شکستیم، شاید بشود در حوزه رمان و فیلم هم باز از همین جاکرورد‌های جهانی را شکست.



«انقلاب کم‌کار» تعبیری است که خود ایشان به کار برده‌اند که این انقلاب متأسفانه در عرصه‌های مختلفی خوش درخشید، ولی انقلاب اسلامی ایران به عنوان تنها انقلاب دینی در عصر جدید و موفق‌ترین انقلاب که نظام‌سازی کرد، با این همه موفقیت متأسفانه در این زمینه یکی از ضعیف‌ترین و کم‌کارترین انقلاب‌های دنیا بوده است. به استقبال رمان و قصه انقلاب برویم. این کار زمین مانده.



تصویری که دشمن می‌خواست از مجاهد بسازد

نکته مهم دیگر که انتشار و خواندن این کتاب‌ها را پرمعنا تر و راهبردی‌تر می‌کند این است که برخی خواستند به خصوص بعد از جنگ و بعد از امام رحمة الله یک تصویری از مجاهدان و شهیدان و از انقلابیونی که جانشان را کف دستشان گرفتند و بدون

ما هنوز در متن انقلابیم و انقلاب تمام نشده است. شما فرض کنید این نکاتی که الان در این کتاب لشکر خوبان یا کتاب‌هایی شبیه این آمده است، اگر همین‌ها را هم ننویسند، دیگر تمام می‌شود. با تاریخ می‌رود و باد آن را می‌برد. پیش خدا محفوظ است، اما پیش خلق، هیچ. دوباره نسل‌های بعدی باید از صفر شروع کنند و آن‌ها می‌روند به جای رمان جنگ، رمان ضد جنگ می‌خوانند. فکر می‌کنند که آن‌ها واقعیت دارد. خاطرات کسانی را می‌خوانند که در عمرشان در دو عملیات هم شرکت نکردند. من این آقایان و خانم‌هایی که خاطرات می‌گویند و یا خاطرات را به یک متن خوب نوشتاری و منسجم تبدیل می‌کنند، به قتل خوان تشبیه می‌کنم. این‌ها قتل خوانان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس‌اند.

فقر شدید در حوزه رمان و فیلم دفاع مقدس داریم

اگر این‌هایی که ماندند و این مظلومیت‌ها و فداکاری‌ها را دیدند، این‌ها را نگویند و ننویسند، ۱۰ سال دیگر، ۲۰ سال دیگر تمام می‌شود. یعنی تمام این کارهای بزرگ در زمان خودش خفه می‌شود و تمام می‌شود. بنابراین این یک جهاد بسیار مهم و مقدسی است و باید حتماً به آن توجه کرد. آن‌هایی که جبهه هم بودند، نگویند ما خودمان بودیم. چون من هم همین تصور را داشتم. تصاویری که در همین کتاب آمده برای خود من کاملاً آشنا بود. سرما، گرما، ترس، امید، تفاوت ایمان بچه‌ها با هم، تفاوت ایمان خود یک شخص در مقاطع مختلف، آن گرمای درون که چطور سرمای بیرون را خنثی می‌کرد، صحنه گریه بچه‌هایی که از غواصی حذفشان می‌کردند به این دلیل که فیزیک بدنشان نمی‌کشید و از حضور در خط شکنی محروم می‌شدند، احساس‌های خوب و بد، ترس و امید، تشنگی، گرسنگی، خستگی، خطری، تنهایی و از آن طرف برادری‌ها و برادرمانند‌های این بچه‌ها، فداکاری‌های گمنام‌هایی که در تاریکی جز خدا ندید و ندانست و نخواهد دانست. آن‌ها را هیچ‌کس و هیچ‌جا دیگر ننوشته که چه کارهای عظیمی بچه‌ها در تاریکی‌های هور، در قله‌های کردستان، در دشت فکه، در نخلستان‌های آن، در اروند، زیر ۷۲ ساعت بمباران شیمیایی و در شرایط مختلف صورت گرفت.

در هیچ انقلاب و جنگ‌های دیگری این وقایع وجود ندارد.

که این‌ها متحد ما هستند. یعنی دشمن تبدیل شد به رقیب، بعد به شریک، بعد به متحد و معنی‌اش این بود که آقای خمینی یک کمی تند رفت و این نبرد با استعمار و صهیونیسم که از سال ۴۲ می‌گفت اسرائیل باید از بین برود، تا آخر عمرش هم گفت، و مبارزه با بی‌عدالتی و فساد داخلی و دفاع از ارزش‌های اخلاقی و انقلابی، این‌ها همه توهّم است و مربوط به دوران عدم بلوغ است. می‌خواهم بگویم این کتاب‌ها از این جهت هم یک پادزهر خوبی است برای کسانی که با این تصویر آمدند جلو و بعد خواستند و می‌خواهند نتیجه بگیرند که بله، یک دوره‌ای دوره‌ی فداکاری و آرمان‌گرایی و عشق‌بازی و جهاد و شهادت بوده در دهه ۶۰ و در زمان امام رحمه‌الله اتفاق افتاد و مدام برای ما هزینه داشت؛ موشک‌اندازی، تحریم‌ها، جنگ و ترور. مثل این که تقصیر ما بوده و نه تقصیر دشمن. این‌ها سوء تفاهمی بوده و اشکال از این طرف بوده است. ما زیاده‌روی کردیم. حالا دیگر بروید خانه‌هایه‌تان. بسیجی خوب، بسیجی مرده است. امام رحمه‌الله در وصیتنامه‌شان می‌گویند هیچ کدام از این درگیری‌ها سوء تفاهم نبود. همه این‌ها نبرد بر سر حق و باطل و عدل و ظلم بود. کدام سوء تفاهم؟ اصلاً عین این عبارت را امام دارد در صحبت‌هایش که هیچ سوء تفاهمی بین ما و آمریکا نبوده است. آن‌ها می‌دانند چرا با ما درگیر شدند و ما می‌دانیم چرا با این‌ها درگیر شدیم.



وقتی انقلاب روسیه محقق شد، کمونیست‌ها در طول ۱۰، ۱۵ سال آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه برای رده‌های مختلف راجع به مبانی فکری انقلاب نوشتند که در کشورهایی که باد انقلابشان به آن‌جا رسید، دیگر جوان‌ها به مردم احتیاج نداشته باشند و از کتاب‌ها استفاده کنند. این کتاب‌ها نسل ساخت، فرهنگ‌سازی کرد، گفتمان‌سازی کرد و فضای جامعه را تغییر داد.



طمع در آتش رفتند، بسازند. بخشی از این‌ها از طرف دشمنان حرفه‌ای داخلی و خارجی انقلاب و کسانی که در داخل اصلاً مبانی انقلاب امام را از اول قبول نداشتند صورت گرفت. گروهی یا جزو متحجرین بودند که معتقد بودند این انقلاب اشتباهاً در تاریخ رخ داده است. یک عده هم انقلابیون فرسوده بودند؛ آدم‌هایی که قبلاً انقلابیون فداکاری بودند. سهم داشتند و دارند در این انقلاب، از قبل از انقلاب و اول انقلاب، اما کم‌کم خسته شدند، شک کردند، گفتند نکنند این راه، این مسیری که ما می‌رویم، راه درستی نبوده و نیست. آیا اصلاً به مقاومتش می‌ارزد یا نمی‌ارزد؟ مجموع این‌ها یک فضایی ایجاد کرد که گویی بچه‌های فداکار، حالا بدهکار شدند. باید توضیح می‌دادی که آقا ما غلط کردیم رفیم جبهه! یک تصویرسازی‌ای شد از این بچه‌ها که گویی یک مشت آدم خوب نفهم روی دست ما مانده‌اند و متأسفانه در جنگ شهید نشدند و مانع پیشرفتند. این‌ها اهل نوستالژی‌اند. با این تصویرسازی می‌خواستند که جنگ، جهاد، دفاع و شهادت تبدیل به نوستالژی بشود و نه یک سیره دائمی و یک تکلیف همیشه زنده. یک کسانی که دوره‌شان گذشته، دهه شصتی‌های ساده لوح، همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند فقط، همه مشکلات جامعه را می‌خواهند با آهن و چکش حل کنند، جامد، منجمد، بی‌دست و پا برای جامعه‌ی پسا جنگ. و بعد تقسیم بشوند. یک عده‌شان پشیمانند، موج مرده‌ای است، نسل سوخته‌ای است، یک مشت بدبخت بیچاره که دارند تقاص آن دوران را می‌دهند، یا یک عده عقده‌ای، انتقام جو، طلبکار که می‌خواهند طلبشان را از مردم بگیرند. دیدید بعضی فیلم‌ها که می‌نویسند، اصلاً شاخص آدمی که در جبهه بوده، از همه طلبکار است، متعادل بلد نیست زندگی بکند اساساً. این تصویر مجاهد، یک چنین تصویری است. تصویری که امام در وصیتنامه‌اش می‌گوید من به شما افتخار می‌کنم، به بچه‌هایی که این جور رفتند در صحنه.

اتفاقات بین ما و آمریکا سوء تفاهم نبود

یک تفکری پیدا شد که بیا باید در شعارها، در اهداف و خاکریزها یک تغییراتی به وجود بیاوریم. تغییر هویت هم اشکال ندارد. این‌ها راهم دشمن نیستیم؛ این‌ها رقیبند نه دشمن. بعد از مدتی گفتند که این‌ها رقیب هم نیستند، شریکند. کم‌کم حتی کسانی گفتند



انقلاب کم‌کار در تولید ادبیات

در ۴۰،۳۰ سال گذشته چقدر ایرانی‌ها نشستند راجع به مبانی فکری انقلاب شوروی به فارسی کتاب‌ها و رمان‌های خوب نوشتند و خوب ترجمه کردند. انصافاً بهترین قلم‌ها، بهترین استعداد‌های ادبی ایران در طول چند دهه فقط صرف بازنویسی آثار کمونیستی شد. برای این‌که این‌ها اصلاً جاذبه و انگیزه دیگری در برابرشان نبود. بعد روشنفکرهایی که به لحاظ فکری با این‌ها ارتباط پیدا می‌کردند، اشباع می‌شدند. اگر کسی هم استعدادی داشت و جوششی داشت، خودش را با آن‌ها تطبیق می‌داد.

«انقلاب کم‌کار»، تعبیری است که خود ایشان به کار برده‌اند که این انقلاب متأسفانه در عرصه‌های مختلفی خوش درخشید، ولی انقلاب اسلامی ایران به عنوان تنها انقلاب دینی در عصر جدید و موفق‌ترین انقلاب که نظام‌سازی کرد، و علی‌رغم این‌که مشکلات زیادی داریم و باید خودمان را اصلاح کنیم و خودانتقادی کنیم، اما این انقلاب با این همه موفقیت متأسفانه در این زمینه یکی از ضعیف‌ترین و کم‌کارترین انقلاب‌های دنیا بوده است.

من به نمایندگی از بچه‌های جنگ می‌خواهم یک تقریظی بزنم به تقریظ‌های ایشان و این کتاب و کتاب‌هایی از این قبیل که به استقبال رمان و قصه انقلاب برویم و قدم بعدی را آن‌هایی که اهل این مسائلند و ادعا دارند یا ندارند باید بردارند. این کار زمین مانده. والسلام علیکم ورحمة الله

چرا رهبری تقریظ می‌نویسند؟

حالا در بخش اصلی عرایض من می‌خواهم توجه بدهم دوستان را به حساسیتی که شخص رهبری داشتند. رهبری کتاب‌ها را با این همه مشغله خط به خط، صفحه به صفحه می‌خوانند، تقریظ می‌زنند، حاشیه می‌زنند، اشکالات فنی می‌گیرند و بعد می‌خواهند که اعلام شود؛ چرا؟ برای این‌که این خاکریز سوراخ است. این قسمت خاکریز انقلاب خراب است. یادم هست در عملیات بدر یک خاکریزی بود که در سه طرف آن دشمن وجود داشت. پشت سر هم ۳۰ کیلومتر باتلاق بود. آدم زنده سالم، هفت هشت ده نفر بیشتر نبودند. یکی از این بچه‌ها آر.پی. جی می‌گذاشت این‌جا، ۱۰ متر آن طرف‌تر یک تیربار، ۵۰ متر آن طرف‌تر یک تیربار دیگر و آر.پی. جی. خدا شاهد است یک نفری خودش انجام می‌داد چون آدم سالمی که بتواند پشت خاکریز «چهارراه خندق» بدود نبود. می‌گفت من می‌دوم و می‌زنم که دشمن آن طرف فکر کند هنوز پشت خاکریز کسی هست. الان آن خاکریز چهارراه خندق همین خاکریز سینمای انقلاب و دفاع مقدس و رمان انقلاب اسلامی است.

وقتی انقلاب اکبر روسیه محقق شد، کمونیست‌ها در طول ۱۰، ۱۵ سال آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف برای رده‌های مختلف راجع به مبانی فکری انقلاب نوشتند که در کشورهایی که باد انقلاب‌شان به آن جا رسید، دیگر جوان‌ها به مردم احتیاج نداشته باشند و از کتاب‌ها استفاده کنند. این کتاب‌ها نسل ساخت، فرهنگ‌سازی کرد، گفتمان‌سازی کرد و فضای جامعه را تغییر داد.

۹۹

این کتاب‌ها پادزهر خوبی است برای کسانی که خواستند نتیجه بگیرند که یک دوره‌ای دوره فداکاری و آرمان‌گرایی و جهاد و شهادت بود و مدام برای ما هزینه داشت؛ مثل این‌که تقصیر ما بوده و نه تقصیر دشمن. ما زیاده‌روی کردیم. حالا دیگر بروید خانه‌های تان. امام در وصیتنامه‌شان می‌گویند هیچ کدام از این درگیری‌ها سوءتفاهم نبود. همه این‌ها نبرد بر سر حق و باطل و عدل و ظلم بود.

۶۶



گزین شعرهایی از شاعرانِ جوانِ انقلاب و دفاع

چاووش‌بیداران



تقدیم به همسران صبور جانبازان و شهدا

زینب بندری



کمتر برای این دل خسته قفس بکش
یک آسمان آبی در دسترس بکش
تا دلخوشم کنی به همین بودن کم ات
قدری بدون ماسک برایم نفس بکش

بوی فشنگ می دهد انگار لحظه هات
سهم من است سردی یک جفت چشم مات
آن جمله همیشگی ات را نگفته ای:
«دنیا وفا نکرده به مردی نه؟!»... کات... کات

اینجا درست نقطه اوج سکانس نیست
چندین پلان بعدتر و آمبولانس نیست...
مردی سرش به سینه دیوار مانده است
هی زنگ پشت زنگ کسی در آژانس نیست...

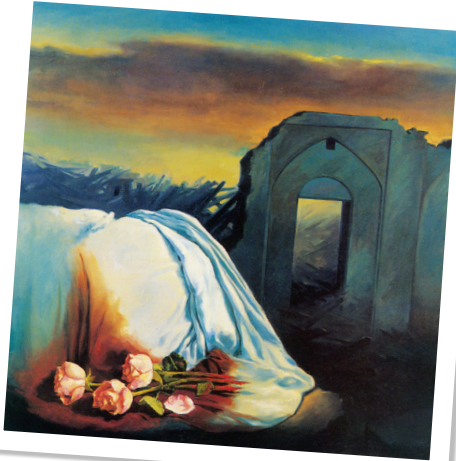
آخر به جز خدا چه کسی را صدا کند
تا زخم های کهنه او را دوا کند
هی سوره سوره باز خدا را ورق بزن
تا مرد زندگی تو را روی پا کند

دارد شبیه بغضی گلوگیر می شود
چون لحظه های گریه کمی دیر می شود
خوابی که دیده بود برای تو سرنوشت
در ناگهان فاجعه تعبیر می شود

انگار معرفت به دل روزگار نیست
سهم همیشه های تو قدری قرار نیست
مردم میان کوچه به تو طعنه می زند:
«خانم! شهید راه خدا جز شعار نیست»

عادت نمی کنی تو به این حرف ها هنوز
به طعنه های دوست، غریب، آشنا هنوز
در گوش توست لحن صدای بریده اش:
«دنیا نکرده است به مردی وفا هنوز»

حس می کنی نشسته همان گوشه اتاق
با چشم های خیس و همان گونه های داغ
انگار بهتر است کمی حال او، ولی
دنیا ندارد از دل تو خسته تر سراغ



خَطُّهٔ ایمان

محمد جهان‌دیده

تادل به پاسداری قرآن نشانده‌ایم
خط امان به خطِّهٔ ایمان نشانده‌ایم

از دیر باز شعلهٔ عشقی ز آفتاب
در دل میان بارش باران نشانده‌ایم

پادر رکاب همت و همدوش راهبر
حسرت به قلب سرد زمستان نشانده‌ایم

چون سرو در مقابل طوفان فتنه‌ها
تیر هراس بر دل شیطان نشانده‌ایم

با پرچم فقیه زمان در سپاه عشق
پادر رکاب ساقی رضوان نشانده‌ایم

با کاروانیان مهاجر به سوی حق
داغی به خاک عالم امکان نشانده‌ایم

نمرودیان به سیم و زر و مال دل خوش‌اند
ما دیده بر رضایت یزدان نشانده‌ایم

با نغمه‌های شعر «جهان‌دیده» در بهار
دیو ستم به حسرت و حرمان نشانده‌ایم

دعوت کیان یزدانی

در خلوت ستاره‌ها
ستاره‌ها را به مهمانی دعوت می‌کند؛
ماه؛ پشت خاکریز آسمان.
آن وقت این سوی پنجره
چشمان نرگس نگران می‌شود.
آه
اگر امشب ماه و مهتاب در نیاید.
یک اقیانوس، تلاطم دارد؛
موج اشک نرگس.
دست در آغوش پنجره می‌افکند.
کجاست ماه؛
کشتی احساس نرگس در هم شکسته است.
آخرین بوسه را نذر قاب عکس پدر می‌کند.
و پای عرشهٔ کشتی؛
پا از زمین برمی‌دارد؛
و قدم بر آسمان می‌نهد.
پشت خاکریز ماه در خلوت ستاره‌ها...



در مقام صبرِ مادران شهید مرضیه فرمانی

شمعی ست روشن از تو در این خانه سال‌ها
داغی ست از تو بر دل پروانه سال‌ها

از قاب عکس خیره به چشم پدر شدی
با آن نگاه و حال غریبانه سال‌ها

در هر نگاه درد و دلی باتو داشته‌ست
از آشنا و دشمن و بیگانه سال‌ها

چشم انتظار آمدنت ایستاده است
در ایستگاه آخر پایانه، سال‌ها

یک عکس و دستخط تو در نامه‌ای شده‌ست -
تنها دوی آن دل دیوانه سال‌ها

همسنگرانت، آه...! رسیدند پشت هم
بر دوش شهر و لرزه هر شانه سال‌ها

داغ تو را کشیده ولی دم نمی‌زند
آن شانه‌های محکم مردانه سال‌ها



غزل سپید

ابراهیم زمانی

واژه در واژه از دل میدان
غزلی را سپید آوردند
باز هم از مدافعان حرم
یک جوان شهید آوردند

یک جوان با هزار شور و شعور
روز آخر ولی «زهیر» شده
زیر تابوت مادرش می گفت:
پسرم عاقبت بخیر شده

مثل ابر بهار می بارید
غربت ماه در دل شب را
پسر با تعصبم می گفت:
نکند قبر عمه زینب (س) را...

عاقبت طاقتش تمام شد و
دل به دریا زد و فدایی شد
پسر کربلا نرفته من
سوریه رفت و کربلایی شد

شکر حالا شنیده ام که حرم
شده از دست دشمنان آزاد
پسر من که جای خود دارد
جان عالم فدای زینب (س) باد

کُلُّ یوماً... دوباره عاشوراست
شمر و ابن زیاد آمده اند
کفر و ایمان دوباره رو در رو
شیعه ها هم زیاد آمده اند

شیعه شیر نبرد و پیکار است
صبر دارد و خویشتن دار است
کوه آشفشان شود وقتی
پای ناموس شیعه در کار است

مثل پروانه ها به گرد حرم
در طوافیم ما قدم به قدم
کشور کفر فتح خواهد شد
زیر پای «مدافعان حرم»

شیعه ایم و نماد احساسیم
روی این خانواده حساسیم
تحت امر حسین (ع) هستیم و...
همه سربازهای عباسیم

تیغ ما از نیام... نزدیک است
لحظه انتقام نزدیک است
مردی از جنس نور می آید
اهل عالم قیام نزدیک است



راویان



سیره شهید «ابوالفضل اسدزاده» در گفت وگو با همسرانشان؛

من هم یک سربازم!



گفت وگو با شهیدی که زنده شد؛

شهید، خودش آمد!



از قلعه مرغی تا بوستان ولایت؛

نخستین فرودگاه



روایتی از حضور نیروهای مردمی در دفاع مقدس؛

داش مشته ها در جنگ



سیره شهید «ابوالفضل اسدزاده» در گفت وگو با همسر ایشان؛

من هم یک سربازم!

شهید خلبان ابوالفضل اسدزاده در سوم آذرماه سال ۱۳۳۳ در شهرستان جهرم از توابع استان فارس متولد شد. دوره متوسطه را در دبیرستان های اسلامی و فردوسی این شهر گذراند و در تاریخ ۱۳۵۳/۹/۲۶ به استخدام نیروی هوایی درآمد. او در تخصص رادار در مرکز آموزش های هوایی فارغ التحصیل و مشغول به تحصیل شد. از آنجایی که علاقه وافری به فن خلبانی داشت در سال ۱۳۵۵ در آزمون خلبانی شرکت کرده و پس از گذراندن مقدمات پرواز در ایران جهت تکمیل دوره پیشرفته پرواز به آمریکا عزیمت کرد. با دریافت نشان خلبانی در سال ۱۳۵۸ به مپن اسلامی بازگشته و به جمع خلبانان هواپیمای اف-۵ پایگاه چهارم شکاری پیوست. ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مقام معاون نظامی با مجموعه سیاسی ایدئولوژیک این پایگاه در تعامل بود. سرانجام روز پنج شنبه مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۴ هواپیمای اف-۵ جمعی پایگاه چهارم شکاری دزفول به خلبانی سروان ابوالفضل اسدزاده در یک مأموریت پشتیبانی نزدیک هوایی از رزمندگان شرکت کننده در عملیات والفجره، با هدف بمباران قرارگاه لشکر سوم زرهی ارتش عراق، حین عزیمت به سوی منطقه درگیری مورد اصابت جنگ افزارهای پدافند زمین به هوا قرار گرفته و بر فراز جزیره مینواز کنترل خارج و خلبان هواپیما، سرگرد ابوالفضل اسدزاده به فیض شهادت نائل می گردد.



مجید ترابی

از روحيات و منش اخلاقي شهيد بيشتر برايما بگويد؟

هميشه سعی می‌کرد تا نسبت به رنج و گرفتاری دیگران بی تفاوت نباشد و تا آنجا که می‌توانست به لحاظ مالی یا فکری کمک حال دیگران بود. این روحیه از زمان نوجوانی تا روز شهادت‌شان در ایشان وجود داشت. مثلاً با اینکه ما مستاجر بودیم، برادر شهید به مدت سه سال با ما زندگی می‌کرد. ما هم از این موضوع خوشحال بودیم. تا اینکه دیپلم گرفت و با سفارش ابوالفضل در یک تعمیرگاه رادیو و تلویزیون مشغول به کار شد و با وساطت ابوالفضل با دختر عمویش ازدواج کرد و سرو سامان گرفت.

لطفاً از انتقال شهيد اسدزاده به پایگاه درفول و شرایط محیطی آنجا مقارن با جنگ تحمیلی برايما بگويد؟

سال ۱۳۶۰ بنا به نیاز نیروی هوایی و پیگیری‌های شهید برای انجام پروازهای جنگی به پایگاه هوایی وحدتی منتقل شدیم. با توجه به اینکه تعداد زیادی در نوبت خانه سازمانی بودند، ما هم ناچار بودیم مدتی را در ساختمان‌های اسکان موقت معروف به «اچ» گذران زندگی کنیم. آقا کرامت قبل از ما به درفول منتقل شده بود و زودتر از ما خانه گرفت. ما هم در کنار ایشان شش ماه به صورت مشترک از خانه سازمانی استفاده می‌کردیم. تا اینکه یک خانه ویلایی در اختیار ما گذاشتند که ابوالفضل با دقت و حوصله آن را نقاشی کرد. درحالی که می‌توانست از امکانات سازمانی برای تعمیر خانه استفاده کند اما معتقد بود که این خانه‌ها امانت و بیت‌المال هستند و باید آن را بهتر از حالتی که تحویل گرفته ایم، بازگردانیم.

چه قدر باور جالبی داشتند. لطفاً از این دست سیره و سبک

زندگی این شهيد عزيز بيشتر برايما بگويد؟

دو طرف خانه سازمانی ما حیاط بود و به خاطر علاقه ذاتی ابوالفضل به گل و گیاه و سبزی در اوقات فراغت‌ش یاد ر حال شخم زدن یا آبیاری باغچه و حرس درختان بود. بعد از مدتی زن همسایه که شناختی هم از ما نداشت، به شوهرش آقای ایروانی گفته بود: «نمی‌دانم این همسایه جدیدمان باغبان است یا کارمند و درجه دار که مدام در باغچه مشغول شخم زدن و کاشت گل و گیاه است؟!»

لطفاً ضمن معرفی خودتان از نحوه آشنایی تان با شهيد اسدزاده برايما بگويد؟

من رفعت اسدزاده همسر شهید ابوالفضل اسدزاده و اهل جهرم هستم. من و شهید دخترخاله پسرخاله بودیم و طبیعتاً از دوران کودکی یکدیگر را می‌شناختیم. وقتی کلاس اول راهنمایی بودم ایشان افسر نیروی هوایی بودند که آن موقع درباره علاقه‌شان به من با والدین‌شان صحبت کرده بودند و ما را به اصطلاح نشان کردند. من پیش از ایشان خواستگاری داشتم که منتظر جواب از جانب پدرم بود. ابوالفضل شخصاً با پدرم درباره من صحبت کرد و پدرم را مجاب کرد و ما نامزد شدیم. ابوالفضل بعد از اینکه خاطر جمع شد، از سال ۱۳۵۶ برای گذراندن دوره خلبانی به مدت دو سال عازم آمریکا شد.

در این مدت دو سال چگونه از هم خبر می‌گرفتید؟

دوران سختی برای هر دوی ما بود. با این حال از طریق برادرشان آقا حجت که با هم نامه‌نگاری داشتند، من هم نامه‌هایم را ارسال می‌کردم و نامه‌های ابوالفضل - که در مجموع دوازده عکس و نامه بود - را دریافت می‌کردم. او جزو دانشجویان تاپ در بین همه دانشجویان خلبانی در آمریکا بود. با آنکه چهار جایزه برای دوره‌های تئوری و عملی در آکادمی پرواز تعریف شده بود که دانشجوی برگزیده برای هر جایزه را یک مقام به صورت مستقل تعیین می‌کرد، با این حال برای اولین بار ابوالفضل هر چهار جایزه را برنده شد. و گزارش این موفقیت در نشریه محلی دل - ریو درباره جشن فارغ التحصیلی پایگاه هوایی لافلین درج شده است.

چه سالی ازدواج کردید و اولین محل خدمت همسرتان کجا بود؟

سال ۱۳۵۸ بعد از بازگشت ابوالفضل از آمریکا در جهرم جشن ازدواجی ساده را برگزار کردیم و بلافاصله به تهران رفتیم و زندگی مشترک‌مان را در طبقه دوم خانه‌ای اجاره‌ای در محله ستارخان آغاز کردیم. در این زمان ابوالفضل در فرودگاه قلعه مرغی به عنوان خلبان هواپیمای بونانزا خدمت می‌کرد. یک سال بعد از ازدواجمان یعنی سال ۱۳۵۹ فرزند اول مان حسام‌الدین به دنیا آمد.



غذا بود، ناگهان متوجه سربازان می شود و با اصرار از آن ها می خواهد تا بنشینند و نهار بخورند. سرباز اهل اصفهان گفته بود: ما سربازیم و شما خلبانید. چه طور در کنار شما خلبانان بنشینیم و غذا بخوریم؟! ابوالفضل دست به سینه می گذارد و می گوید: «من هم یک سربازم!»

یادم هست که حاج آقا مهدی جو، رئیس عقیدتی سیاسی پایگاه دزفول، صاحب اولادی شده بود و قرار بود در خانه سور و سفره ای برپا کند. ایشان از ابوالفضل که جانشین شان بود دعوت کردند و پرسیده بودند: «تشریف می آورید؟» ابوالفضل هم در جواب گفته بود: «با عیال یا بدون عیال؟» حاج آقا در ادامه گفته بود: «مگر عیال تان هم می آید؟» و ابوالفضل پاسخ داده بود: «اگر دعوت شود حتما می آید.» شب مهمانی ابوالفضل در قسمت مردانه از مهمانان پذیرایی می کرد و از من هم خواست تا در قسمت زنانه به میزبانان کمک کنم. هنگام ورود یک گوشه پذیرایی را با پستی و پتو برای میهمان ویژه - که همسر خلبان اسدزاده بود - مهیا کرده بودند. بعد از پایان مهمانی هنگام خروج، حاج آقا مهدی جوبه همسرش می گوید: «این خانم که دارد می رود همسر آقای اسدزاده است.» همسرشان با تعجب گفتند که مادر اتاق پتوی بر زمین انداخته بودیم و منتظر مهمانی ویژه بودیم اما ایشان خود را معرفی نکردند. ما هم دوباره تبریک گفتیم و به خانه بازگشتیم.

آیا از شهید اسدزاده وصیت نامه ای به جا مانده است؟

بله. یک روز در ایام جنگ مرا صدا زدند و بعد از مقدمه چینی کوتاهی گفتند که وصیت نامه ای تنظیم کرده اند و می خواهند آن را برایم بخوانند. در همین حین کاغذی از جیبش درآورد. قبل از اینکه شروع به خواندن کند، کاغذ را از او به زور گرفتم و از خانه به بیرون انداختم. ابوالفضل به دنبال وصیت نامه و من به دنبال ایشان از خانه خارج شدیم. در این گیر و دار، خانم صابر که همسایه مان بود، در حال عبور از جلوی خانه ما را دیدند. ابوالفضل رو به ایشان کرد و گفت: چیزی نیست. نگران نباشید! نمی گذارد وصیت نامه ام را برایش بخوانم. خانم صابر گفت: «ببین چه قدر دوست دارد که حتی راضی به دیدن وصیت نامه ات هم نیست! خوش به حالت.»



همسایه مان آقای ایروانی فاصله بین دو خانه را با حصار محدود کرده بود. یک روز صبح که ابوالفضل بالباس پرواز در حال عزیمت به محل کارش بود، همسایه مان متوجه شد که ابوالفضل خلبان است. سریع دست به کار می شوند و حصار را جمع می کنند. کمی بعد از این همسر آقای ایروانی گفته بود که ما نمی دانستیم شما خلبانید و فکر کردیم درجه دار یا کارمند هستید. ابوالفضل هم با آرامش همیشگی و در عین جدیت در جواب می گوید: «خلبان و افسر و درجه دار ندارم! همه ما سربازیم. دوره این حرف ها گذشته!»

بسیار پیش می آمد پتوهای اداره را به خانه می آورد و پس از شستن شان به اداره بازمی گرداند. یک روز برای عقیدتی سیاسی پایگاه دزفول - که ابوالفضل معاون نظامی آنجا بود - مهمان می آید. سربازان برای دریافت غذا به باشگاه غذاخوری می روند. ابوالفضل که از پرواز آمده بود و در کنار خلبانان مشغول صرف



ظاهرا شهید اسدزاده در امور ساختمانی، بنایی و معماری دستی بر آتش داشتند و جالب اینکه علی‌رغم مشغله زیاد وساعات پروازی فراوان، از این ظرفیت در کمک به دیگران دریغ نمی‌ورزیدند. در این باره مطلب قابل ذکری دارید؟

بله همین‌طور است. ایشان بسیار انسان متواضعی بودند و هیچ‌گاه پست و مقام بر ویژگی‌های ذاتی ایشان غالب نشد. آن‌زمان سربازی به نام قجری در عقیدتی سیاسی پایگاه خدمت می‌کرد که بعد از پایان سربازی به استخدام نیروی هوایی درآمد. یک روز در فصل زمستان قجری در پایگاه ابوالفضل را دیده بود و ما را به خانه‌شان که باغی در اطراف دزفول بود، دعوت کرده بود. چند روز بعد ما به آنجا رفتیم. ورودی خانه با پرده‌ای پوشیده شده بود و چند لنگه درب هم در راهرو بود. ابوالفضل از پدر خانواده پرسید که چرا این درب‌ها را نصب نمی‌کنید؟ آقای قجری هم در پاسخ گفت که بنا نداریم! ابوالفضل به من گفت: «برو داخل بشین، من الان می‌آیم» بعد رفت و بچه‌ها هم با او رفتند و ساعتی بعد با دو دبه گچ برگشت. با اینکه ساعت ۴ صبح پرواز داشت، تمامی مهمانی به نصب چهار لنگه در گذشت. آقای قجری سال‌ها بعد از شهادت ابوالفضل برایمان تعریف کرد که آن خانه کاملاً متروکه شده اما چهار چوب درها

شهید اسدزاده فردی نوع دوست، متواضع، خوش فکر بودند که به هر شکل ممکن از دیگران دستگیری می‌نمودند و کمک حال سایرین بودند. لطفاً اگر روایتی از این روحيات ایشان دارید برآیمان بگویید؟

همسایه‌مان خانم صابر که پیش از این به آن اشاره کردم، پرستار بودند. همسرشان هم در پایگاه هوایی دزفول شغل آشپزی داشتند. دختری به نام سونیا داشتند که در شرف ازدواج بود. از قضا داماد خانواده هم کارمند نیروی هوایی بودند و قرار بود دو ماه بعد از مراسم ازدواج‌شان، خانه سازمانی در اختیارشان قرار گیرد. قرار بود فردی از همکاران آقا داماد یکی از اتاق‌های خانه‌اش را تا موعد تحویل خانه سازمانی در اختیار این زوج جوان قرار دهد. خانه‌های کارمندی به مراتب کوچکتر از خانه‌هایی بود که در اختیار درجه داران و خلبانان بود. وقتی ابوالفضل متوجه ماجرا شد، رو به من گفت: خدا را خوش نمی‌آید این‌ها در روزهای اول زندگی‌شان در چنین تنگنایی باشند و از من خواست تا موقتاً به شیراز برویم و خانه‌مان را در اختیار این زوج قرار دهیم. من هم قبول کردم و با تنظیم برگه ماموریت، دو ماهی را در شیراز سپری کردیم تا زوج جوان خانه‌شان را تحویل گرفتند.



یادمان شهید اسدزاده در شهر جهرم



کردم. بچه ها را که مرتب کردم، دیدم که خانه مان شلوغ شده و وضعیت غیر عادی است. برادرم هادی پاسدار بود و برادر شوهرم علی هم سرباز و هر دو در جبهه بودند. بعد از دیدن آن وضعیت از دایی ام پرسیدم؟ «هادی شهید شده؟» جوابی نیامد. «علی شهید شده؟» باز هم جوابی نیامد. «ابوالفضل شهید شده؟» در این هنگام دایی مرا در آغوش گرفت و شروع به گریه کرد. آن روز در جهرم هم زمان هشت شهید دیگر نیز به خاک سپرده شدند.

اگر مطلبی هست که علاقه مند هستید به عنوان نکته پایانی برایمان بگویید به گوش جان می شنویم.

دو ماه قبل از شهادت، کبوتری را مرتباً در حیاط خانه می دیدم. بارها برایش آب و دانه گذاشتم اما نخورد. وقتی ابوالفضل کبوتر را دید و برایش دانه ریخت، کبوتر بلافاصله شروع به خوردن غذا کرد. به مرور کبوتر ماندگار شد. یک ماه قبل از شهادت ابوالفضل، برادرش حجت، کبوتر را گرفت و چند روزی در انباری نگه داشت و بعد آن را در شهر آزاد کرد. شهید به این مسئله اعتراض کرد و گفت که با این حیوان کاری نداشته باشید. این خبر شهادت من را آورده! روز شهادت شهید، دقایقی بعد از سقوط هواپیمایشان، سر و کله کبوتر پیدا شد و روی کولر نشست.

به قوت خود باقیست و پدرشان اجازه تخریب آن را نداده اند، چون اعتقاد دارد که یادگار شهید است.

لطفاً از آخرین دیدار و شهادت شهید اسدزاده برایمان بگویید؟

معمولاً برای انجام عملیات های بزرگ به پایگاه امیدیه مأمور می شدند. بیست و چهارم بهمن سال ۱۳۶۴ در پشتیبانی از عملیات بزرگ والفجر هشت عازم ماموریت بمباران اهدافی در منطقه فاو می شوند. صبح روز شهادت شان، زمانی که من برای خرید شیر بیرون از خانه بودم، با خانه تماس گرفته بودند و به پسر بزرگ مان حسام الدین گفتند: «پسرم! از امروز تو دیگر مرد خانه ای.» به خانه که آمدم، حسام ماجرا را گفت و با خوشحالی از مرد خانه بودنش می گفت. هرچه سعی کردم نتوانستم با اداره تماس بگیرم. همان روز با بچه ها به منزل عموکرامت برادر بزرگتر ابوالفضل رفتیم. آفاکرامت خطاب به من گفت: «من فردا مأموریت دارم و باید به منطقه بروم. ابوالفضل با من تماس گرفت و از من خواست تا شما و بچه ها را به جهرم ببرم.» آفاکرامت در حفاظت اطلاعات پایگاه مشغول بودند و از موضوع شهادت ابوالفضل خبر داشتند. اما تا صبح فردای شهادت چیزی نگفتند و ما را راهی جهرم کردند. صبح روز بعد در منزل پدرم بچه ها را به حمام بردم و لباس های تمیز تن شان

چند باری خود از بالای کولر با بال‌های نیمه باز به زمین انداخت. بعد هم پرواز کرد و رفت! و من دیگر آن را ندیدم. هنوز هم صدای صوت زیبای قرآن صبحگاه ابوالفضل در گوشم هست. گاه که بیدار می‌شدم، به دنبال صدا به ابوالفضل می‌رسیدم. با حالتی بهت‌زده و شرم‌منده از من عذرخواهی می‌کرد که من از صدایش بیدار شده‌ام. از همان ابتدای ازدواج نیمه‌شب‌ها شاهد نماز شب خواندن‌های ابوالفضل بودم و بی‌گمان آن جایگاه که در بهشت در خواب دیده بودم و قصری که ابوالفضل در جلوی آن قرار داشت، حاصل عبادات و مجاهدت‌هایش بوده است.



پایگاه هوایی شپارد طی دوره هواپیمای تی-۳۷- ایالات متحده آمریکا



شهادت آخرین افتخار دنیایی شهید اسدزاده



سروان اسدزاده در جایگاه معاون نظامی
عقیدتی سیاسی پایگاه دزفول



گفت وگو با شهیدی که زنده شد؛

شهید، خودش آمد!



عزیزالله محمدی

روزی که در سال ۱۳۴۲ امام خمینی (ره) در فرایند مبارزه با حکومت طاغوتی، نوید و امید به آینده را می داد؛ کسی فکر نمی کرد که سربازان در گهواره او چندین سال بعد، از پشت نیمکت های مدرسه و کرسی های دانشگاه بتوانند بینی مستکبرین را به خاک بمالند و با همان روح سرشار از پاکیزگی، دشمن متجاوز تاثر دهنده را از سرزمین خود بیرون کنند. دیدن یکی از همین پیرمردهایی که هنوز کودک درونش وقتی از مراحل مبارزاتی انقلاب حرف می زند فعال است؛ اتفاق است که انگار انسان را دوباره به شور و حال مبارزات دانش آموزی و هیجانان آن می کشاند و وقتی پای صحبت های او می نشینی، بازخوانی انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ نقطه آغاز بخش دیگری از فعالیت های جهادی اوست که بعدها به افتخار شهادت نائل می آید؛ و گویا او بازمانده تا خودش حی و حاضر ماجرای شهادتش را برای ما چنین بازگو کند، شهیدی که در تالارهای موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس مشغول روایت گری برای آن هاست که آن روزها را ندیدند!

لطفا خودتان را معرفی بفرمایید؟

من، حمید سلطانی، متولد یکی از محله‌های شرق تهران در سال ۱۳۴۳ هستم، دارای مدرک کارشناسی صنایع خودرو و دو فرزند که الحمدلله هر دو تحصیلات عالی به پشت سر گذاشتند و در رشته‌های داروسازی و پرستاری مشغول خدمت به جامعه می‌باشند.

با توجه به سوابق انقلابی، اولین باری که با مفهوم انقلاب اسلامی و مبارزه آشنا شدید کی و چگونه بوده؟

حدود سال ۵۱ در حالی که در دوران تحصیلات ابتدایی قرار داشتم در جلسات و هیئات خانگی قرآن و همینطور در مسجد محل، متوجه شدم؛ شرایطی است که گویا بچه‌ها نباید از کم و کیف این شرایط آگاه باشند و رفتار بزرگترها به نحوی بود که کنج‌کاوی را در من بر می‌انگیخت. برای من بعضی از رفتارها خیلی سوال شده بود و کم‌کم متوجه شدم که روحانی مسئول جلسات قرآن که دیگران او را حاج آقا جعفری خطاب می‌کنند؛ ظاهراً صحبت‌ها و روشنگری‌هایی می‌کند که یک عده نمی‌توانند آن را تحمل کنند. یک روز دیدم که ساواک آمد و او را سوار کرد و با خودش برد و به شدت به او اهانت می‌کرد، فکر می‌کنم این اولین نقطهٔ آشنایی من با فعالیت‌ها و مبارزات انقلابی بود.

چند سال بعد در کتابخانه یک مسجد با یکی از مسئولین آنجا که تحویلدار کتاب و بسیار شخصیت محترم و فرهنگی بود از طریق مطالعه کتاب‌های استاد شهید مطهری و همین‌طور «ماهی سیاه کوچولو» آشنا شدم، او عموماً کتاب‌های که مفاهیم ظلم‌ستیزی داشت را به من معرفی می‌کرد و نکته جالب این آشنایی و تعامل این بود که با پس دادن هر کتاب و درخواست برای کتاب بعدی، باید خلاصه‌ای از کتاب مطالعه شده قبلی و همین‌طور درک خودم از این کتاب را هم به او ارائه می‌دادم و این رفتار فقط مخصوص من نبود و تقریباً همه باید این کار می‌کردند تا بتوانند کتاب جدیدی تحویل بگیرند و به این وسیله او به ارزیابی بچه‌هایی که برای تحویل کتاب می‌آمدند می‌پرداخت و سعی می‌کرد موضوعات انقلاب اسلامی را غیر مستقیم با هدیه دادن کتاب تبلیغ و ترویج کند، که اگر اشتباه نکنم اسم او «آقا محمود» بود و ما هم به همین اسم او را صدا می‌کردیم.

فعالیت‌های انقلابی دوران دانش‌آموزی شما چگونه شکل گرفت؟

من با برادران شهید درودیان که سه برادر و فعال سیاسی بودند در مقطع راهنمایی آشنا شدم و در مدرسه پرتونیکان که اکنون در خیابان کرمان شرقی قرار دارد تحصیل می‌کردیم. مدیر مدرسه از اقلیت‌های دینی بود؛ اما معاونین او مسلمان بودند. برای ورود به مدرسه با خرید یک کتاب و اهداء آن به مدرسه گزینش می‌شدیم و من کتاب «دن کیشوت» را ارائه دادم و بعدها فهمیدم که این روشی بوده برای گزینش ثبت نام در مدرسه. بین بچه مذهبی‌ها جهت انجام امور اداری و طی کردن مراحل گزینش تا حدودی مصطلح بود که در گزینش‌ها خود را مقلد آقای خوبی معرفی می‌کردند و در واقع تقیه‌ای بود برای دور ماندن از دست عوامل ساواک. اما! ما مقلد امام (ره) بودیم و رساله او را هم در خانه و در جای مناسبی جاساز کرده بودیم.

در همین مدرسه با معلم تاریخ هم ارتباطاتی پیدا کردیم و او هم ما را برآورد کرده بود و کم‌کم ما را به حلقه انقلابیون و بین خودشان راه داد که شرایط خاصی را حتی داخل مدرسه احساس می‌کردیم و حتی کلاس‌های درس با آیفون توسط مدیر و بعضی از عوامل شنود می‌شد و بارها ساواک پایش به مدرسه ما باز شده بود. یکی از برادران درودیان بعضی وقت‌ها با زرنگی سیم زیر آیفون را قطع می‌کرد و این از شیطنتهای جذاب کلاس بود که مدیر را مورد اذیت قرار می‌دادیم و تقریباً به تفریح جمعی ما تبدیل شده بود و مدیر به این نحو خیلی وقت‌ها دست به سر می‌شد. آقای «ساعتچی» اسم آن معلم تاریخ بود که من خیلی شیفته او شده بودم که متأسفانه شیطنتهای بچه‌ها با آمپولی که داخل بخاری انداخته بودند دامن او را هم گرفت و صورتش به‌طور کارتنونی کاملاً سیاه شد؛ ولی نکته‌ای که این موضوع داشت این بود که برای ترکیدن بخاری مدیر به کلاس سر نمی‌زد اما به محض اینکه صدای کلاس را از طریق آیفون نمی‌توانست شنود کند به هر بهانه ممکن خودش را به کلاس می‌رساند و با کوچکترین موضوع سیاسی برای بچه‌ها در درس درست می‌کرد.

فعالیت‌های شما فقط منوط به مدرسه و هم‌کلاسی‌ها بود؟

نه خیر! اتفاقات جامعه طوری شده بود که حالا کاملاً درگیر مبارزات از طریق مسجد شده بودیم ولی هنوز ملاحظاتی بود



همگی داشتند برای
بردن خبر شهادت
من به منزل ما آماده
می شدند و در
حال آماده ساختن
حجله بودند که
گفتند: شهید
خودش آمد، نیازی
نیست.



آقای کافی هم شده بودم که ساواک هم به شدت روی توزیع آن ها وسواس داشت و به این طریق من خودم را در بطن مبارزات و موقعیت های انقلابی می دیدم.

یکی دیگر از جاهایی که من مفهوم مبارزات انقلابی را درک کردم؛ هیئات مذهبی بود؛ ما تکیه ای داشتیم که اولین بار من حدود یکسال قبل از پیروزی انقلاب از مسئول هیئت شنیدم که گفت: رفتم کلانتری و تعهد دادم. برای من سوال بود که مگر برای عزاداری امام حسین (ع) باید تعهد هم داد و این آقا که خیلی آدم خوبی است پس چرا باید کلانتری برود و تعهد بدهد! پیش خودم همین موضوعات سیاسی و مباحث مربوط به امام خمینی (ره) را متصور بودم و همین موضوعات، دیدگاه های انقلابی من را پررنگ تر کرده بود. در این مقطع من دارای یک هیکل پر و تپلی بودم که بچه های هیئت به شوخی به من می گفتند «کُئل» و کارهایی که انجام می دادم از نظر دیگران بامزه و پُرنشاط بود.

در آن مقطع صحبت از تحریم کالاهای اسرائیلی هم بین مردم زیاد بود، بطور کلی در داخل مساجد و کتابخانه ها و هیئات، اشکال و هماهنگی های مبارزات برنامه ریزی می شد و هم سن و سالان ما هم که به این محافل تردد داشتیم بخشی از نیروی مبارزاتی شده بودیم که یا شعار نویسی و یا اعلامیه پخش می کردیم و ...

که حتی داخل خانه هم - با وجود اینکه می دانستم برادرم یک مبارز انقلابی تمام عیار است - به صراحت در خصوص موضوعات مبارزه و انقلاب صحبت نمی شد و ملاحظه دوران کودکی من را داشتند؛ اما من برایم یک سوال بسیار بزرگ شکل گرفته بود که چرا آدم های خوب یکی یکی دارند دستگیر می شوند؟! مثلاً یادم هست که در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) یک سخنرانی بود و ما هم آنجا بودیم که آن صحبت های سخنران خیلی زیبا و مذهبی و دینی بود؛ و همه تلاش می کردند آن صدا را با ضبط هایی که به دست داشتند و بلند کرده بودند ضبط کنند؛ اما بلافاصله ساواک ریخت داخل و سخنران را می خواست دستگیر کند که با کمک مردم متواری شد و من که یک کودک بودم، دلیل این دستگیری را نمی توانستم درک کنم. برادرم در این سخنرانی بخاطر اینکه آسیبی به من نرسد مرا گذاشت روی شانه های خودش و از آنجا خارج شدیم.

بینش سیاسی و انقلابی و مبارزاتی برادرم بر کل خانواده و به ویژه روی من اثر گذاشته بود و روز به روز به موضوعات انقلاب و مبارزات مشتاق تر می شدم و موضوعات انقلاب را پی گیری می کردم و کم کم مواضع سایر مراجع و علما از جمله آقای بروجردی هم برای من سوال ایجاد کرده بود و همین طور طرفدار پروپاقرص کاست های

فعالیت‌های مکتبی و اجتماعی تحصیلات خود را هم در پیش گرفتیم تا زمانی که جنگ آغاز شد و من شخصا صدای غرش هواپیماهای دشمن را در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ در ارتفاع پایین شنیدم و با چشم آن‌ها را در آسمان تهران دیدم و جای سوال بود که این هواپیماها در آسمان تهران چه می‌کنند؟ برداشت اولیه این بود که شاید مناسبت یا مراسمی هست و این هواپیماها دارند حرکات نمایشی انجام می‌دهند.

پس شروع جنگ برای شما و مردم یک پدیده ناشناخته بود؟

بله! ولی همدلی مردم خیلی بالا بود؛ مردم خیلی سریع اطلاعات جنگ را به هم می‌دادند و توصیه‌های لازم را متذکر می‌شدند. مثلاً اینکه شب‌ها چراغ‌ها را روشن نکنید یا پشت پنجره‌ها را با پتو ضخیم کنیم و یا رنگ حباب چراغ ماشین‌ها آبی شد و از نور زرد کمتر استفاده می‌شد و یا پنجره‌ها را با چسب ضرب دری می‌کردیم. خیلی زود با شروع سال تحصیلی خیلی از مدارس کارکرد دیگری غیر از مدرسه پیدا کردند و شبیه به پادگان شدند که صبح‌ها مدرسه بودند و بعد از ظهرها محلی برای آموزش‌های نظامی و اسلحه‌شناسی، دیدن این صحنه‌ها ما را تهییج می‌کرد که ما هم به جمع این نوجوانان که در حال آموزش بودند بپیوندیم و خیلی زود با دوستانمان به این جمع بندی رسیدیم که ما حالا باید هم تحصیل را داشته باشیم و هم در جنگ شرکت کنیم. تابستان اول در شرایطی درس را به اتمام رساندیم که همگی مطمئن بودیم در همه دروس قبول هستیم و چون قرار گذاشته بودیم که همه باید درس را تمام کنیم یک اتحاد و همدلی عجیبی بین گروه و دوستان ما شکل گرفته بود و همگی به هم کمک می‌کردیم تا خدای نکرده کسی مشکل درسی نداشته باشد و بتوانیم تابستان به اتفاق هم به جبهه اعزام شویم و گاهی حتی به مسئولین مدرسه فشار می‌آوردیم که کارنامه‌ها را زودتر بدهند تا تکلیف مشخص شود.

اولین جایی که اعزام شدید کجا بود؟ و در چه سالی؟

تابستان ۱۳۶۰ به منطقه جغیر شوش اعزام شدم. قبل از رفتن به آنجا توی راه‌آهن با دوستم قدم زدیم و رفتیم انبار توشه راه‌آهن، تابوت‌های زیادی آنجا بود. با خودمان گفتیم همه این‌ها عمودی

خاطره خاصی از این دوران که وجه عملی داشته باشد بخاطر دارید؟

من داخل یک چاپخانه کار می‌کردم، از اضافه برش‌ها سعی می‌کردم که برای اعلامیه‌ها استفاده کنیم و یا اینکه قبل از تظاهرات‌ها می‌رفتیم موقعیت کوچه‌ها را شناسایی می‌کردیم تا موقع فرار به مشکل بر نخوریم و یا پخش اعلامیه در کوچه‌ها و شعار دادن‌های شبانه و جانمایی اعلامیه‌ها در نیمکت پارک‌ها و تیرهای برق و که در آن دوران ما دوستان خود را هم تقدیم انقلاب کردیم؛ دوستان عزیزی مثل شهید سنجلی و یا شهید منیری و...

بعد از عاشورا و تا سوای ۵۷ و فرار شاه در دی ماه شتاب مبارزات و فرآیند انقلاب شدت گرفت و شعارهای ما بیشتر رنگ و بوی مذهبی داشت و در واقع شعارها رنگ دنیایی نبود و معنویت غالب بر همه چیز شده بود و حتی ما دیگر مدرسه را رها کرده بودیم و همه کارمان شده بود تظاهرات و شرکت در مبارزات در اشکال مختلف.

ادامه تحصیلات شما به چه نحو بود و پس از پیروزی انقلاب چه کردید؟

تشکیل انجمن‌های اسلامی در اوایل انقلاب جهت مبارزه با جریان‌های چپ و توزیع ارزاق با کمک نیروهای انقلابی و خیرین برای نیازمندان در قالب تعاونی اسلامی که از این مرحله هم یک خاطره زیبا دارم.

یادم هست که در محله ما یک روحانی بود که خیلی مستضعف بود و من برای او ارزاق بردم اما او من و دوستم را راجع داد به یک نفر دیگر و وقتی گفتیم که به او هم دادیم گفت به یک نفر دیگر و تا چند نفر این موضوع را ادامه داد و در نهایت گفت بگردید داخل شهر و کسی را پیدا کنید که مستحق‌تر از من است و آن ارزاق را از ما قبول نکرد؛ من با خودم می‌اندیشیدم که این مرد چقدر دارای روحیه گذشت و ایثار است که بعدها فکر می‌کنم شهید شد؛ این منش او آدم را یاد آن جمله شهید والا مقام، حاج قاسم می‌اندازد که برای شهید شدن باید شهید بود.

من و دوستانم و اکثر دانش‌آموزان که کلاس‌ها را برای مبارزات انقلابی پیش از پیروزی انقلاب به تعطیلی کشانده بودیم، بعد از پیروزی انقلاب در سال ۵۸ به مدارس برگشتیم و هم زمان با

که حالا به عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش هم در آمده بودم و در آخرین عملیات یعنی بیت المقدس هفت هم شرکت داشتم که از سوی سپاه محمد رسول الله (ص) اعزام شدم، دارای مسئولیت پشتیبانی و جزء ارکان گردان کمیل هم بودم، در آن زمان فرمانده آن گردان شهید مرتضی خان جانی بود.

در جریان آموزش ها کارهای طنز و شادی حتی برای لحظه های سخت داشتیم که هر کس سعی داشت روحیه جمع را بالا ببرد و یا اینکه کار سخت تر را انتخاب کند، به هر حال سنگر درست کردن و یا کارهایی که باید با بیل انجام می شد یک کار فیزیکی بود که مشتری های خاص داشت و من این اصطلاح را برای تعویض کاربر بیل ساخته بودم که «تک بیل انداز بعدی» چون رقابت برای گرفتن بیل بود هیچ کس بیل را به کسی نمی داد و می انداختیم زمین تا نفر بعدی خودش بردارد.

در خصوص عملیات بیت المقدس هفت و شبیه حضورتان در آن هم اگر خاطره ای دارید بفرمایید؟

آموزش های ما عمدتاً در غرب و برادر من هم هم زمان در منطقه شاخ شمران بود. عملیات ما آن طور که بعدها متوجه شدیم یک عملیات فریب بوده و قبل از آغاز یک مرخصی ظاهری به بچه ها داده شد تا ستون پنجم فریب بخورد و اتوبوس ها علی رغم اینکه ما فکر می کردیم عملیات در غرب است؛ مسیر خودشان را به سمت جنوب ادامه دادند. هدف اصلی عملیات انهدام تجهیزات و تحمیل تلفات به دشمن بود که عملیات اصلی در منطقه عمومی شلمچه صورت گرفت و ضرورت حضور ما برای پشتیبانی بود که آموزش های تکمیلی را هم دیده بودیم.

در کنار امر پشتیبانی ما گاهی کارهای امدادی و انتقال پیکر شهدا به عقب را نیز انجام می دادیم و چون در عمق خاک دشمن هم بودیم با موانعی روبه روی می شدیم که کار را سخت می کرد و سرو وضع من تقریباً در همه لحظه ها خونی بود. مجاورت با اجساد و همینطور آمیختگی با خون در آن گرمای جنوب گاهی باعث می شد تا ماه ها نتوانم غذا بخورم. یادم می آید یکبار که در داخل نفر بر مصدومین و پیکر شهدا را می بردم، کف نفربر تا ارتفاع دو سانت پُر از خون شده بود، لحظه به لحظه هم بعضی از مجروحین شهید می شدند و این اتفاق وقتی جلوی چشمم می افتد خیلی

رفتند و افقی برگشتند و احتمالاً سرنوشت ما هم همین خواهد بود. تابوت ها پُر بودند از اجساد شهدایی که بوی سوختگی بعضاً از پیکر آن ها بلند می شد. در یکی از تابوت ها را باز کردم. شهیدی را دیدم که اثری از مرگ در صورت او نبود و احساس کردم که هیچ جراحاتی ندارد؛ با خودم گفتم شاید خسته است و خوابیده! علی رغم بوی اجساد که در محیط پراکنده شده بود از پیکر این شهید که سربند سبزی را هم به پیشانی داشت رایحه خوشبویی به مشام می رسید.

اولین حضور ما همراه شد با عملیات رمضان که ما هم جزء نیروهای مردمی بودیم، من به عنوان نیروی مهارتی در مباحث نگهداری و تعمیر کار می کردم و در عقب خط بودیم؛ اما به شدت زیر شلیک توپخانه دشمن بودیم و با خودمان می گفتیم اگر اینجا چنین است پس خدا به داد خط مقدم برسد.

در طول سال تحصیلی بر می گشتم تهران و در سه ماه تابستان از طرف جهاد در قالب همان نیروی مهارتی به منطقه اعزام می شدیم. سال دوم چون صاحب تجربه شده بودم در قالب نیروی رزمی رفتم و آخرین مرحله ای که در جبهه حضور داشتم سال ۶۷ بود

۶۶

ما تکیه ای داشتیم که اولین
بار من حدود یکسال قبل
از پیروزی انقلاب از مسئول
هیئت شنیدم که گفت: رفتم
کلانتری و تعهد دادم. برای
من سوال بود که مگر برای
عزاداری امام حسین (ع) باید
تعهد هم داد!

۹۹



اولین حضور
ما همراه شد با
عملیات رمضان
که ما هم جزء
نیروهای مردمی
بودیم.

به سمت گردانی که دایی من هم آنجا بود. اولین کسی که دیدم او بود و با صحبت های او متوجه شدم که ای دل غافل! من ۲۴ ساعت بوده که خوابیده بودم و متوجه هم نشدم که دیشب در آمار شامگاه اسمم را در لیست شهدا رد کردند و سریع لیست شهدای تعاون هم به تهران گزارش شده.

برای بعضی از کارهای اداری هم که رفتم کسی چیزی به من نگفت؛ در واقع آنجا هم کسی خبر نداشت و فقط لیست شهدا بود که به تهران گزارش شده بود. به فاصله دو روز بعد، من برگشتم تهران و حدود ساعت ده بود که رسیدم خانه. خبر خاصی نبود و استقبال معمولی مثل همیشه صورت گرفت. استحمام و یک استراحت مختصر کردم و غروب راهی مسجد محل یعنی مسجد امام محمد تقی (ع) که بنیان گذار آن شهید فضل... محلاتی نماینده محترم امام در سپاه بود شدم. با خیال راحت و با شوق دیدن دوستان قدیم بر می داشتم و در ذهنم تک تک دوستان را مرور می کردم که رسیدم به نزدیک های مسجد. یکی از دوستان که از دور آمدنم را دید بلند داد زد «سلطانی» ولی قشنگ زبانش لکنت گرفته بود. با همان لکنت می گفت: سسسلطانی. همه به سمت او برگشتند؛ ولی هنوز تشخیص نمی دادند که من هستم و فکر می کردند که برادرم برگشته. همگی داشتند برای بردن خبر شهادت من به منزل ما آماده می شدند و در حال آماده ساختن حمله بودند که گفتند: شهید خودش آمد، نیازی نیست.

سخت و درداور بود؛ برای همین هنگام رسیدن به بیمارستان بارها پیش می آمد که با پرستارها و پزشک ها هم جهت رسیدگی سریع به وضع مجروحین مشاجره داشتم.

با توجه به اینکه گفتید عملیات بیت المقدس هفت آخرین عملیات دفاع مقدس و آخرین عملیاتی بود که شما در آن حضور داشتید این پایان بندی برای شما به چه شکل صورت گرفت؟
عملیات تمام شد و ما تخلیه شدیم به عقب. یعنی پادگان دو کوهه و حسینییه حاج همت. از یک گردان سه چهار نفر بیشتر باقی نمانده بودیم. من وضو گرفتم که نماز بخوانم و رفتم داخل حسینییه. همه کسانی که از خط برگشته بودند داخل حسینییه بودند. همه خسته و مجروح. من هم چند روز بود که حسرت خواب داشتم. نماز را که خواندم دراز کشیدم و با توجه به اینکه قریب به ۴۸ ساعت بود که نخوابیده بودم؛ نمی توانم بگویم که خوابیدم؛ بلکه بی هوش شدم. گویا در همین فاصله آمار شامگاه گرفته می شود و من چون داخل حسینییه خواب بودم و کسی هم با توجه به سر و وضعم که خیلی خونی بود توجه خاصی نکرده بود و داخل خط هم به همین شکل من رادیده بودند؛ بنابراین چند نفر در آمار شامگاه اعلام می کنند که من شهید شده ام. من بعد از بیدار شدن دیدم فضای حسینییه کاملاً تغییر کرده و متوجه نبودم که چقدر خوابیدم. از حسینییه خارج شدم و رفتم



نخستین فرودگاه



عرفان حیدری

و مرکز آموزش هم در آن راه اندازی شد. با گسترش فعالیت‌ها در این فرودگاه در آذرماه ۱۳۰۹ برای نخستین بار در تاریخ هواپیمایی ایران، یکی از افسران، به پست «صاحب منصب مسئول فرودگاه» با وظایف مشخص و مدون گمارده شد و در حکم او «کنترل کلیه امور فرودگاه قلعه مرغی، از لحاظ اجرای مقررات ایمنی پرواز تعیین خط حرکت، خط نشستن طیارات، تعیین سمت گردش پس از برخاستن و هنگام نشستن و گزارش تخلیفات پروازی» به عهده این افسر گذاشته شده بود این صاحب منصب مانند نگهبان به صورت هفتگی تعیین و ابلاغ می‌شد. بر مبنای شرح وظایف تعیین شده، اداره کلیه امور فرودگاه و برج مراقبت عملاً به عهده این فرمانده گذاشته شده بود.

آن روزها را می‌توان روزگار خوش قلعه مرغی دانست و هرچند دو فرودگاه دیگر به فاصله کمی در تهران کلنگ‌زنی شد اما جایگاه قلعه مرغی جایگاهی ویژه بود. روزگار شیرین قلعه مرغی اما زود به تلخی گروید. در شهریور ۱۳۲۰، سرتیپ احمد خسروانی، فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی بود و دفاع هوایی پایتخت بر عهده هنگ یکم هوایی در قلعه مرغی. فرماندهی هنگ، سرهنگ دوم محمد معینی و فرماندهی گردان یکم شکاری این هنگ سرگرد مصطفوی بودند. سرپیچی نیروها و به ویژه خلبانان این هنگ، از فرمان فرماندهان خود، و پیروی از سروان احمد وثیق و در ادامه پایداریشان در برابر یورش هواپیماهای شوروی و انگلیس، تا واپسین قطره بنزین و واپسین فشنگ، در آن تاریخ زبان زد است و باید در فرصتی مناسب به آن پرداخته شود.

قلعه مرغی پس از اشغال ایران به دست انگلیسی‌ها افتاد، تا از همه زیرساخت‌های آن فرودگاه منحصر به فرد و نوساز به نفع خود بهره‌برداری کنند. و حتی با بیرون رفتن متفقین از ایران هم دیگر هرگز آن جایگاه پیشین خود را در نیروی هوایی پیدا نکرد. چرا که اندکی پس از جنگ جهانی فرودگاه دوشان تپه در شرق تهران که پیشتر برای آزمون هواپیماهای ساخت کارخانه شهباز پایه‌ریزی شده بود، برای آموزش خلبانی در نظر گرفته شد و کمی پس از آن طرح گسترش فرودگاه مهرآباد در غرب تهران کلید خورد تا روز به روز از رونق قلعه مرغی کم شود.

پای هواپیما به ایران در پایان دوره قاجار باز شد و سایه این پرند ه‌های آهنین بال در جنگ جهانی نخست بر خاک ایران افتاد، با همه این‌ها تا نیمه سال ۱۳۰۱ خورشیدی در تهران پایتخت جایی رسمی برای نشست و برخاست هواپیما پیش‌بینی نشده بود و برای تک و توک پروازهای آن روزگار از زمین‌های هموار نزدیکی یافت آباد بهره‌برده می‌شد؛ خبری هم از برج مراقبت و راهنمایی هواپیماها نبود و خلبان‌ها با بهره‌گیری از توانایی و مهارت‌های فردی خود نشست و برخاست می‌کردند.

در تیرماه همان سال انگلیسی‌ها درخواست فرستادن دو هواپیما به ایران را کردند و دولت وقت دست به کار فراهم کردن زمینی هموار و مناسب برای فرود آن‌ها شد. با بررسی‌های انجام شده زمین کنونی قلعه مرغی در دهستان غار و جنوب غربی تهران آن روزگار برای این کار برگزیده شد.

زمین‌های منطقه قلعه مرغی که اینک در منطقه ۱۷ شهرداری قرار دارند، نزدیک به ۳۰۰ هکتار بود که حدود ۱۷ هکتار آن را برای ساخت فرودگاه برگزیده و بخشی از آن نیز برای ساخت مجموعه نظامی و پادگان کنار گذاشته شد. کار ساخت فرودگاه به نظمیّه یا شهربانی واگذار شد و آن‌ها با بهره‌گیری از زندانیان زمین فرودگاه را هموار و پرداخت کردند.

پس از فراهم شدن همه زیرساخت‌ها در مرداد ماه ۱۳۰۱ خورشیدی دو فروند هواپیمای انگلیسی از آسمان عراق به تهران آمدند و در این فرودگاه نشستند. اندکی پس از آن نیز در فرودگاه برج و آشیانه‌هایی هم ساخته شد و فرودگاه سر و شکلی گرفت. قلعه مرغی را می‌توان کلکسیون نخستین‌های هوانوردی در ایران داست. همانگونه که گفتیم قلعه مرغی نخستین فرودگاه پایتخت، همچنین نخستین میزبان رسمی هواپیماهای خارجی بود؛ سه سال پس از آن باز هم این قلعه مرغی بود که میزبان نخستین هواپیمای ایرانی با خلبانی ایرانی و دوره دیده در فرنگ بود و چرخ‌های هواپیمای سرهنگ احمد نخجوان به باند همین فرودگاه بوسه به زمین زد، نخستین پرواز داخلی از تهران به دماوند هم از این فرودگاه برخاست، همچنین نخستین پرواز خارجی از تهران به استانبول.

همانگونه که اشاره شد نخستین برج مراقبت و آشیانه هواپیماها



حال بسیاری از کارشناسان بر این باورند که با مدیریت بهتر می‌شد از این مجموعه به جای بوستان بهره‌بهتری گرفت و قلعه مرغی و سازه‌های چوبی آشیانه‌هایش، قلعه مرغی و باند تاریخی‌اش و از همه مهمتر قلعه مرغی و برج مراقبت دو طبقه ویژه‌اش بهترین جایگاه برای ساخت موزه تاریخ هوانوردی در تهران بوده است که با بی‌مهری‌های مدیران شهری، سازه‌های آن رها شده و روبه ویرانی می‌رود.

همه این‌ها در حالی است که امروزه در بسیاری از کشورها، میراث فرهنگی تنها ساختمان‌های بزرگ و باشکوه با معماری‌های آنجنانی نیستند. گاهی پیشینه تاریخی یک ساختمان یا فضا است که به آن هویت بخشیده و یا آن را ویژه می‌کند، مانند خانه فلان شاعر یا نویسنده یا جایگاه امضای فلان پیمان یا کافه‌ای که فلان رویداد تاریخی در آن رخ داده و چیزهایی از این دست. قلعه مرغی نیز همانگونه که اشاره رفت، خود کلکسیونی از نخستین‌ها را سرگذرانده، چنین است و با چنان پیشینه‌ای درخشان که گفتیم، جایی شده برای پیک نیک رفتن و هندوانه شکستن و چای نوشیدن.

هرچند همچنان پروازهای غیر نظامی بسیاری از باند قلعه مرغی انجام می‌شد اما در دهه چهل و پنجاه خورشیدی قلعه مرغی بخاطر باند کوتاه‌اش دیگر توان پذیرش جت‌های پیشرفته نیروی هوایی شاهنشاهی و جت‌های گول پیکر مسافربری را نداشت و هواپیماهای پیشرفته‌تر در پایگاه یکم شکاری مهرآباد لانه گرفتند و قلعه مرغی میزبان بالگردها و پرنده‌های سبک‌تر نیروی هوایی شد.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و در روزگار جنگ هم قلعه مرغی همچنان آشیانه و جایگاه نگهداری و تعمیر برخی از پرنده‌های ارتش بود. اما با گسترش شهر تهران به زمین‌های پیرامون آن و مشکلاتی که نشست و برخاست پرنده‌های آهنین بال برای مردم منطقه پدید می‌آورد، مانند دوشان تپه از طرح‌های پروازی کنار گذاشته شد.

سرانجام و بر پایه پیمانی میان نیروی هوایی ارتش و شهرداری تهران در سال ۱۳۸۹ پروژه ساخت بوستان بزرگ ولایت در زمین‌های فرودگاه اجرایی شد و در اردیبهشت ۱۳۹۰ فاز نخست این بوستان به بهره‌برداری رسمی رسید. با این



روایتی از حضور نیروهای مردمی در دفاع مقدس؛

دانش مشتت هادر جنگ

«روایت‌ها» به عنوان ارائه یا توصیف توالی وقایع در نظر گرفته می‌شوند، با این توضیح که نباید ساده‌انگارانه با آن برخورد کرد چون خطر فراگیر شدن و بی‌فایده بودن تعریف رانیز به دنبال خواهد داشت. دوران هشت ساله دفاع مقدس، به عنوان یک منظومه تربیتی، میراثی ارزشمند برای غنا بخشیدن و ترویج ارزش‌های انسانی است. به ویژه در هنگامه‌ای که فرهنگ ایرانی اسلامی، آماج حملات دشمن قرار گرفته است. در این میان روایتگری دفاع مقدس به عنوان یکی از جلوه‌های عملی جهاد تبیین، ظرفیتی منحصر به فرد برای حفظ و ترویج ارزش‌های دفاع مقدس و قدم برداشتن در کارزار جنگ پیچیده و شناختی است. موضوعی که همواره مورد تأکید رهبر معظم انقلاب قرار دارد. سردار «قاسم صادق» یکی از این روایتگران و از یادگاران دوران دفاع مقدس است که از ابتدای جنگ تحمیلی در جبهه‌ها حضور داشته است. قرار را در پارک شکوفه، نزدیک دروازه دولاپ در خیابان شهریور می‌گذارد. باید اعتراف کنم تا زمانی که سردار قاسم صادقی را از نزدیک ندیدم و سرگفت‌وگو با او باز نشد، دلیل انتخاب این محل برای انجام مصاحبه برآیم آشکار نشد. صحبت‌مان که گل انداخت، فهمیدم که در گوشه گوشه این پارک، خیابان‌ها و کوچه‌های اطرافش، خاطراتی جای خوش کرده که با دیدن آن، در ذهن سردار تداعی می‌شود. از سردار صادقی در مورد حال و هوای آن روزها می‌پرسم...



حسین جمشیدیان

نگرفته بود و تنها یک واحد کوچک در سپاه بود. این‌ها را می‌گویم چون آنچه در روایتگری حماسه‌آفرینی‌های دفاع مقدس مهم است، روایت درست است با همان جزئیاتی که اتفاق افتاده. به قول شهید خرازی؛ تاریخ را درشت ننویسیم، درست بنویسیم، مقام معظم رهبری هم بر این نکته تأکید دارند که هرآنچه رخ داده و واقع شده بیان شود.

برای ما بگویید چه انگیزه‌ای سبب شکل گرفتن این اعزام‌های دو هزار نفره شد؟

آقای هادی غفاری به همراه آیت‌الله صادق خلخالی، در ابتدای تجاوز عراق به خاک ایران در آبادان و خرمشهر بودند. شرایط آشفته آن مناطق، پیشروی سریع نیروهای عراق و ناکافی بودن نیروهای بومی برای دفاع که دیده بودند، به فکر ساماندهی نیروهای دفاع از جنس مردم افتادند. اصطلاحاً به فکر مردمی کردن دفاع افتادند که در ادبیات امروز به نبرد نامتقارن معروف است.

در مهر ۱۳۵۹، در یک سخنرانی آقای غفاری اعلام کردند که اهواز در حال سقوط است و من به مردم اهواز و آیت‌الله جزایری قول داده‌ام که ۲ هزار نفر بفرستیم و برای کمک به آن‌ها با خود ببرم. هرکسی که کارت پایان خدمت دارد می‌تواند برای نام‌نویسی به مسجد الهادی (ع) مراجعه کند. به جرأت می‌توانم بگویم که بیش از ۱۰ هزار نفر، تنها در چند روز متوالی نام‌نویسی کردند که در نهایت دو هزار نفر انتخاب شدند. برای اینکه بخشی از داوطلبان ریزش کنند، اعلام کردند که هرکسی باید رضایت‌نامه پدر و مادرش را هم به همراه داشته باشد.

رضایت‌نامه؟ مگر کارت پایان خدمت شرط جذب نبود؟

رضایت‌نامه در این مورد بود که فردی که داوطلب شده، عضو هیچ گروه، دسته یا فرقه سیاسی نیست و فقط نیروی داوطلب است که می‌خواهد برای دفاع از وطن اعزام شود. جالب اینکه بسیاری از جوانان علاوه بر رضایت پدر و مادر، رضایت‌نامه را از امام جماعت مسجد محل هم می‌گرفتند و جالب‌تر اینکه از هر قشری که فکر کنید، برای اعزام داوطلب شده بودند.

روزهای آغازین انقلاب، بنا به فرموده امام (ره)، چون دفترچه آماده به خدمت گرفته بودم به خدمت اعزام شدم. خدمت که تمام شد در قسمت پخش و توزیع یک روزنامه مشغول به کار شدم. با توجه به کار کردنم در روزنامه، اخبار، اطلاعات و تحلیل‌ها، زودتر از بقیه مطلع می‌شدم. به یاد دارم که غائله کردستان به اوج خود رسیده بود که زمره‌های حمله عراق به ایران شنیده می‌شد و از سوی کارشناسان مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گرفت.

تا در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، یک روز که شیفت استراحت بودم. بعد از نماز، در از مسجد محله، خارج می‌شدم که صدای غرش هواپیمایی به گوش رسید. با توجه به آموزش‌های سربازی، به سرعت خودم را به جوی آب رساندم و در آن پناه گرفتم. لحظاتی بعد صدای انفجار بلند شد. دیگر متوجه نشدیم که هواپیما مورد اصابت ضد هوایی قرار گرفته بود یا خودش در کوه‌های سمت افسریه سقوط کرد و سرنوشت خلبانش چه شد.

دم غروب بود که پیام امام خمینی (ره) از رادیو به این مضمون اعلام شد که «دزدی آمده سنگی انداخته و فرار کرده». از فردا صبح بود که شوری در میان مردم، به ویژه جوانان انقلابی به راه افتاد که این دزد که بوده، از کجا و چگونه آمده است؟ واقعیت امر این است که این جمله به جان دو گروه از مردم نشست. یکی بچه‌های انقلابی و گروه دوم، افرادی که در روایت‌های انقلاب، کمتر به آن پرداخته شده است و آن هم لوتی‌ها، داش‌ها و مشتی‌ها که آن‌ها به چه انگیزه‌ای حرکت کردند و به راه جبهه را در پیش گرفتند. بدون شک این کلام و نفّس قدسی امام (ره) بود که سبب شد، همان لوتی‌ها، داش‌ها و مشتی‌ها و شادوش سایر جوانان و مردم انقلابی برای دفاع از جان، مال، ناموس و خاک میهن پای کار بیایند. همین شور و حال سبب شد که اولین اعزام دو هزار نفری که در تهران حرکت آن آغاز شد، به همت هادی غفاری که خود جزو مبارزین و مجاهدین با سابقه قبل انقلاب بود، ساماندهی شد. البته آن زمان، جسته و گریخته نیروهای سپاه برای جبهه‌ها اعزام می‌شدند که البته بیشتر برای آموزش نیروها بود. چون بسیج به معنای امروزی آن شکل



تقسیم‌بندی نیروها چگونه بود؟

نیروها را به دسته‌های صد نفره تقسیم کردند و برای هر دسته یک نفر به عنوان سردسته گذاشتند. با اینکه کسی سردسته رانمی شناخت ولی چون امام فرمان جهاد داده بود همه گوش به فرمان و متحد بودند. گفتم که نیروهای داوطلب اعزامی از هر طیف و همه جور تیپ و ظاهری بودند. این را هم بگویم که اینگونه نبود که همه چیز برای افرادی که داوطلب شده بودند آماده باشد. چه بسیار افرادی که مستأجر بودند و خانواده را برای دفاع با مشکلات تنها گذاشتند در حالی که دل نگران خانواده هایشان بودند. بسیاری هم اصلاح‌حقوق بگیر نبودند که همسران و فرزندشان در نبودشان پولی برای خرج کردن داشته باشند. افرادی هم بودند که وقتی رفتند جبهه، حقوقشان از محل کارشان قطع یا کم شد و خانواده ها دچار مشکل شدند. ولی همه به عشق امام خمینی (ره) و با هدف دفاع با تمام این مشکلات پای کار جهاد آمدند.

اولین راهپیمایی اعزامی که در تهران برگزار شد هم ما بودیم. از مسجد الهادی (ع)، خیابان تهران نو، در گروه‌های ۱۰۰ نفره، با شعار «نماز جمعه کریلا، امامت روح خدا» راهپیمایی اعزام برگزار شد. واقعیت من اکنون که موج میلیونی پیاده روی اربعین را می‌بینم، تحقق آن شعار برایم تداعی می‌شود. در حقیقت آنچه که امروز می‌بینیم امتداد آن شعارهایی بود که از شعور انقلابی مردم سرچشمه می‌گرفت.

از واکنش مردم به این راهپیمایی برایمان بگویید.
استقبال خانواده‌ها که برای بدرقه عزیزانشان آمده بودند، صحنه‌های زیبایی را خلق کرده بود. همین امر، برای کسانی که داوطلبان جهاد شده بودند، چنان شورانگیز بود که بسیاری تحت تأثیر همین شور و شوق با ما عزم دفاع کردند. سوار اتوبوس‌های دو طبقه شدیم و به سمت میدان راه آهن حرکت کردیم. شاید برایتان جالب باشد که بسیاری از داوطلبان،

قطار که به پادگان دوکوهه رسید، اولین نشانه‌های جنگ را دیدیم؛ قطاری حامل مهمات که توسط عراقی‌ها منفجر شده بود. این صحنه‌ها برای همه جدید و غریب بود.

اعزام این ۲ هزار نفر چه بازتابی داشت؟

به جرأت می‌توانم بگویم این حرکت عظیم نیروهای مردمی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها به‌ویژه رسانه‌های خارجی داشت. این اقدام رعب و وحشت عجیبی به جان بعضی‌ها انداخت.

سرنوشت این افراد بعد از رسیدن به اهواز چگونه رقم خورد؟

از دسته ۱۰۰ نفری ما خیلی‌ها راه خودشان را گرفتند تا خودشان را به خط مقدم نبرد برسانند. بعضی هم جدا شدند و برگشتند. نهایتاً ۷۰ نفر ماندیم که به ما ۶۰ تفنگ ام-۱۰ دادند و برای هر تفنگ فقط ۵ فشنگ! این وضعیت مادر ابتدای جنگ بود. یعنی قرار بود با سلاحی که در جنگ جهانی دوم استفاده شده بود در مقابل یک ارتش تائب‌ن دندان مسلح بجنگیم. مانند تانک در برابر چوبی دستی! دفاع با دست خالی یعنی این. نیروهای ارتش امکاناتی داشتند ولی جابه‌جایی بدون برنامه نیروهای ارتش در دولت موقت باعث شده بود، نیروی متخصص برای بهره‌گیری از این امکانات و تجهیزات در اختیار نیروها نباشد. زمانی که ما به سمت اهواز حرکت کردیم با صحنه‌های غریبی مواجه شدیم. سیل جمعیتی که در حال مهاجرت و خروج از شهر بودند. ماشین‌ها و کامیون‌هایی پُر از مردمی که هرچه از وسایل زندگی‌شان که می‌توانستند بر دوش گرفته بودند و در حال ترک شهر اهواز بودند.

آمدیم به سمت آبادان حرکت کنیم که خبر دادند جاده اهواز به آبادان در تیررس دشمن است. مجبور شدیم به سمت ماهشهر رفتیم و از ماهشهر با هلی‌کوپتر در داخل نخلستان‌های منطقه چوئیده در ۳۰ کیلومتری آبادان نیروها تخلیه شدند. پیاده شدن از هلی‌کوپتر هم برای خودش داستانی بود. اول اینکه به علت احتمال هدف قرار گرفتن، هلی‌کوپتر در ارتفاع بسیار پایین حرکت می‌کرد. دوم، به ما اعلام شد هلی‌کوپتر فرصتی برای فرود ندارد و باید به سرعت منطقه را ترک کنند. برای همین باید به سرعت پایین می‌پریدیم.

پیراهن‌های مشکی خودشان را همراه آورده بودند. چون دو ماه بعد محرم بود. یعنی مادر آن بحبوحه نیز به عشق و یاد سیدالشهدا (ع) بودیم.

به میدان راه آهن که رسیدیم من اولین جلوۀ ایثار را دیدم. به یاد دارم رزمندگان‌ها که از کنار بساط میوه‌فروشان دوره‌گرد رد می‌شدند برخی به میوه‌ها نگاه می‌کردند. در همین حال مردی جا افتاده این صحنه را که دید، همه میوه‌ها را یکجا خرید و به رزمندگان‌ها پیشکش کرد. شاید این اولین جلوۀ کمک‌های مردمی به نیروهای مردمی باشد که برای دفاع عازم جبهه می‌شدند.

دسته‌بندی افراد در قطار نیز در نوع خود جالب توجه بود. هرکسی از ظن خود بار هم قطاران خود شده بود. بیشتر، افرادی مثل خودشان را پیدا می‌کردند و در کوبه‌ها جا می‌گرفتند. بعضی کوبه‌ها حتی ۱۰ تا ۱۵ نفر داوطلب را در خود جاداده بود. اکثر رزمندگان‌ها تا صبح خود را با خاطره‌گویی سرگرم کردند. برخی هم نماز شب می‌خواندند. این را گفتم که یادآوری کنم از هر قشری برای دفاع داوطلب شده بود.

۶۶

به جرأت می‌توانم بگویم این حرکت عظیم نیروهای مردمی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها به‌ویژه رسانه‌های خارجی داشت. این اقدام رعب و وحشت عجیبی به جان بعضی‌ها انداخت.

۹۹



شهید چمران
و شهید سید
مجتبی هاشمی، از
فرماندهانی که
در ابتدای جنگ
نیروهای مردمی
را سازماندهی
می کردند



وارد شهر که شدید به سمت سپاه رفتیم. کسی ما را تحویل نگرفت. رفتیم ارتش، کسی ما را تحویل نگرفت. در ژاندارمری و جهاد سازندگی هم وضعیت مشابه بود. علت هم این بود که می گفتند امکانات، اعم از غذا، لباس، مهمات و ... نداریم.

یعنی برگشتید؟

نه. نشانی گروهی را به ما به نام فدائیان اسلام دادند. فرمانده گروه، شهید سید مجتبی هاشمی بود. همان شهیدی که تصویرش بر دیوار بزرگ مجاور پارک شهر نقش بسته و حتماً آن را دیده اید. به ما گفتند که گروه فدائیان اسلام در محلی به نام هتل کاروانسرا مستقر هستند. ماکه حدود ۸۰-۷۰ نفر بودیم، یک شب را در یک مدرسه سر کردیم و فردای همان روز به سمت این هتل کاروانسرا حرکت کردیم. در بدو ورود مورد استقبال گرم شهید سید مجتبی هاشمی قرار گرفتیم. او شرایط را برای ما تشریح کرد و گفت هرچه ما داریم شما هم در آن شریک خواهید بود. در آن زمان کمک های مردمی از لباس گرفته تا انواع مواد خوراکی، توسط خود مردم و خیرین برای ما از طریق جاده ماهشهر ارسال می شد.

از واکنش مردم محلی در مواجهه با رزمندگان برایمان بگویید. اتفاقاً در همان نخلستان های چوئیده که از هلی کوپتر پائین پریدیم با مردم محلی روبه رو شدیم. پیرمردی دشداشه پوش که کودکی در کنارش بود اولین افرادی بودند که با آن ها مواجه شدیم. واقعیتش با مشاهده این مرد عرب، ترس تمام وجودم را فرا گرفت. فکر کردیم عراقی ها هستند که تا اینجا آمده اند. از آن طرف، مرد عرب ما را که دید، به عربی فریاد زد بیا بید. پیش رفتیم با چای از ما پذیرایی کرد.

منتظر ماندیم تا ماشین برسد، سوار شدیم به سمت آبادان حرکت کردیم، در آنجا هم شاهد صحنه های غریبی بودیم، یکی با گاری، یکی با فرغون و یکی با پای پیاده، هرچی در توان داشتند از خانه و زندگی بردوش کشیده و از شهر خارج می شد. آن زمان هنوز خرمشهر سقوط نکرده بود. دیدن درماندگی و آوارگی مردم، انگیزه جنگیدن با دشمن را برای ما تقویت می کرد. وارد شهر آبادان که شدید، شهر کاملاً پر بود از دود ناشی از سوختن ذخایر نفتی پالایشگاه های نفت آبادان. این تاسیسات که همان اوایل جنگ بمباران شده بود تا مدت ها می سوخت.



سردار! چقدر طول کشید تا این جمع، منسجم و نظام مند شوند؟

اجازه بدهید ابتدا به این نکته اشاره کنم که یکی از دلایل سقوط خرمشهر، مهمتر از بحث کمبود امکانات، عدم وجود فرماندهی متمرکز بود چرا که ژاندارمری کار خود را می کرد، سپاه کار خود را می کرد، این شرایط در مورد تکاوران، نیروهای شهربانی و حتی نیروهای داوطلب مردمی هم مشابه بود. چون وقتی مدیریت واحد و متمرکز نباشد، اطلاعات منسجم در اختیار نیروها نخواهد بود و احتمال شکست بالاست. البته باید بگویم در همین شرایط هم ۳۴ روز نیروها از خرمشهر جانانه دفاع کردند. دفاعی که نهایت امکاناتشان توپ ۱۰۶ بود، آن هم در برابر چند گردان منظم دشمن. کمبود امکانات سبب شد تا رزمندگان برای مقابله با دشمن، دست به ابتکاراتی بزنند تا سرعت پیش روی دشمن را کند و در موارد متوقف کنند. ابتکاراتی که اگر امروز آن را بیان کنید، ممکن است بسیاری آن را غیرممکن بدانند و باور نکنند. ولی همه این ها در صحنه های دوران دفاع مقدس اتفاق افتاد.

دشمن بعد از اشغال خرمشهر چه اهدافی را دنبال می کرد؟

دشمن تصمیم داشت پس از اشغال خرمشهر با عبور از رودخانه کارون، جاده آبادان به اهواز را اشغال کند، جاده آبادان - ماهشهر را بگیرد، بعد با اشغال رودخانه بهمنشیر، نیروهایش را به رودخانه اروند برساند و یک محاصره ۳۶۰ درجه را رقم بزند. در این مسیر رودخانه کارون را رد کرده بود، جاده آبادان به اهواز را گرفته بود، جاده آبادان به ماهشهر را هم اشغال کرده بود روی رودخانه بهمنشیر هم پل زده بود و فقط مانده بود رودخانه اروند. دشمن از رودخانه بهمنشیر که عبور کرد، مرتکب قتل، غارت و جنایت بسیاری در قبال غیرنظامیان شد. دلیل هم این بود که به علت نبود وسایل ارتباطی، مردم عادی، اطلاعی از شرایط شهرها و جاده ها نداشتند. همین امر سبب شد تا بسیاری از مردم غیرنظامی در هنگام سفر از شهری به شهر دیگر، در جاده ها اسیر نیروهای عراقی شوند. بعضی ها در این مسیر مرتکب جنایت های فراوانی شده بودند.

همزمان زمزمه سقوط خرمشهر به گوش می رسید ما به سمت خرمشهر حرکت کردیم. اما تا قبل از آنکه به زیر پل برسیم و برای دفاع از خرمشهر بردیم، این شهر سقوط کرد. با وجود سقوط خرمشهر، اشتیاق دفاع، حتی در میان بانوان بیشتر شده بود. تصاویر خاهرانی که لباس نظامی به تن کرده و سلاح به دست برای دفاع آمده بودند، جلوه هایی از غیرت و مجاهدت در اقصای مختلف را به نمایش گذاشته بودند. بانوان نقش مهمی ایفا کردند. هم در امور نظامی هم امداد و پشتیبانی. برای نمونه پیرزنی در هتل کاروانسرا بود که برای کمک، لباس های رزمندگان را می شست و مادرانه محبت می کرد. خیلی ها از جمله خود من او را مانند مادر خودمان دوست داشتیم. در این هتل کاروانسرا هم صحنه های جالبی را می شد دید. رزمندگانی که با شلوار لی، مدل های موی مُد روز آن زمان، از عملیات برگشته و اسلحه زیر سر، کنار باغچه از خستگی خوابشان برده بودند.



زنده‌ها به مرتضی قربانی و نبی رودکی اشاره کنم. محسن رضایی و سردار رشید هم که نیازی به تعریف ندارند. البته فرماندهی که از برخی لحاظ بر شهید سید مجتبی هاشمی برتر می‌دانم شهید دکتر مصطفی چمران بود.

مهمترین دستاور جنگ از نظر شما چیست؟

به نظر من مهمترین دستاورد جنگ، خودباوری بود. اینکه بادست خالی چگونه از تهدید فرصت بسازیم. معتقدم توانمندی امروز دفاعی ما حاصل همان خودباوری است. دوم شکل‌گیری مفهومی به نام دفاع مقدس است. چرا این جنگ را دفاع مقدس می‌گوییم. چون همه ارکان آن مقدس بود. حتی خاکریزها، خط‌ها و اسامی رمز عملیات‌ها هم نام مقدس داشت. همین امر سبب شد تا آرام آرام جنگ به دانشگاه انسان‌سازی تبدیل شود. شاه‌رخ زرغام نمونه بارز این افراد بود. فردی لوتی، داش مشت‌ی که باقمه و دشنه به جبهه آمد ولی با شهادت رستگار شد.

از نقش مردم محلی و بومی در دفاع از آبادان بگویید. نقش مردم بسیار حائز اهمیت بود. جا دارد اینجا، یادی کنم از دریاقلی سورانی که از بومیان بود. فیلم «شب واقعه» براساس زندگی همین شخص ساخته شده است. بعد از عبور ارتش بعث از بهمنشیر، دریاقلی سورانی، متوجه تحرکات دشمن در میان نخلستان‌ها شده بود. او اوراقچی ماشین بود. به محض مشاهده تحرکات دشمن، خود را به شهر رسانده و خبر داده بود ولی کسی حرفش را باور نکرده بود. تا اینکه به هتل کاروانسرا آمد. من خودم شاهد ماجرا بودم. شهید سید مجتبی هاشمی حرفش را باور کرد و با او رفت تا ببیند چه خبر است.

همین اقدام دریاقلی سورانی و دفاع جانانه در برابر بعثی‌ها، حماسه کوی ذوالفقاریه را در ۹ آبان ۱۳۵۹ رقم زد. به جرأت می‌توانم بگویم اگر دشمن ۵ کیلومتر دیگر می‌آمد، آبادان سقوط می‌کرد و خدای داند چه اتفاقی می‌افتاد. آنچه سبب انگیزه مضاعف رزمندگان برای دفاع از آبادان شد، جمله حضرت امام (ره) به آیت‌الله جمی بود. ماجرا این بود که آیت‌الله جمی به عنوان امام جمعه آبادان در آن زمان از امام کسب تکلیف کردند که شهر در حال سقوط است، چه کنیم، بمانیم یا عقب‌نشینی کنیم که امام گفته بودند که «آبادان سقوط نخواهد کرد».

از فرماندهان شاخص اوایل جنگ چه کسانی را از نزدیک می‌شناختید؟

یکی از فرماندهان شاخص که من همیشه از او به عنوان فرمانده فرماندهان یاد می‌کنم، شهید سید مجتبی هاشمی است. چرا که قبل از آنکه همت همت شود و خرازی خرازی و... او بود که با شخصیت کاریزماتیک خودش نزدیک به هزار نفر را سازماندهی کرد. فرماندهی با ویژگی‌هایی ممتاز و بی‌بدیل. فردی از کف جامعه، مومن و انقلابی که با اخلاق و مرام و منش خود، نیروهای را که در اوایل جنگ از هر قشر و گروهی بودند در کنار هم جمع و آن‌ها را سازماندهی و فرماندهی کرد. او راهبردی را برای جذب نیروها داشت که مقام معظم رهبری همواره بر آن تاکید دارند. جذب حداکثری و دفع حداقلی. از سایر فرماندهان شاخص هم می‌توانم به شهید همت، جهان‌آرا، خرازی، احمد کاظمی و قاسم سلیمانی و از میان

”



عملیات خیبر / اسفند ۱۳۶۲ / عکس از شریفی

عکس جنگ

“



یادمان



یادمانی در الجزائر؛

مقام شهید



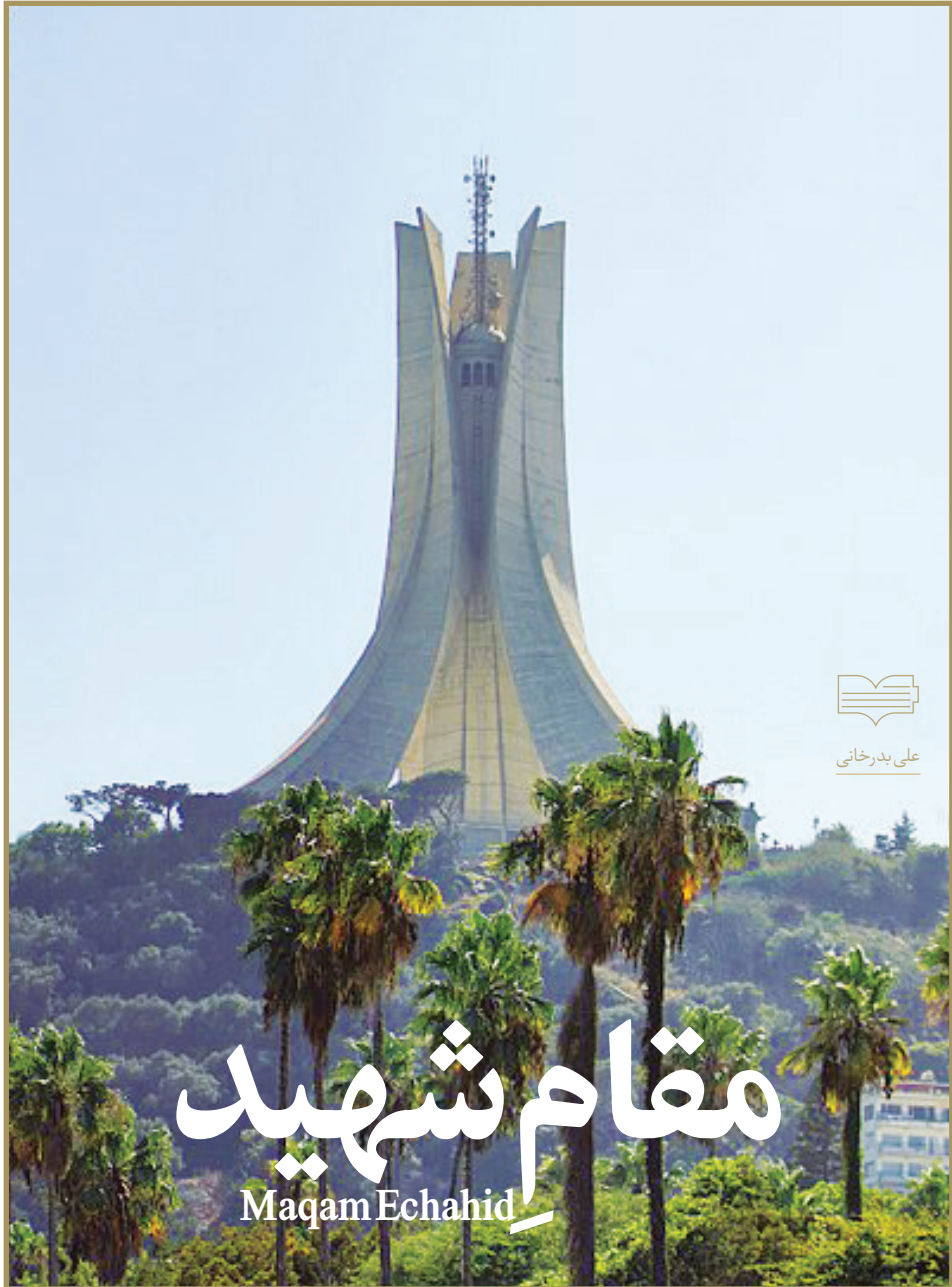
دنیای جدید، رسانه‌های نو؛

چرا اکنون بیش از هر زمان دیگری به موزه‌ها نیاز داریم؟



گم شده‌ای در اتوبوس‌های جنوب؛

باید رفت...



علی بدرخانی

مقام شهید

Maqam Echahid

محل مهمی برای کنترل فعالیت‌های کشاورزی و نظارت بر فعالیت‌های دریانوردی و سواحل شهر الجزیره به حساب می‌آمد. الحما صحنه چندین نبرد تاریخی، از جمله پاسخ به حمله نیروهای چارلز پنجم (Charles V) در زمان جنگ‌های صلیبی و شکست آن‌ها در سال ۱۵۴۱ میلادی، بود. در دوران قیام سراسری علیه اشغالگران فرانسوی نیز اعضای کمیته ۲۲ نفری انقلابیون الجزایری در الحما، نشست و دیدارهایی داشتند و البته الجزایری‌های زیادی نیز توسط فرانسوی‌ها در این مکان شکنجه و کشته شدند.

معماری یادمان مقام شهید الهام گرفته از برج آزادی در ایران می‌باشد و ساخت و طراحی این بنای ملی و ماندگار توسط شرکت لاوالین به عنوان یک شاهکار فناوری و مهندسی با ترکیبی از هنر معماری و محیط طبیعی مشجر، به جاذبه‌های توریستی پایتخت الجزایر افزوده است به گونه‌ای که اکنون پربازدیدترین جاذبه گردشگری شهر و مکانی محبوب برای جمع شدن خانواده‌ها در بعدازظهرهای جمعه و شنبه به شمار می‌آید. اشراف آن به نواحی مختلف شهر منظره‌ای چشمگیر و پانورامایی در خلیج الجزیره خلق نموده و ضمن ترسیم هویت یک ملت قوی در نظر بازدیدکنندگان، یک مرجع زیبایی‌شناختی و هنری می‌باشد. دقیقاً در زیر سازه یادمان یکی دیگر از نقاط دیدنی مهم الجزایر قرار دارد که به نام موزه ملی المجاهد شناخته می‌شود و از طریق راهروهای اطراف یادمان قابل دسترس است. این موزه علاوه بر نمایش اسناد و آثار دوران قیام مردمی علیه استعمارگران شامل تالار افتخار، سالن سخنرانی و آمفی تئاتر، کتابخانه و استودیو سمعی و بصری و سالن عکاسی می‌باشد. میدان روباز مقابل یادمان با هدف برگزاری کنسرت‌ها، رویدادها و نمایشگاه‌های موقت، نیز در جذب سالانه حدود دو میلیون نفر بازدیدکننده و گردشگر از این مکان بی‌تأثیر نیست.

بازدیدکنندگان می‌توانند پس از دیدن یادمان و استفاده از فضای سرسبز اطراف آن وارد موزه مجاهد شوند. آشنایی با برخی از سلاح‌های مجاهدان انقلاب و شیوه‌های تلاش انقلابیون برای تهیه سلاح، شخصیت‌های مهم تاریخی، شیوه‌های استعمارگران برای از بین بردن انقلاب، ساخت

بسیاری از کشورها مانند احساسات، هویت ملی و افتخارات خود را نسبت به گذشته و آرزوهای خود را نسبت به آینده از طریق احداث بناهای ملی و یادمان‌ها ابراز کنند. این بناها میراث‌های فرهنگی هستند که توسط هنرمندان و معماران با هدف بازنمایی نمادین قهرمانان ملی طراحی و ساخته می‌شوند. پروژه ساخت یک بنای یادبود به یاد کشته شدگان جنگ استقلال الجزایر از فرانسه زابیده فکر رئیس جمهور هواری بومدین بود. از مکان بایی تا ساخت چنین بنایی ۲۳۲ روز زمان نیاز داشت و شرکت کانادایی لاوالین (lavalin company) مسئولیت مطالعات و ساخت آن را بر عهده گرفت؛ شرکتی که در اواسط دهه ۱۹۸۰، بزرگترین شرکت مهندسی عمران و ساخت و ساز در مونترال با ۵۷۰۰ کارمند بود. چندین معمار و هنرمند الجزایری مانند بشیر یلز (Bachir Yelles)، خوشنویس عبدالحمید اسکندر (Abdelhamid Skander) و مجسمه ساز لهستانی ماریان کونیچنی (Marian Konieczny) در این کار حضور داشتند. بشیر یلز نقاش معروف الجزایری مدیریت مدرسه ملی هنرهای زیبا در الجزیره پایتخت این کشور را به عهده داشت و یکی از بنیانگذاران اتحادیه ملی هنرهای تجسمی بعد از استقلال الجزایر به شمار می‌رفت. ماریان کونیچنی نیز سیاستمدار لهستانی، مجسمه ساز، استاد و رئیس دانشکده مجسمه سازی آکادمی هنرهای زیبا در کراکوف بود. وی در سال ۲۰۰۰، از رئیس جمهوری لهستان بالاترین نشان ملی به نام پولونیا رستیورا دریافت کرد و در سال ۲۰۰۹، مفتخر به دریافت مدال طلای شایستگی فرهنگی با عنوان گلوریا آرتیس شد.

در ۵ ژوئیه ۱۹۸۲ به مناسبت بیستمین سالگرد استقلال الجزایر روی بلندی‌های باغ الحما (Hamma) با بیش از ۱۰ هزار گونه گیاهی و مشرف به شهر الجزیره یادمانی بنا شد که نماد فدکاری‌های شهروندان و ملت الجزایر در تلاش برای آزادی از بند استعمار می‌باشد. با آنکه هواری بومدین، رئیس جمهور وقت الجزایر، مصمم بود تا یادمان در شهر باتنا (Batna) بنا شود اما انتخاب ارتفاعات حماد پایتخت برای احداث یادمان مقام شهید و موزه المجاهد اصلاً تصادفی نبود؛ چراکه این منطقه در گذشته و استیلای حکومت عثمانی



بتن ریزی آن بود که باید به صورت عمودی انجام می شد و با افزایش ارتفاع سازه، انحنا و اضافه شدن برخی المان های دیگر در هر مرحله از کار، این موضوع کمی پیچیده تر می شد. اما در نهایت بتن ریزی عمودی با موفقیت پایان یافت. طبق فرآیند ساخت، این سه برگ بتنی در ارتفاع ۴۷ متری به هم می رسند و گنبدی به شکل استوانه با قطر ۱۰ متر (۳۳ فوت) و ارتفاع ۸ متر (۲۵ فوت) به سبک و معماری اسلامی در این بخش از سازه مقام شهید طراحی و ساخته شده است که به طور ملموسی به جایگاه مسجد، مذهب و یکتا پرستی مردم الجزایر اشاره دارد. ۳ مجسمه بزرگ برنزی در پای هر برگ نخل قرار داده شده اند که هر یک لباس، یونیفرم و سلاح بخصوص خود را در دست دارند. سیمای این سه اثر، تصویری روشن از نیروهای بسیج مردمی، جبهه نهضت آزادی بخش و ارتش ملی الجزایر را به بازدیدکنندگان ارائه می کند.

در وسط فضای مدور بین این سه برگ نخل و درست زیر گنبد سازه، سکویی برای دعا و ادای احترام به مقام شهدا اختصاص دارد و در مناسبت ها و یا بازدیدهای رسمی هیئت های دیپلماتیک، رؤسای جمهوری سایر کشورها و نمایندگان ملل

اردوگاه های اسرا و همچنین مشاهده گالری تصاویر و آثار آن دوران مهمترین بخش این موزه می باشند. هر بازدیدکننده می تواند در چارچوب کارگاه های هنرهای تجسمی و هنرهای نمایشی و همچنین فعالیت های آموزشی به مدت یک ساعت و نیم در روز شرکت نماید و از فعالیت های جنبی بهرمنند گردد.

معماری سازه

نخل سمبل ملل سرزمین های اسلامی در خاورمیانه می باشد. بخش مهمی از صنعت کشاورزی و تامین معیشت، آیین ها و رسوم فرهنگی و مذهبی این ملل به نخل و نخلستان ها، وابسته اند. تقدس و جایگاه خاص نخل در عقاید اسلامی، در فرهنگ مردم مدیترانه و حتی قرآن از آن نماد زندگی، برکت، مقاومت، صلح و جاودانگی ساخته است. بر اساس مدلی که مؤسسه هنرهای زیبای الجزایر توسط بشیر یلز ارائه داد، پروژه یادمان به صورت سه برگ نخل که هر کدام ۹۷ متر طول دارند؛ در مساحتی بالغ بر یک هکتار قرار گرفته است و ارتفاع بالاترین نقطه این سه برگ منحنی شکل از سطح زمین ۹۲ متر می باشد. مهمترین مشکل شرکت لاولین در ساخت این سازه،



نصب پروژکتورهای OMNIBlast بر روی تیرهای ۶ متری و در فاصله ۱۰ متری از بنای یادبود، یکنواختی رنگ در نمای بتنی و کاهش درخشش خیره کننده برای بازدیدکنندگان را به همراه داشت و نورافکن های SCULPflood و Poss در داخل بنا نصب شدند تا گنبد و نمای داخلی را به طور یکنواخت روشن نمایند. همه پروژکتورها نیز با یک پروتکل استاندارد (DMX protocole) و از طریق یک کنترلر (controleur Pharos) مدیریت می شوند تا به راحتی نور و روشنایی را برای موقعیت های خاص تطبیق دهند. کنترل کننده روشنایی Pharos با جدول های زمانی قابل کنترل این امکان را می دهد تا جلوه های نورپردازی از پیش برنامه ریزی شده به شکلی پویا و دقیق، کاملاً قابل تنظیم تطبیق پذیر و یکپارچه باشند و می توان با استفاده از وب سرور داخلی، آن از هر جایی مدیریت کرد.

منابع:

<https://www.alluringworld.com>
<https://guide.en-vols.com>
<https://elwatan-dz.com>
<https://fr.schreder.com>

مختلف با اهداء گل و بزرگداشت حدود یک و نیم میلیون شهید مقاومت مردمی در کانون توجه قرار می گیرد.

نورپردازی

در سال ۲۰۱۷، مسئولین سازه یادمان تصمیم گرفتند یک سیستم روشنایی هوشمند برای سازه یادمان سفارش دهند تا علاوه بر نورپردازی مناسب برای هر بخش از سازه، کاهش هزینه های مصرف انرژی و کاهش استهلاک تجهیزات، راه حلی مناسب برای نورپردازی این بنای عظیم به شیوه ای یکنواخت و هماهنگ با چارچوب معماری آن باشد. گنجاندن این تاسیسات الکتریکی هوشمند، باید پایدار و با در نظر گرفتن الزامات اقتصادی می بود. در این مسیر شرکت نورپردازی شرדר (Schreder) با ترکیب پروژکتورها و نورافکن های SCULPflood، OMNIBlast و Poss در به حداقل رساندن مصرف انرژی و جلوگیری از انتشار نور کنترل نشده و نور موضعی موفق بود و شیوه خود را به مدیران یادمان عرضه کرد. این شرکت برای پیشنهاد پروژه خود و اقناع مسئولان، با شبیه سازی کامپیوتری و آزمایش عملی آن در محل یادمان، نظرات مساعد را به خود جلب نمود.



چرا اکنون بیش از هر زمان دیگری به موزه‌ها نیاز داریم؟



ترجمه: مجتبی عبادی فتح

نویسنده: Rebecca Carlsson

منبع: museumnext.com

در شرایط نامشخص و ناپایدار امروزی، موزه‌ها می‌توانند همچون لنگری در میان طوفان عمل کنند. برای کسانی که چندان به دنیای موزه‌ها علاقه ندارند، این مؤسسات صرفاً مکان‌هایی هستند که اشیاء فراموش شده در آخرین سال‌های زندگی خود به آنجا منتقل می‌شوند. اما با این وجود، دلایل محکمی وجود دارد که نشان می‌دهند امروز موزه‌ها بیش از همیشه مهم هستند؛ از پرداختن به مسائل اجتماعی گرفته تا تغییر نگاه ما به آینده، موزه‌ها قدرت بازتاب و شکل دادن به جامعه را دارند. در اینجا پنج دلیل بیان می‌شود که چرا ما اکنون بیش از هر زمان دیگری به موزه نیاز داریم.

موزه‌ها جوامع را گرد هم می‌آورند

موزه‌ها قدرت ایجاد وحدت در تمام سطوح اجتماعی، سیاسی و محلی را دارند. موزه‌های محلی می‌توانند با برگرداندن یک میراث جمعی، حس تعلق اجتماعی و مکانی را القاء کنند و مسیری فوق العاده برای آشنایی با تاریخ یک منطقه خاص ارائه دهند. از آنجایی که فناوری و دیجیتالی شدن ما را بیشتر و بیشتر جهانی می‌کند، موسساتی مانند موزه‌ها یادآور دستاوردها و اکتشافاتی هستند که جوامع را به هم نزدیک تر می‌کند. موزه‌ها همچنین می‌توانند مردم را از طریق رویدادهای عمومی، کارگاه‌ها و سخنرانی‌ها گرد هم بیاورند. برای مثال، موزه بریتانیا با سازمان‌های اجتماعی و مؤسسات خیریه برای تحقیق و یافتن پاسخ برای چالش‌های گوناگون همکاری می‌کند. از جمله پروژه‌های گذشته آن‌ها همکاری با مدارس، انجمن‌های جوانان و جامعه محلی LGBTQIA+ بوده است. در همین حال، برخی از موزه‌ها مانند موزه فرهنگ خیابانی در دالاس، نمایشگاه‌هایی را برای حمایت از افراد آسیب‌پذیر محلی ایجاد کردند. موزه فرهنگ خیابانی اخیراً پروژه‌ای را راه‌اندازی کرده است تا مردم را در گفت‌وگو با افرادی که بی خانمانی را تجربه کرده‌اند، به چالش کشیده و آگاهیشان را پیرامون این پدیده افزایش دهد.

موزه‌ها به ما کمک می‌کنند تا از گذشته درس بگیریم

پیش از هر چیز، موزه‌ها و گالری‌ها به ما بینشی از تاریخ بشریت ارائه می‌دهند. درس‌هایی که می‌توانیم از رویدادها و تراژدی‌های گذشته بیاموزیم بسیار ذی قیمت هستند. این امر به ویژه در مواقع ناآرامی‌ها صادق است. امروز، نادیده گرفتن تنش‌های فزاینده بین ملت‌ها، احزاب سیاسی و گروه‌های فرهنگی مختلف غیرممکن است. اما عجیب اینکه در چنین شرایطی، به جای یافتن گفتمان‌های مشترک برای کاهش تنش‌ها، مسائل طبقاتی، نژادی، جنسیتی و محیط‌زیستی نیز بیش از پیش برجسته می‌شوند. برای کمک به عموم مردم در جهت برقراری مجدد این گفتمان مشترک و آموزش "ساختن پل" به جای "کشیدن دیوار"، موزه‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند؛ چه از طریق تمرینات فکری و آموزشهای غیررسمی و چه صرفاً از طریق بازنمایی اشتباهات گذشته به عنوان شاهدهی بر این امر که تکرار چنین رفتاری بار دیگر ما را به کجا خواهد برد. در مواجهه با نفرت و نادانی، دانش و درک بهترین سلاح است و این چیزی است که نهاد موزه قدرت نمایش آن را دارد.

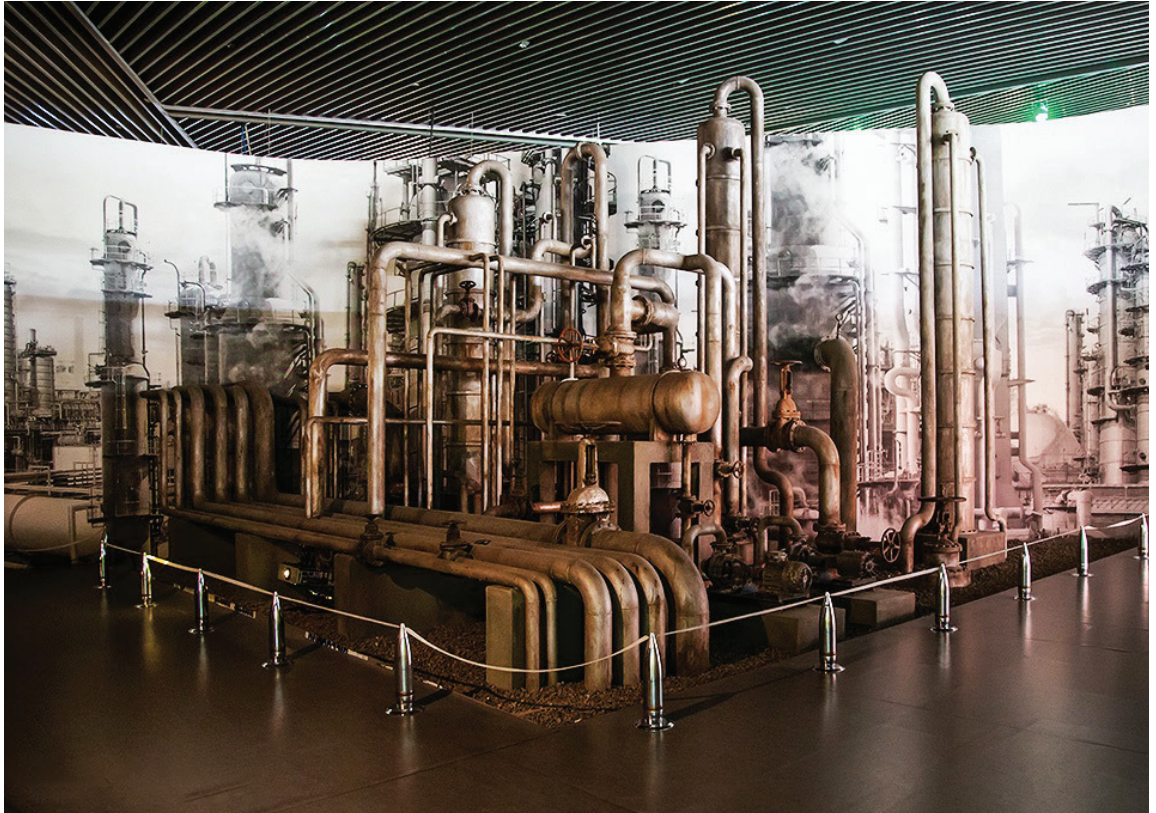
موزه ها کانون هایی برای دیجیتالی سازی، نوآوری و تعامل هستند

با توجه به رشد برق آسای فناوری در دودهمه اخیر، مفهوم کلاسیک "موزه بودن" زیر سوال رفته و به چالش کشیده شده است. فناوری مدرن در حال تبدیل کردن موزه ها از فضاهای "مشاهده و یادگیری" به فضاهای "مشارکت و تعامل" است. این امر در موسسات بزرگ سراسر جهان از جمله موسسه هنر دیترویت کاملاً مشهود است. تور مجازی Lumin که امروز در بسیاری از موزه ها در حال به کارگیری است، از واقعیت افزوده برای بهبود جنبه های آموزشی و عملی تجربه بازدید از موزه استفاده می کند. این تور که در سال ۲۰۱۷ معرفی شد، می تواند بر روی تمامی دستگاه های هوشمند موجود در داخل ساختمان موزه اجرا شود. هنگامی که دستگاه به سمت مجسمه ها، اشیاء و یا نقاشی های خاصی نشانه می رود، اطلاعات تکمیلی متنوعی در مورد آن ها در دسترس قرار می گیرد. صفحات پاپ آپ، توضیحات دقیق و عکس های اضافی تنها چند نمونه از آنچه این دستگاه ها ارائه می دهند هستند که میانگین زمانی را که بازدیدکنندگان صرف تعامل با آیتم های داخل مجموعه می کنند، به طرز چشمگیری افزایش می دهد. یکی از جالب ترین و محبوب ترین بخش های این تور، امکان عکس برداری با اشعه ایکس از مومیایی های باستانی است که به بازدیدکنندگان این امکان را می دهد تا فضای داخلی اشیاء موزه ای را نیز همچنین فضای بیرونی کشف کنند. مثال هایی از این دست، چهره های در حال تغییر موزه ها را نشان می دهند، چرا که موزه داران را مجبور به تفکر خارج از چارچوب های قبلی می کنند و امکان یادگیری فراگیرتر، اجتماعی تر و مشارکتی تری را برای بازدیدکنندگان فراهم می کنند. علاوه بر این، پیشرفت فناوری موزه ها را بیش از هر زمان دیگری در دسترس عموم قرار داده است. برای کسانی که ممکن است برای حضور در یک مکان به صورت فیزیکی مشکل داشته باشند، موزه ها و گالری ها به طور فزاینده ای مجموعه های خود را به صورت آنلاین به اشتراک گذاشته اند. ما به موزه ها نیاز داریم، زیرا آینده آن ها مملو از امکان و فرصت است و افراد بیشتری نسبت به قبل می توانند به آن ها دسترسی داشته باشند.

موزه ها در مواجهه با ناملازمات، استوار می ایستند

به عنوان یک مثال واضح از این ادعا، باید به سال ۲۰۱۷ و موزه ملی تاریخ و فرهنگ آمریکایی آفریقایی تبار اسمیتسونین (NMAAHC) در واشنگتن دی سی نگاه کنیم. در اینجا، بازدیدکنندگان با موضوعی مواجه شدند که عمداً در موزه رها شده بود: حوادث نفرت انگیزی که پس از انتخابات سال ۲۰۱۶ رخ داد. مرکز حقوقی ایالات متحده بیش از ۱۳۰۰ مورد خشونت و نفرت پراکنی را بین نوامبر ۲۰۱۶ تا فوریه ۲۰۱۷ گزارش کرده است. مدیر سابق این موزه، Lonnie G. Bunch، فراموشی این وقایع را نمادی از خشونت بیمارگونه افراطی علیه آمریکایی های آفریقایی تبار توصیف کرد که تداعی کننده قوانین وحشتناک تبعیض نژادی در دوره جیم کرو (Jim Crow) است. در حالی که همچنان این نفرت ها و خشونت ها به صورت پنهان وجود دارند، نیاز به بیان روایت های آمریکایی های آفریقایی تبار اهمیت نهادهایی همچون موزه NMAAHC را برجسته تر می کند.





موزه‌ها نسل‌های آینده را آموزش می‌دهند

موزه‌ها و سایر نهادهای فرهنگی بدون شک نقشی اساسی در تربیت نسل‌های آینده خواهند داشت. از ایجاد نمایشگاه‌هایی مختص کودکان گرفته تا آموزش کودکان در محیط شبه کلاسی، این موسسات در سراسر جهان تلاش خود را برای انتقال دانش انجام می‌دهند. تنها در ایالات متحده، حدود ۸۰ درصد از موزه‌ها برنامه‌های آموزشی برای کودکان ارائه می‌کنند و طبق اعلام اتحادیه موزه‌های آمریکا، سالانه بیش از ۲ میلیارد دلار صرف این فعالیتها می‌کنند. موزه‌های کودکان برای دهه‌ها جزء اصلی فرهنگ موزه‌ها بوده‌اند. علاوه بر فضاهای فیزیکی، نمایشگاه‌ها و فرصت‌های تعاملی آنلاین نیز برگزاری دوره‌های آموزشی برای کودکان را تسهیل کرده‌اند. تیت در لندن یک وب‌سایت اختصاصی برای کودکان در مورد هنر ارائه کرده است به نام Tate Kids که به کودکان اجازه می‌دهد بازی‌ها و آزمون‌هایی را انجام دهند، فیلم‌هایی متنوع در مورد هنر تماشا کنند و برای شکوفایی خلاقیت‌های خود در خانه از آن‌ها الهام گیرند.

موزه‌ها به همان اندازه برای آینده مهم هستند که آینده برای موزه‌ها. موزه‌های ما نه تنها می‌توانند تاریخ را زنده کنند، بلکه می‌توانند نوری را هم بر حال و هم بر آینده ما بتابانند؛ نوری که یافتن آن در فضاهای دیگر دشوار است.

باید رفت...

گم شده‌ای در اتوبوس‌های جنوب؛



مهدی امتدادجو

غیاث فرهنگی دیگر با یکدیگر در حالت تأثیرپذیری و تأثیر گذاری است.

جنگ به هر بهانه‌ای که باشد یک پدیده نامیمون است که در دل خود وقایع بی‌شمار دارد و در کنار بعضی پدیده‌های دیگر مثل مهاجرت یا مذهب یا طبیعت و... از محورهای حرکتی تاریخ به شمار می‌آید و با هر معنا و با هر شکل و صورت در دل خود اتفاقات مشابه به هم دارد که اگر چه در جغرافیای متفاوت و یا در زمان‌های مختلف صورت می‌گیرد اما باز هم وقایع مشابه به هم در دل آن خلق می‌شود که یکی از این وقایع مشابه موضوعات متعدد فرهنگی نهفته در آن است. بازدید از مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس در قالب کاروان‌های راهیان نور دارای ویژگی‌های متعدد معنوی و فرهنگی برای هر بازدیدکننده‌ای است که وقتی بار اول قدم به این مکان‌ها می‌گذارد؛ قطعاً بارهای دیگر و بارهای بعد را نیز در پی خواهد داشت که مسلماً عنوان زیارت را به خود می‌گیرد.

مناطق و یادمان‌های عملیات‌های دوران دفاع مقدس که سرشار از داستان‌های حقیقی برای بازگویی در تاریخ برای آیندگان است آنچنان گیرا و آنچنان وسعت معنای آسمانی در خود دارند که صحبت از لحظه به لحظه و نقطه به نقطه این اماکن می‌تواند کتاب‌های بی‌شماری باشد که ای بسا به دفعات رهبر فرزانه انقلاب اسلامی این حقایق و داستان‌ها را گنجینه پایان‌ناپذیر و جزء سرمایه‌های فرهنگی عنوان کرده‌اند. ایجاد بسترهای روایت دوران جنگ با همان وسعت منطقه‌ای خاص از یک عملیات به صورت واقعی و روایت‌های هنرمندانه روایان، که خود عمدتاً از یادگاران دوران جنگ تحمیلی هستند؛ در واقع هنری است که در بستر رابطه زمان اکنون ما با زمان آینده خلق می‌شود و هر بازدیدکننده به نوبه خود ضمن جذب به سمت و سوی آشنایی با تاریخ، تبدیل به یک عنصر فرهنگی برای نگهداری رابطه هنری و سمبلیک جنگ برای آیندگان می‌شود.

من، یعنی نگارنده این چند سطر، چند سال پیش بر اساس اتفاق و آشنایی با یک دوست با مفهوم روایت و راهیان نور آشنا شدم و همان آشنایی کافی بود تا اکنون خودم را مشتاق

انسان با همه ابعاد وجودی خود چه مادی و چه معنوی، موجودی است که نیاز به هم نوع خود دارد و با ابعاد مادی خود که بر مبنای نیاز تعریف می‌شود، مراودات خود را در قالب رفع نیازمندی‌ها شکل می‌دهد.

سعدی بزرگ علیه رحمه با آن بیان بلند خودش می‌گوید: بنی آدم اعضاء یک پیکرند... و یا، توماس گوستا ترانسترومر، نویسنده، شاعر و مترجم سوئدی و برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۲۰۱۱ میلادی، در خلال یکی از نوشته‌هایش می‌گوید: هرکسی در نیمه گذشته است به سمت زندگی کس دیگر.

آنچه در این دو سخن دارای وجه اشتراک بالای است؛ ارتباط موثر فیزیکی و مراوده معنوی و عاطفی انسان‌ها با هم است؛ هر چند مراودات ابتدایی انسان بیشتر در شکل اقتصادی نمایان است اما جهت دامن‌دار بودن آن و به منظور عمق بخشیدن به نوع مراودات ملزوماتی از نوع حس و عاطفه و قوه ادراک لازم است که دقیقاً در همین نقطه، همان در نیمه گذشته مورد منظور توماس ترانسترومر و اعضاء به هم پیوسته بنی آدم که بیان شیرین سعدی هست جلوه‌گر می‌شوند.

ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰م) جامعه‌شناس شهیر و برجسته جهانی، مفهوم فرهنگ را مفهوم ارزش می‌داند و می‌گوید فرهنگ از یک سلسله روش‌ها و زمینه‌ها متأثر است که آن روش‌ها و زمینه‌ها افراد یک جامعه را به هم پیوند می‌زند و در رفتار، کردار و روابط اجتماعی آن‌ها منعکس می‌شود؛ ولی برای درک این تعریف باید به وابستگی عمیق ارزش‌ها و سمبل‌ها و به تغییرات مادی و نتایجی که این ارزش‌ها و سمبل‌ها به دنبال می‌آورند و یا خود از آن‌ها زاده می‌شوند توجه کرد.

بر اساس این تعریف و تعاریف مشابه در خصوص واژه فرهنگ و با نگاه به وابستگی عمیق نوع بشر به ارزش‌ها و سمبل‌ها در می‌یابیم که انسان، همواره جهت حفظ اصالت وابستگی خود دست به آفرینش‌هایی زده است که عمدتاً به نام هنر شناخته شده است و همواره تلاش داشته که آفرینش‌های هنری خود را به جهت تأثیرگذاری بر ادراک سایرین به معرض نمایش و عرضه بگذارد تا از این طریق به اشاعه آنچه که دنیای فرهنگ و هنر اوست بپردازد. در عصر حاضر اشاعه فرهنگی به مجموعه تأثیرات فرهنگی گفته می‌شود که در



حتی اگر هم کسی تو را نشناسد ناخودآگاه خودت را در فضای مجازی فریاد می زنی و همه باید تو را فالو کنند. ولی آن روزها اینگونه نبود. کافی بود یک لباس خاکی داشته باشی و بعد از آن نامت می شد رزمنده. رزمنده که می شدی دیگر کسی نمی گفت کارت چیست و از کجا آمده ای. همه می دانستند که تو عاشقی. تو درست است که تن به لباس خاکی داده ای، اما آسمانی هستی، و شاید دیگر تو را نبینند، خودت بودی و خودت و هزاران آشنا در مقابل «عشق» بیگانه می شدند. خودت بودی و خلوت سنگر. خودت بودی یک وصیت چند خطی، خودت بودی و صدای گاه به گاه انفجاری مهیب در نزدیکی گوشت. خودت بودی و غیرت و شجاعت. خودت بودی و صلابت و صبر. خودت بودی و امتداد مسیری که می گفتند می رسد به کربلا. گاه گریه می کردی و گاه و شوق دیدار تو را به تبسمی می کشاند - که حالا آن تبسم حسرتی شده بر دل های جامانندگان - خودت بودی و یک سینه مالا مال از رضایت به قضا و قدر و خودت بودی و یک میدان که در آن یک تنه تن خویش را هدیه آورده بودی برای خدا. و خدا آنگونه که در ۶۱ هجری به تماشای عاشقانی در کربلا نشست؛ تو را هم می بیند و میان تیر و ترکش قهقهه مستانه ای را سر می دهی که خدا می شنود. و خدا تو را بر می گزیند

و تشنه و علاقمند به روایت دوران دفاع مقدس برای زائرین ببینم و به مدد توفیق، چند سال است که در ایام سفرهای کاروان های راهیان نور در نقش یک راوی سیار در کاروان های شهید صیاد شیرازی، یادمان به یادمان و اتوبوس به اتوبوس و ساعت ها با زائرین گفت و گو می کنم تا خودم را بیشتر بیابم. گم شده ای هستم که گاه به گاهی دنبال خودم می گردم و هر راه ممکن را که منطقی قابل تصور به سمت آن است می روم؛ اما سال، به ماه آخر و به اسفند که می رسد بی تاب می شوم. گویی حرف در گلویم ورم می کند و اشک تمام وجودم را می گیرد، ولی هیچ جای مشخصی را نمی یابم تا که بتوانم این بار را بر زمین بگذارم. خسته می شوم از وقایع همه سال و از همه شدن ها و نشدن ها و بودن ها و نبودن ها و...

دلیم می خواهد مثل ماهی ای که خسته از اقیانوس طول رود خانه را بلعکس شنا می کند من هم زمان را به عقب برگردانم و در تاریخی قرار بگیرم که خیلی ساده و بی هیچ تعلقی می شد برای هر لحظه تصمیم گرفت. می شد تصمیم گرفت خودت باشی. می شد تصمیم گرفت که هرگاه اراده می کنی راحت به هر کجا که دوست داری بروی. می شد تصمیم گرفت که اصلاً قهرمان باشی؛ قهرمان واقعی! شده حتی قهرمانی باشی که کسی تو را نشناسد. این روزها همه همدیگر را می شناسند و



می‌روی به میدان، همه جمع می‌شوند، پیر و جوان، زن و مرد، بزرگ و کوچک، شهری و روستایی، ایرانی و حتی خارجی، دکتر یا کاسب، کارمند یا کارگر، طلبه یا روحانی، و همه می‌آیند، پرچم برافراشته می‌شود، و سرود با دست‌هایی که بر سینه به نشانه احترام چسبیده است خوانده می‌شود، و همه به سمت اتوبوس‌هایی که هر کدام شماره‌ای بر شیشه جلوی آن خورده است می‌روند و کاروان به راه می‌افتد، و تو حالا خودت نیستی، تو یک راوی سیار کاروان شهید صیاد شیرازی هستی، و به نام خدا، و سلام زائران عاشق، خوش آمدید.

اروند و والفجره و فاو و هماهنگی ارتش و سپاه و بسیج و پل بعثت، و غواصان قهرمان، و پدافند هوایی بی‌نظیر و... ذوالفقاریه و مقاومت آبادان و دریاقلی و دوچرخه‌اش، علقمه و ختین و غواصانی که دستانشان بسته شد، و کربلای ایران و شلمچه و بغض و تبۀ سلام و فقط یک سلام تا به کربلا و نوای بی‌قراری و شعر.

و طلائیه و خرازی و طلائیه و باکری و طلائیه و همت و طلائیه و مجنون و طلائیه و هور و طلائیه و اشک و طلائیه و گریه و طلائیه و تک و طلائیه و پاتک و طلائیه و احمد کاظمی و طلائیه و قاسم سلیمانی و طلائیه و پیام امام و طلائیه و بلم و طلائیه و نام ابوالفضل العباس (ع) و سه راه شهادت و طلائیه

و مثل گلی که باغبان از باغ می‌چیند تو را می‌چیند و تو می‌شوی شهید.

و شهید یادش می‌شود خواهش دل، می‌شود لحظه‌های آرامش، می‌شود آمیدی که هنوز زیر بار تمام رنج‌ها نمی‌میرد، می‌شود قصه‌ی بی‌نهایت زندگی و آغاز، می‌شود روشنایی شب و حتی روز، می‌شود خورشید شب، می‌شود رمز ایستادن و مقاومت، می‌شود تکیه‌گاهی چون کوه، می‌شود معنایی به وسعت بی‌کران و می‌شود خود خود دل‌تنگی تا بی‌نهایت.

و دل‌تنگ که می‌شوی دل به جنوب می‌زنی، با قطاری که راه نمی‌رود و نمی‌رود، و با صدای که تلق تلوق ذهنت را روی ریل می‌کشی و می‌نشینی بر لب پنجره‌ای که تصویر دشت دارد و کوه، ایستگاه به ایستگاه می‌گذری از شهرها و می‌رسی به خرمشهر، به همان شهر خون و مقاومت، به همان که هنوز هم داغ جنگ بر سینه دارد و در کوچه و خیابان صدای توپ و تانک را کمی اگر عمیق گوش کنی می‌شنوی، و می‌روی به پادگان دژ و به سرای که می‌گویند مهمان سرا، و تو مهمان می‌شوی، مهمان قصه قهرمانان بی‌نام دژ و می‌گویند تو راوی هستی برای «کاروان شهید صیاد شیرازی».

لباسی از جنس ارتش و پدافند بر تنت می‌کنی، قامتت را در آینه می‌بینی، پوتنت را برق می‌اندازی، کلاه بر سر می‌کنی و

بخشیدند و در این نوع انتخاب برای ادامه حیات طیبه خود، معنای وسیع‌تر از هنر معمول را خلق کردند.

جمله معروفی است که در آن شهادت به عنوان هنر مردان خدا یاد شده است و می‌توان بدون هر پیچیدگی و به زبانی ساده گفت که در واقع شهدا با انتخاب شهادت برای پایان زندگی مادی خود گونه‌ای از هنر را خلق کرده‌اند که نه تنها به زیست خود معنا بخشیده‌اند؛ بلکه تمام وجوه سمبلیک بودن و تاثیر بر ارزش‌های جامعه و فرهنگ را نیز در قامت واژه‌ای به نام شهادت در میان جامعه به یادگار گذاشته‌اند. با این توصیف برای یک راوی جوان که علاقه و گرایش و وظیفه و شنیده‌ها و دیده‌ها و مطالعات را روی هم انباشته است تا اتوبوس به اتوبوس و یادمان به یادمان جهت اشاعه فرهنگ ارزشی آن‌ها را بازگو کند؛ چه می‌ماند جز زبان هنر، که به گونه‌ای داستانی و به گونه‌ای قابل درک و به زبانی مشترک و به شیوه‌ای ماندگار یاد شهدا را در دل‌ها ماندگارتر کند؟!

وزائانی که گوشه به گوشه می‌نشینند و جیب خودشان را از خاک پر می‌کنند تا یادشان نرود روزگاران بدر را و خیبر را. و هویزه و شهیدانی که باب الحوائج شده‌اند و یادشان سرخ سرخ چشم‌ها را سرخ می‌کند و قدم‌ها را بدون کفش به حرمت شهیدان در آنجا بر می‌داری و سر هر مزار ندایی است برای تسلیم نشدن. صدایی است برای کسب دانش. و شهیدی که علم‌الهدی است و گویی هنوز «الله اکبر» را فریاد می‌زند تا یارانش تا آخرین نفس مقابل دشمن بایستند و یک گنبد فیروزه‌ای که هر اندازه هم که خسته باشی دورکعت نماز، آرامش را به جسم و جانانت باز می‌گرداند.

شهدای دوران دفاع مقدس مردان خداجوی بودند که ابتدا تلاش کردند از جامعه بشری و به ویژه میهن خویش یعنی ایران اسلامی علاوه بر موضوعات معنوی و دینی و مذهبی در شکل مادی رفع نیاز کنند و در واقع آن مفهوم مورد نظر سعدی و نیز توماس گوستا ترانستر و مر را نیز ترجمه عینی

حرکتی با برکت

مردم کشور، این سنت بسیار ستودنی را از چند سال پیش در پیش گرفتند که بیایند این مناطق را سالیانه - بخصوص در ایام اول سال - زیارت کنند. اینجا زیارتگاه است.

آنچه مهم است این است که ملت ایران این مقطع تاریخی حساس دفاع مقدس را هرگز فراموش نکند و سال‌های پرمحنت، ولی پرافتخار دوران جنگ تحمیلی را هرگز از یاد نبرد. این آمدنها، این اظهار ارادت‌ها، این یادبود گرفتن‌ها، کمک می‌کند به اینکه این یادها در ذهن‌ها زنده بماند. من از این حرکت راهیان نور - که چند سال است بحمدالله روزبه‌روز هم در کشور توسعه پیدا کرده - بسیار خرسندم و این حرکت را حرکت بسیار بابرکتی می‌دانم.

بدون تبیین و تبیین بلیغ، قطعاً هیچ فکری و هیچ اندیشه متقنی، توفیق رواج و اعتقاد عمومی را پیدا نخواهد کرد. و شهدا عملاً کار بزرگی را انجام دادند. این کار بزرگ را باید تبیین کرد... نکته اصلی و کلیدی در اردوهای راهیان نور، ایجاد زمینه برای «زیارت با معرفت» است.

گزیده‌هایی از بیانات رهبر انقلاب درباره راهیان نور





راهیان



سالِ ششم، شمارهٔ شصت؛

قصهٔ سرو



یادبودی برای شمارهٔ شصت، با حضور اهالی «سرو»

سرو امید

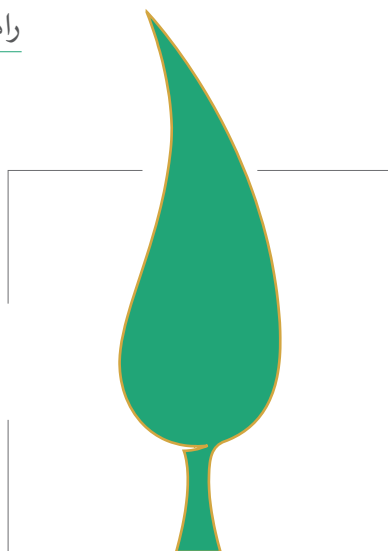


دکتر علی اصغر جعفری

مدیرعامل اسبق موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
موسس و مدیر مسئول اسبق نشریه

مقدس، در این آب و خاک ریشه دواندند.» داستان **ماهنامه سرو** که از شکل‌گیری اندیشه انتشار تا تولد آن در آستانه چهل سالگی انقلاب شکوهمند اسلامی در شهریور ۱۳۹۷، بیش از یک سال به درازا کشید و عمده وقت ما مصروف اخذ مجوز، تهیه زیرساخت‌ها، طراحی نشان، گرافیک صفحات، قالب کلی (یونیفرم و تمپلیت)، ساختار و عناصر نوشتاری، عنوان بندی موضوعی و فصل‌ها خصوصاً تثبیت عنوان **سرو**، که با موانع حقوقی و بروکراسی پیچیده اداری مواجه بود از زمانی آغاز شد که احساس شد، اولاً؛ در کنار مأموریت اصلی موزه به عنوان آیین‌ه تجلی و بازنمایی حماسه سترک ملت ایران در هشت سال دفاع مقدس در برابر نظام سلطه با محوریت رژیم بعث صدام، با وجود «زنجیره‌ای از برنامه‌های متنوع و متکثر فرهنگی و هنری در قالب‌های گوناگونی نظیر همایش، نمایش، کتاب، فیلم و امثال آن برای مردم ارزش‌مدار و فرهنگ دوست تهران و دیگر نقاط ایران و حتی بازدیدکنندگان و مخاطبان دیگر کشورها تدارک دیده و یا به اجرا نهاده بود»^۲ با وجود تمامی تلاش‌ها، در کنار سایر خلاءهای احصا شده، نبود جریان فکری، مستمر، پویا و نوآندیشی که دغدغه رهبر عزیز و حکیم انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، مبنی بر نشر معارف فرهنگی انقلاب اسلامی و مقابله با روایت‌های تحریف‌آمیز دشمنان از انقلاب و دفاع مقدس به آنگونه که نیل به

دوستان جوان و خوش فکر در **ماهنامه فرهنگی سرو** به مناسبت شصتمین شماره ماهنامه از من درخواست کردند که وجیزه‌ای درباب چرایی و چگونگی تولد سرو فرهنگی به زیور طبع بیارایم. از لطف دوستان عزیز و جوانم متشکرم اما به واقع اگر امروز **ماهنامه سرو** منادی اندیشه، مقوم گفتمان و منشأ تولید خدمات بسیار در ساحت دفاع مقدس و مقاومت شده است محصول زحمات تمامی همکارانم در تحریریه ماهنامه، اهالی فرهنگ و هنر عرصه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت و همچنین تمامی عزیزیانی ست که بعد از من تدبیر، اندیشه و قلم خویش را مصروف بالیدن هرچه بیشتر این ماهنامه نموده‌اند، که همین جا از تمامی این عزیزان سپاسگزاری می‌کنم. همچنان بر این باورم که «دفاع مقدس را می‌توان شناسنامه انقلاب اسلامی و نماد و نمود هویت ملی و دینی ایرانیان در عصر حاضر دانست که در پرتو آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی و الهی پژواکی دل‌نشین یافته است. در واقع، ارزش‌ها و بنیان‌های انقلاب اسلامی با کلیدواژه دفاع مقدس بسط یافت، عمق پذیرفت و در ساخت اجتماعی کشور نهادینه شد و با درنوردیدن مرزهای جغرافیایی، دل‌های آزادگان و آزاداندیشان جهان را با خود همراه کرد. گفتمان و آرمان‌های امام خمینی (ره) همچون ایثار، تعاون، مشارکت، ظلم‌ستیزی و شهادت‌طلبی در خلال سال‌های دفاع



تبدیل گشته و بیش از پیش در ساحت فرهنگ و ارزش های انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت پرتو افشان است. برخورد لازم می دانم از حمایت های ارزشمند رئیس محترم بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس و رئیس هیئت مدیره موزه سردار سرتیپ بسیجی دکتر بهمن کارگر، اعضای محترم هیئت مدیره، اعضای محترم تحریریه سرو اساتید ارجمند سردار فتح الله جعفری، سردار دکتر یعقوب زهدی، امیر دکتر حسین ولی وند زمانی، امیر دکتر ابراهیم گلفام، دکتر محمد جعفر محمدزاده، دکتر محمدرضا سوقندی، دکتر مجید رضاییان، بیژن مقدم، رسول شادمانی و ابراهیم محمدی، معاونین فرهنگی خصوصاً برادر فرهیخته دکتر ساسان والی زاده، سرکار خانم نرگس معدنی پور، سردبیران و مدیران تحریریه دکتر محمود اکرامی، به ویژه جناب آقای مصطفی عمانیان و تلاش های ارزشمند آقایان علیرضا عسگری، سید احسان نوری نجفی، علیرضا سلیمی، عبدالله قهری، داود صلاحی و دیگر عزیزانی که در تولد و شکل گیری **ماهنامه سرو** نقش آفرین بودند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

و من الله التوفیق

۱ و ۲. سخن نخست، شماره اول ماهنامه سرو، شهریور ۱۳۹۷
به قلم نگارنده (مدیر مسئول و سردبیر)

مقصود کند، هنوز نتوانسته به قله مقصود صعود کند و از طرفی دشمنان نیز در جهت خاموش کردن این چراغ فروزان هویتی ملت عزیز ایران، خبثات را به نهایت رسانده اند، ثانیاً؛ شأن و جایگاه موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که در شرف ارتقاء به موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس بود می طلبید تا منبری در تراز آن برای معرفی اهداف و مأموریت های موزه و تبیین معارف و ارزش های متعالی انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت و دیده بانی برای جلوگیری از تحریف و به فراموشی سپرده شدن آن باشد، لذا با بهره گیری از ظرفیت نخبگان و پیشکسوتان حوزه دفاع مقدس، فرهنگ و هنر کشور و اهتمام شایسته همکاران پرتلاشم در معاونت فرهنگی موزه، برای حراست از اندیشه متعالی دفاع مقدس و مقاومت در کنار ده ها فعالیت فرهنگی و هنری و ادبی، **ماهنامه سرو**، قد برافراشت تا بازتاب دهنده و نمایان کننده آن ارزش ها باشد و به وسع خود فرصتی برای هم اندیشی فرهیختگان و نخبگان این حوزه فراهم آورد و خدا را شاکرم که پس از تولد و شکل گیری، توفیق مدیریت چهل و دو شماره از این نشریه وزین و اثرگذار تا مرداد ۱۴۰۱ را دارم و به مدد همه دلباختگان اندیشه ناب انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت و با همت بلند مدیران مسئول، سردبیران و دیگر عزیزان دست اندرکار، **ماهنامه سرو** امروز به سروی تنومند و الهام بخش

آن «سرو» تا آسمان قد برافراشت!



دکتر ساسان والی زاده
معاون فرهنگی اسبق موزه
اولین سردبیر نشریه

حالا جهان مقلوبه شده بود؛ ایرانیان بر خورشیدی گرد شده بودند و شعار آزادی سر می دادند، رها چون سرو سَهی! اما حرامیان به کشتن چراغ آمدند و حماسه دفاع مقدس پدید آمد. دفاع مقدس کنکور شرف بود؛ پیشخان جانبازی؛ سروستان سربلندی؛ شبستان شیدایی؛ دبستان دانایی؛ نمایشگاهی از زیباترین خصلت های بشری؛ زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا!

بی گمان سرو نماد بی بدیلی برای آن همه حماسه بود؛ قامت های سروگونه که به صلا ایستادند و در خون خفتند، مانایی آنان که اکنون نامشان زینت خیابان های ماست تا بدانیم آن ها کجا را نشانه گرفته بودند و به چه راهی رفتند و ما کجای جغرافیای جهان ایستاده ایم.

«سرو» این گونه متولد شد! در کنار ایستگاه «همت»، در دل زنده ترین موزه دنیا، موزه دفاع مقدس؛ دوستانی زلال به یاری ام آمدند. مصطفی عمانیان با تجربه ترینشان بود. دیگر دوستان هم سراسر اشتیاق بودند. عبدالله قهری، علیرضا نعمتی، علیرضا سلیمی، محمد مهدی همتی، نعیم افشردی، مرجان خالقی و...

چه نقیضه شگفت آوری! سر به خاک آوردن و سر به آسمان ساییدن! چه می شود که سرو بر زمین بیفتد و قامت بلندش شولای شرف بیوشد! چه نمادی بدیلی! سرو خرامان من! کافی است به دارالسعادة ابرکوه بروید، در جنوب غربی تفت، در اقلیم خشک کویر یزد؛ آنجا درختی ۴۵۰ سال ریشه دوانده است؛ ریشه در اعماق تاریخ و دست هایی رها شده در آبی آسمان؛ سرو ابرکوه سند سربلندی ایرانیان است؛ همسان آن دیو سپید پای در بند؛ سند مانایی و دیرپایی؛ سِجِل زندگی و زیبایی؛ شناسنامه هویت و تاریخ.

در گذر از هخامنش تا قوم ساسان؛ از طلیعه نور در نهاد تا سربداران و هجوم و حمله تاتار، از صوفی اردبیل تا شمشیر نادر، از بیگلریگی های قجری تا چکمه پوش پهلوی؛ دیگر به کجا می رود این سرو خرامان؟! این را شیرین سخن شیراز می گوید. از شیراز تا قونیه حسرت است و اندوه، صدای خش دار ابراهیم شریف زاده را لایب شنیده اید؟ آنجا که غلامحسین سمندری دوتار می نوازد و این عاشق خراسانی ناله می کند که: سرو خرامان منی، ای رونق بستان من! چون می روی بی من مرو!



روزی، به عدد تقسیمات یک اکتاو، به عدد باورهای نورانی ما و حالاسرو بالیده است؛ به همت همان دوستان زلال و بی ادعا. نشریه‌ای که آبرومی خرد؛ نشریه‌ای که شرح پریشانی یار است؛ شرح شهر عشق. نشریه‌ای که در این وانفسای فرهنگ هنوز ریشه در زلال‌ترین آب‌ها دارد. نشریه‌ای که می‌تواند دیوان زیباترین واژگان ایثار باشد. از رودکی تا سلمان هراتی آنگونه که در مجموعه‌هایش، «از آسمان سبز» و «دری به خانه خورشید» سرود:

وقتی که می‌رفت

یک سرو کوچک

در پشت پرچین ماکاشت

اورفت و دیگر نیامد

اما چه سبز و تناور

آن سرو تا آسمان قد برافراشت!

همت مثال زدنی مصطفی و دوستان خوبم در موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را می‌ستایم.

احسان نوری نجفی بالاپوشی زیبا برای این «نامه عشق» طراحی کرد؛ حمایت‌های فراوان علی‌اصغر جعفری، مدیر عامل وقت موزه، راه را باز کرد؛ از ابتدا قامت سرو را بلند خواستیم؛ گرامی‌نامه‌ای فراتر از چارچوب‌های اداری؛ برای همین بخش‌های «نگاه»، «یادمان»، «کلمه»، «تماشا»، «حافظه» و دیگر بخش‌ها به زیبایی زینت آن شد. بگذار آشکارا بگوییم. قبل از تولد «سرو» سراغ اسم و رسم درکرده‌های حوزه ادبیات دفاع مقدس رفتیم تا سرو به بالای آن‌ها بنماید، اما نرخ طئازی آن‌ها بیشتر از جیب شیدای ما بود! چه باید می‌کردیم! قیامتی شده است آقا! قیمت عشق را گران کرده‌اند! چشمانمان اما نگران سرو چمان بود! در اتاق کوچک کنار بوستان حقانی با دوستان به شور نشستیم؛ به قول حافظ «از سرو نخورده هیچ‌کس نر!»

کسی دنبال برو بهره و بردن نبود! نام‌ها را کنار گذاشتیم و با همت خود بچه‌های معاونت فرهنگی موزه قد برافراشتیم؛ سرو ۱۲ شماره درپچه سبز مهربانی من بود؛ به عدد ساعات نیم

ده درس از شصت شماره «سرو»



محمد حسن جعفری
دبیر بخش پُرسمان

کرد. جنگ اگرچه مولود یک امر سیاسی است، اما در تجزیه و تحلیل آن نباید نگاه سیاست زده داشت. همه چیز را باید بر اساس واقعیت های صحنه بیان کرد؛ به طور مثال اگرچه بنی صدر در ابتدا به نیروهای مردمی و سپاهی بهایی نمی داد، اما پس از ناکامی هایی که پدید آمد و اوج آن عملیات نصر بود، پی برد باید از نیروهای مردمی و سپاهی هم بهره بگیرد. البته او زمانی پی به این موضوع برد که دیگر کار از کار گذشته بود و در عرصه سیاسی به دامن منافقین (مجاهدین خلق) غلتیده بود.

درس سوم: برای پی بردن به واقعیت های جنگ باید برخی از باورهای پذیرفته شده را که همه درباره آن حرف می زنند و محصول چندین سخنرانی افراد مشهور و نمایش چند فیلم است، مورد تردید و سوال قرار داد و صحت و سقم آن باور را مورد بررسی و کنکاش قرار داد؛ از جمله اینکه در شب عملیات رزمنده ها روی مین های خوابیدند تا نیروها از روی آن ها عبور کنند یا اینکه در جنگ حتی سیم خاردار نیز به ما داده نمی شد. **درس چهارم:** جنگ ابعاد و زوایای پیدای پنهان بسیاری دارد. برخلاف اینکه برخی تصور می کنند ابعاد پنهان و ناگفته جنگ،

در شصت شماره ای که از سرو می گذرد، در بیشتر شماره ها به تحقیق و گفت و گو درباره موضوعات مختلف پیرامون جنگ پرداختم که در بخش «پرسمان» منتشر شد. حاصل مهم آن کندوکاوها و گپ و گفت ها درس هایی بود که با خوانندگان محترم این نشریه به اشتراک می گذارم.

درس نخست: برای شناخت بهتر جنگ ایران و عراق باید مساله محور به آن پرداخت. باید فهرستی از سوالات آماده کرد و بعد به تحقیق و جستجو پرداخت؛ مانند اینکه چرا جنگ آغاز شد؟ نقش دیگر کشورها در آغاز و تداوم جنگ چه بود؟ پیشروی ارتش عراق به داخل خاک کشورمان چگونه صورت گرفت و چه نیروهایی به مقابله با آن پرداختند؟ چرا جنگ پس از فتح خرمشهر ادامه یافت؟ چرا در برهه ای پس از آزادسازی سرزمین های کشورمان نتوانستیم به پیروزی های بزرگ دست یابیم؟ نقش عملیات های پیروز والفجر هشت و کربلای پنج در پایان جنگ چه بود؟ قطعنامه ۵۹۸ چرا و چگونه به تصویب رسید؟ چرا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ یک سال به طول انجامید؟

درس دوم: جنگ را باید بر اساس منطق جنگ تجزیه و تحلیل

است، نباید تصور شود که یگان‌های این استان نقش اصلی در تمام عملیات‌ها داشتند. یا اینکه چون فرماندهان برخی از یگان‌ها پرآوازه هستند، نباید پنداشت که آن‌ها در تمام عملیات‌ها نقش اصلی داشتند. پس این وضعیت نباید منجر به این شود تا نقش یگان‌های دور از پایتخت و یگان‌هایی که فرماندهانشان کمتر شناخته شده‌اند، نادیده انگاشته شود.

درس هشتم: قضاوت درباره یک عملیات سخت است. صرفاً با استناد به حرف یک رزمنده یا فرمانده نمی‌توان گفت که یک عملیات لورفته یا لورفته است. همانطور که سردار شهید سلیمانی گفت در تمامی عملیات‌ها میزانی از لورفتگی داشتیم. فرماندهان پیش از اجرای عملیات‌ها جلساتی برگزار می‌کردند و شواهد لورفتگی و لورفتگی عملیات‌ها را بررسی می‌کردند. ضمن اینکه هر اتفاقی را نمی‌توان دلیلی مبنی بر لورفتن دانست؛ بین حساس شدن با هوشتاری دشمن تفاوت بسیاری وجود دارد. عقب‌نشینی نیز اصول و قواعدی دارد؛ نباید به گونه‌ای عقب‌نشینی کرد که نیروهای جلویی به دام دشمن بیافتند و اسیر شوند.

درس نهم: هر رزمنده‌ای از دریچه نگاه خود به جنگ می‌نگرد. برای درک بهتر جنگ باید پای روایت‌های مختلف نشست؛ یعنی هم باید صحبت‌های فرماندهان عملیاتی، قراگاهی و ستادی را شنید و هم باید با رزمندگان، نیروهای پشتیبانی و خانواده‌هایشان گفت‌وگو کرد. حتی باید اقوال سیاسیون داخلی و خارجی را هم مورد بررسی قرار داد. جنگ را باید از نگاه فرماندهان و رزمندگان عراقی هم دید که تاکنون کتاب‌های خوب و مهمی همچون ویرانی دروازه شرقی و جنگ صدام از سوی انتشارات‌های مختلف ترجمه و منتشر شده است.

درس دهم: همه آن چیزهایی که گفتیم درباره وجه سیاسی و به خصوص نظامی جنگ بود، اما جنگ تنها یک پدیده سیاسی و نظامی نیست. جنگ همه ابعاد زندگی آدم‌ها را فرا گرفت. بسیاری از مردم را آواره کرد و فرهنگ جدیدی بین مردم رواج داد که عنصر برجسته آن ایثار بود. باید جنگ را از منظر اجتماعی نیز دید؛ چه آورده‌هایی و چه برداشته‌هایی داشت. باید نگاهی نو و جدید به جنگ داشته باشیم.

اسناد و مدارکی است که به دلایلی در پستونگه داشته شده و برای مردم بازگو نمی‌شود، وجه غالب ابعاد پنهان جنگ موضوعاتی است که به دلایلی کمتر درباره آن صحبت شده است؛ مانند نقشی که افغانستانی‌ها در دفاع مقدس داشتند. آن‌ها در هر جایی که تصور کنید حضور داشتند و همگام با رزمندگان ایرانی جنگیدند و جان دادند و حتی یگانی به نام تیپ ابوذر داشتند که در ارتفاعات شمال‌غرب به نبرد با دشمن پرداختند.

درس پنجم: فرماندهان نقش مهمی در جنگ داشتند؛ جنگ را بدون شناخت نگرش‌های نظامی و روحیات آن‌ها نمی‌توان تحلیل کرد. اگر می‌خواهیم بدانیم در یکی دو سال اول جنگ چگونه برخی از پیروزی‌ها را به دست آوردیم، باید شهید حسن باقری و شهید صیاد شیرازی را بشناسیم. اختلاف نظر در موضوعات نظامی همیشه وجود داشته و در همه جنگ‌ها نیز بوده است. در جنگ ما نیز اختلاف نظرهایی در سطوح راهبردی، تاکتیکی و عملیاتی بین فرماندهان وجود داشته است، اما برای قضاوت درباره آن اختلاف نظرها باید به خوبی با اصول و مباحث نظامی آشنایی پیدا کرد و استدلال‌های هریک از فرماندهان را مورد بررسی قرار داد.

درس ششم: مقایسه توان ارتش و سپاه در جنگ تحمیلی و در عملیات‌های مختلف در بسیاری از موارد اشتباه است؛ چراکه ظرفیت‌های هر کدام از این سازمان‌های نظامی متفاوت بود. سپاه برخوردار از یک نیروی رزمنده پر توان و با معنویت با نام بسیج بود و ارتش دارای توان هوایی، دریایی و بالگردی بود. سپاه با بهره‌گیری از نیروهای بسیجی توانست عملیات‌های خیبر، والفجر هشت و کربلای پنج انجام دهد و ارتش با بهره‌گیری از توان هوایی، دریایی و بالگردی‌اش توانست عملیات‌های مروارید و H۳ انجام دهد و از عملیات‌های زمینی سپاه پشتیبانی کند.

درس هفتم: همانگونه که تمامی اقشار در دفاع مقدس نقش داشتند، تمامی سازمان‌های نظامی (اعم از سپاه، ارتش، جهاد سازندگی و...) و یگان‌ها نیز در جنگ نقش داشتند که البته سهم و وزن هر کدام متفاوت است، اما نباید اسیر برخی از برجستگی‌ها شد؛ بدین معنا که چون تهران پایتخت کشور

دلیل روایت‌گری انقلاب و جنگ



احسان بیسادی
دبیر اجرایی

هویتی که برگرفته از دو رکن دین و ایرانیت بود و در همان ابتدای انقلاب اسلامی نیز مورد تاکید بنیان‌گذار نظام اسلامی قرار گرفت.

مقصود این است که طبقات اجتماعی محروم و بی‌صدای ایران، هویت غنی و اصیل خویش را که قرن‌ها در درون عرصه خصوصی و تا حدودی مدنی زیسته بودند برای نخستین بار توانستند به واسطه انقلاب اسلامی دامنه صدا و اثرگذاری آن را به درون عرصه قدرت و حاکمیت بکشانند و پس از این تحول در عرصه دفاع مقدس به واسطه همین قدرت نرم و تکیه بر مولفه‌های هویتی خویش توانستند از یک آزمون سخت اقتصادی نظامی فرهنگی و امنیتی سربلند بیرون آمده و به ناظران خویش ثابت نمایند که این هویت توانایی مدیریت سرزمین پهناوری به نام ایران را دارد و حتی فراتر از آن می‌تواند به قرن‌های ناکامی ایرانیان در حفظ و حراست از مرزهای جغرافیایی خویش پایان دهد و در جنگی سخت و فراگیر و ناپهنگام کامیاب گردد.

در واقع دو واقعه انقلاب اسلامی در نقش تأسیسی حضور هویت طبقات محروم در جایگاه قدرت حاکمه و همچنین

در ضرورت روایت حوادث تاریخی، مفاهیم برساخته دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و قهرمانان این عرصه می‌تواند دلایل بسیاری را برشمرد اما آنچه که در این نوشتار سعی بر تاکید روی آن داریم مسئله هویت و انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است.

در برابر این پرسش که چرا همچنان بر ساز معرفی حماسه دفاع مقدس می‌نوازیم و باید این تاکید به صورت تسلسل‌واری در میان نسل‌های بعدی ادامه یابد، تثبیت هویت است، هویت ملتی که مفاهیم عمیق اخلاقی، دینی، ملی آنکه قرن‌های متمادی با آن زیست کرده بود و در تار و پود این جامعه وجود داشت و به نوعی قوام بخش شکل‌گیری ملت ایران بود در دوره انقلاب اسلامی به منصفه ظهور رسید و توانست از فرش بر عرش بنشیند و هویت حاکمیت و ملت یکی شود.

بخش بسیار بزرگی از ملت ایران که صدایی در قدرت حاکم بر ایران نداشتند و خواست آنان نماینده‌ای در میان حاکمان نداشت در انقلاب اسلامی توانستند خواست خود را هم در درون جامعه مدنی و هم حکومت فریاد بزنند و هویت ایشان دارای نمایندگان بسیار در حاکمیت شد.



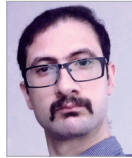
غالب به حیات خود ادامه دهد، قصه‌های و خرده روایت‌هایی که در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به خوبی از عهده این مأموریت مهم برآمده‌اند و با تکرار آن به شیوه‌های گوناگون می‌تواند به بسط و تعمیق هر چه بیشتر آن در درون جامعه کمک کند.

عدم توجه به این فراگیری و گسترده بودن چتر گفتمانی خطری است که همه دلسوزان و علاقمندان به هویت انقلاب باید نسبت به آن هوشیار بوده و تلاش حداکثری در جهت فراگیری نمودن این چتر از واجبات روایت دوران انقلاب و عرصه دفاع مقدس است، هرگاه از روایت این دورویداد مهم غافل شویم و یا به جای وحدت بر بساخت روایتی تفرقه افکن از آن تکیه کنیم، همانا به سمت حذف هویت انقلاب از سپهر ایران زمین حرکت کرده‌ایم.

واقعۀ دفاع مقدس در نقش تثبیتی و ترویجی هویت این طبقات در کامیابی کارکردهای نهاد قدرت و حاکمیت که مهمترین آن حفظ امنیت و حراست از مرزهای کشور است، جایگاه بی‌بدیلی در حفظ و حراست از هویت فرودستان بی‌صدای دیروز در عرصۀ قدرت امروز دارد.

بر این مبنا برای حراست و نگهداشت این هویت به عنوان گفتمان هژمون در میان سایر گفتمان‌ها و خرده گفتمان‌هایی به سیاق هر جامعه‌ای در درون کشور حضور دارد نیازمند رایتگری از وقایع عرصۀ تأسیس و شکوه آن دارد که جایگاه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در این میان بی‌بدیل است. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که هر گفتمان و هویت حاکمی نیازمند فراگیری چتر گفتمانی و روایتی گسترده برای همه افراد درون آن جامعه است تا بتواند به به عنوان هویت

چرا باید از جنگ بنویسیم؟



عرفان حیدری
نویسنده و محقق

جنگ افزار همواره یکی از سه بازرگانی پر سود بوده است و چشم‌پوشی از آن ناممکن.

در این میان شاید هرگز کسی نتواند به تنهایی بالایی‌های فروش جنگ افزار، قاچاقچیان، دولتمردان و غیره و غیره طرف شود و از جنگیدن دم بزند؛ اما می‌توان با نیروی جادویی نوشت افزار از زبانی که جنگ افزارها به بار می‌آورند کاست.

زبانی که دامنه آن این روزها از مرزها و میدان‌های نبرد فراتر رفته و کارزار آن به شهرها و خانه‌های مردم عادی رسیده است. هم اکنون که من در حال نگارش این نوشتار هستم، در گوشه و کنار زمین و بیش از همه در اوکراین و غزه شهروندان عادی قربانی جنگ هستند و در این میان هزاران کودک بی‌گناه به‌ویژه در کارزار کوچک و شهری غزه به کام مرگ می‌روند. حتی

اگر جنگ‌ها در همان میدان‌های نبرد باقی می‌ماندند هم باز اثرات آن بر زندگی همه سایه می‌افکند؛ چنانکه تاریخ هم نشان داده که آتش جنگ تنها در میدان نبرد شعله‌ور نیست.

نویسنده‌ای درباره جنگ چنین نوشته که: «هر سربازی در جیب‌هایش، در موبایلش و لای دکمه‌های یونیفورمش زنی را به میدان جنگ می‌برد، آمار کشته‌های جنگ همیشه غلط

تاریخ چند هزار ساله زیست بشر بر روی زمین بیش از هر رویداد انسانی با پدیده جنگ گره خورده است. کمتر دورانی را می‌توان در این چند هزار سال دید که جنگ بزرگی در آن رخ نداده باشد و زیستگاه ما زمین در آرامش نسبی به سر برده باشد و شاید به جرأت بتوان گفت نمی‌توان یک دهه بدون جنگ و خونریزی در تاریخ پیدا کرد.

ازین رو بر خلاف آرزوی شیرین «جهانی بدون جنگ»، باید این واقعیت را پذیرفت که تصور موجودی به نام انسان، بدون جنگ، ممکن نیست و باز نباید این را هم نادیده گرفت که جنگ به بسیاری از پیشرفت‌های تکنولوژی و دانش آدمی کمک کرده است و برخی از اختراعات و اکتشافات آدمی فرزند همین جنگ‌ها هستند.

اینک مادر جهانی زندگی می‌کنیم که در آن شعار «بیابید نجنگیم» زیبا به نظر می‌رسد، اما هیچ‌کدام از زمامداران اقتصادهای بزرگ جهان، مدیران و گردانندگان شرکت‌های جنگ‌افزارسازی و شاید سازمان‌ها و نهادهای جهانی هم به آن شعار باور ندارند و هرکدام در راستای منافع خود نفتی بر آتش جنگ‌ها می‌ریزند. این را هم می‌دانیم که خرید و فروش



از جنگ جلوگیری کند اما شاید بتواند به کاستن اثرات نامطلوب جنگ کمک کند.

همچنین نباید از یاد برد که کشور ما ایران کشوری است در چهارراه رویدادهای تاریخی. کشوری در قلب گیتی، همسایگی مراکز تاریخی تمدن و در کنار گهواره‌های ادیان ابراهیمی، کشوری پهناور، دارا و سرشار از همه آنچه دیگر کشورها آرزوی داشتن‌اش را داشته‌اند و همه این‌ها در کنار هم باعث شده است تا سرزمین ما همواره مورد توجه جهان‌خواران بوده باشد و هر از چندی سروكله جویای نامی پیدا شود که بخواهد جنگ بر این خاک بیافکند.

پس افزون بر همه مواردی که در بالا برای نوشتن درباره جنگ آورده شد، باید این را هم افزود که اگر درباره جنگ و جانفشانی مردان و زنانی که در برابر دشمنان این مرز و بوم ایستادند، ننویسیم یا در قالب فیلم و انیمیشن و دیگر آثار هنری بازتاب ندهیم، نه تنها در ادای دین به ایشان کوتاهی کردیم، بلکه نسل‌های آینده را برای رویارویی با مواردی مشابه آماده نساختیم و این کوتاهی تاوانی سنگین خواهد داشت، آن هم در جهانی که همانگونه که اشاره رفت، جهان جنگ و چپاول و غارت است و جنگ میراث کهن آن.

بوده است، هر گلوله دو نفر را از پا در می آورد؛ سرباز و دختری که در سینه‌اش می‌تپد...» و می‌توان به این نوشتار چنین افزود که هر گلوله چندین قلب و روح را نشانه می‌رود، آن گلوله، مادر و پدر سرباز، خواهران و برادرانش، همسر و فرزندان و همه آنان که او را می‌شناختند بی‌بهره نمی‌گذارد و روان همه آن‌ها را تا زنده هستند کم و بیش می‌خراشد.

چه بسیار کسانی که از واپسین جنگ خود ما با عراق، از پس بیش از چهل سال همچنان چشم به راه بازگشت عزیزان خود دارند و چه بسیار زخم‌هایی که هنوز برایشان مرهمی نیافته‌اند. بر این‌ها باید همه جانبازان و آزادگان و خانواده‌هایشان را افزود که هنوز که هنوز است دست به گریبان چالش‌های همان جنگ پایان یافته هستند. در اینجا از صدها میدان مین و بمب‌های عمل نکرده و عواقب آن‌ها با اشاره‌ای می‌گذریم.

پس بازتاب چهره دیگر جنگ‌ها، نگاهی به سرنوشت جنگ‌افروزان و جنگ‌خواهان، پژوهش درباره قربانیان، راستی‌آزمایی گزارش‌های پیش‌فرض پذیرفته شده درباره جنایات، بررسی علل رخ دادن جنگ‌ها و نوشتن از تاریخ جنگ‌ها که گاه بر سر بی‌ارزش‌ترین چیزها با ارزش‌ترین دارایی‌های آدمی که همانا جان است را به نابودی کشانده، هرچند نمی‌تواند

به قلم و سخن کار برآید



عزیزالله محمدی
دبیر بخش راهیان

قلم و سخن یکه تاز امپراطوری بر فهم و درک انسان معاصر است که خود را از همه دوران های ماقبل برتر و پیشرفته تر می داند و هر که این دور ارج و ارزش می نهد بر جوامع بشر نیز تسلطی به غایت پرمعنا پیدا می کند. صاحب قلم و سخن در پرتو تأثیر بیان و تبیین معنا و مفهوم شوکت انسانی، خود را عزت به شرافت می بخشد و تعالی خود را با روشنایی که به جامعه بشر بخشیده به جشن می نشیند و هستی روح و روان و اندیشه خود را در سبد پر از کشف و اکتشاف به دیگران هدیه می کند. قلم و سخن اگر بر کام مجاری شناخت حقیقت و حقانیت هستی مأنوس نباشد؛ شرح تیغ دولبه ای است که می تواند به پهلوی انسان نیز بنشیند و او را به ورطه جهل و نادانی ماقبل روشنایی برده و بر سر سفره عناد و عداوت و شقاوت بنشاند. تقابل سخاوت و شقاوت و روشنایی و تاریکی و آمیزش مفاهیم مدرن و زوروق شده با معانی بشردوستانه، تاریخ معاصر را چنان تحت تأثیر قرار داده که در مواجهه با هر پدیده خبری متکی بر رسانه، انسان لاجرم باید از خویش بپرسد که این خبر چگونه و چرا و در کجا و برای که و برای چه زمانی تنظیم شده است و اگر پاسخ را در مصادیق عینی مبتنی بر درک حقیقت نیابد؛ مصداق پوشاندن تن حق با لباس باطل جلوه گری می کند. و امروز «ایران اسلامی» و «بشریت» به طور تمام قد در این کارزار سخت از نوع تقابل های آخرالزمانی قرار دارد که قلم و سخن می توانند بر روشنایی حقانیت پیام و اهداف و آرمان های

جهان، منهای کلام و جهان، منهای حرف و سخن و جهان! منهای قلم، چه می توانست باشد؟ این یک سوال فرضی بر مبنای بعضی پندهای موروثی نسل بشر است که گاهی انسان را به سکوت دعوت می کند- و حتی معانی مختلف حکمت و اخلاق را نیز در آن اثبات می کند- و گاهی آنچنان به کلمه و لزوم ارزش آن می افزاید که می گویند: «اول کلمه بود» و بعد... قلم و سخن هر دو از بی نهایت هستی آمده اند و هر دو پیوند دهنده جسم و جان را روح شده اند. آنگاه که خالق جهان هستی به قلم و هر آنچه که آن می نویسد قسم می خورد و یا به رسول خاتم (ص) خود فرمان به خواندن به اسم پروردگار خالق می دهد؛ همه چیز در پرتو کلمه و سخن و قلم معنا می یابد و مابقی، تصاویری مجازی بیش از حقیقت وجود «کلمه» نیستند؛ گرچه آن را زمین یا آسمان یا جهان و یا هر موجود دیگر بنامیم. سخن و قلم، ارزشی افزوده بر ارزش انسان هستند که هر که این دورا با خویش همراه کند؛ منزلت و شأن می یابد و هر که از این دو دور ماند؛ عاقبت بر «بخت» و «نام» بیشتر محتاج شد و در عرصه نفس گیر عمر بی مفهوم به پایان آن رسید. جهان تغیر و جهان تحول، همواره از مدار و مسیر سخن و قلم وام گرفته و انسان مشتاق همیشه به کمال، گرچه از دوران های مختلف سلاح و جنگ عبور کرده و گرچه هنوز می جنگد؛ اما! امروز، بیشتر از هر دوران دیگری با کلمه و با معنا و مفاهیم بر ساخته قلم می جنگد.

مسلم است که میزان تاب و طاقت پدر من نگارنده حدود چهل و سه سال، نسبت به موضوعات معیشتی و اقتصادی و اجتماعی و سایر موارد به دلیل مقایسه‌ای که هر دوازده‌های قبل داریم بالاتر است و او نسبت امروز خود با دوره‌های قبل رami سنجد و من نیز نسبت امروز خود با دوره‌های قبل خود را که درک کرده‌ام و قطعاً! فرزند من نیز تاب و تحملش به موضوعات روز کمتر از من است؛ چرا که او مفهوم نداشتن و نبودن و ندیدن و نشنیدن را درک نکرده و به محض آنکه کوچکترین مفهومی از سختی را دریافت می‌کند، بدون آنکه نسبت به سوابق بودن و نبودن و داشتن و نداشتن آن آگاه باشد؛ اختیار از دست داده و گاه با عصبان و طغیان و گاه با اعتراض و آشوب می‌خواهد معیار خود را فریاد بزند. این یک واقعیت اجتماعی است که چه من پدر و چه حاکمیت، اگر این قیاس‌ها را در دوره‌های مختلف تبیین می‌کردیم؛ جوان امروز در فاصله‌ای معنا دار نسبت به هنجارها و ارزش‌ها و منطق نمی‌ایستاد.

به هر روی، همان‌گونه که آخرین معجزه خدا بر بشر، کلام و سخن است؛ برای ما هم هیچ راه چاره‌ای جز سخن و نوشتار و تبیین، جهت ساخت جامعه‌ای ایده‌آل و مطلوب و آتیه دار وجود ندارد و باید نسبت‌ها و مقیاس‌های دوره‌های مختلف و به‌ویژه چهل و پنج سال گذشته را مرتب و به بهانه‌های مختلف برای نسل‌های بعدی بازگو کنیم که بستر این بازگویی رسانه است. رسانه‌های دیداری و شنیداری و مکتوب و رسانه‌های دیجیتال و هوشمند و «انسان رسانه‌هایی» که «فرهیختگان» و «نخبگان» هستند و ماکه در این عرصه قلم را برای سخن و سخن را برای قلم پرورش می‌دهیم باید دقیقاً بدانیم برای چه و برای که واژه‌ها و جمله‌ها را معنا می‌بخشیم؟ آیا بر اساس باور و اعتقاد و نیاز به تعالی روح و جوامع بشر است یا بر اساس اقتضاء زیست و نیازهای مرتبط؟

پاسخ هر کس به این سوال در نزد خودش، ماهیت شکل‌گیری و تأثیرات نوشتار با قلم و بیان سخن را در درون و بیرون روشن می‌سازد و هر نویسنده و متفکر سخنوری را در دنیای پیچیده رسانه‌ها در جهتی از معنا قرار می‌دهد که می‌توانیم بگوئیم او اهل قلم و سخن است یا اهل...

انقلاب اسلامی قوت و دوام و قوامی بیش از پیش بخشند. تربیت در علوم تربیتی به عوامل خاص و شیوه‌های خاص مرتبط است که وقتی به دنبال تربیت جامعه‌ای بزرگ باشیم باید حدود رفتاری و گفتاری معین برای آن تعریف کنیم و از منظر تمام نیازهای بشری به آن نگاه کنیم.

انقلاب اسلامی که ماهیت فرهنگی و مذهبی دارد در سال ۱۳۵۷ با درک جامعه و نخبگان به این نیاز فرهنگی و مذهبی، به پیروزی رسید و توجهات جهانی را به خود برانگیخت و البته، دشمنی‌های بسیاری را نیز در مقابل خود دید که برای فائق آمدن به این دشمنی‌ها باید علاوه بر رفتار حاکمیتی، مردم را نیز پرورش می‌داد تا بر اساس قواعد جوامع متمدنی بتواند در جهان با ویژگی‌های یک «قدرت» به صحبت بنشیند.

شیوه تربیتی جمهوری اسلامی به نظر می‌آید در خیلی از برهه‌های این چند دهه که حالا رو به نیم قرن شدن است؛ بیشتر رفتاری بوده تا گفتاری؛ و در این رفتارها گاه علاوه بر خطا و سلیقه، حتی اهمال و کوتاهی و انتظار به درک خود جامعه نیز وجود داشته که همین موضوع به مرور شکاف‌های بزرگی از درک در دو سوی موضوع، چه از سوی حاکمیت بر مردم و چه از سوی مردم بر حاکمیت، به وجود آورده و گاهی احساس می‌شود که مردم در یک کشور و بعضی از مسئولین در کشوری دیگر غیر از این سرزمین زندگی می‌کنند و قادر بر درک یکدیگر نیستند. همان‌گونه که بعضی از وقایع اجتماعی و بویژه فائده آشوب‌های ۱۴۰۱ به بهانه مرگ دختری به نام مهسا امینی نشان دادند؛ بزرگ‌ترین علتی که برای این فاصله و شکاف و عدم درک می‌تواند وجود داشته باشد؛ همان رفتار تربیتی حاکمیتی است که بی‌آنکه با مردم و با نسل جوان سخن گفته باشد انتظار دارد با رفتارهای سیاسی و یا امنیتی و اجتماعی، جامعه به درکی منطبق با شرایط مطلوب برسد؛ در حالی که! جامعه درک خود را مبتنی بر نیاز تطبیق داده و در عرصه معیشتی و اقتصادی دنبال معیارهای مطلوب می‌گردد و در خوش بینانه‌ترین صورت نسبت به جوانان، مسلم است؛ جوان امروز به دلیل تغییر یا افزایش وسعت نیاز و ذائقه، گزاره‌های سنجش معیار مطلوبش متفاوت از جوانان سال ۵۷ و دوران دفاع مقدس و دهه‌های قبل است؛ گر چه حتی آن گذاره و معیارهای ارزشی و میهنی را نیز دارا باشد.

امکانی برای جهاد تبیین



مجدد ترابی
دبیر بخش رآویان

رالمس کرده بودند و گاه کلاس های درس مان به خاطرات جنگی ایشان می گذشت. خاطراتی که هرچند همراه با اغراق و دور از واقعیت به نظر می رسید اما خالی از لطف هم نبود. دوران دبیرستان بلوغ جسمی و تحول فکری توأمان در حال شکل گیری بود و حالا دیگر بزرگ تر شده بودم و بزرگترها هم کم و بیش به حسابمان می آوردند. در سنی قرار داشتیم که برای سوالات و یافته هایمان به دنبال چرایی و دلیل می گشتیم، آن هم در فضایی متفاوت از محیط جاری جامعه و البته با مقتضای خاص خود.

پایگاه هوایی همدان حدود یک ساعت با مرکز استان فاصله داشت و مراکز تجمعی چون هیئت های مذهبی هفتگی و مسجدی که در نزدیکی منزل مان بود، جزئی از سرگرمی ها و اشتغالات در اوقات فراغت مان را شکل می داد. در آنجا بود که از عناصر مذهبی و همچنین مسئولین و فرماندهان پایگاه سخنرانی هایی در باب جنگ و خاطره گویی هایی با ملا حظات ویژه را ارائه می شنیدم، با شنیدن آن روایت ها روحم برای کسب اطلاعات بیشتر تشنه تر می شد و کمتر پاسخی برای این سوالات درباره جنگ می یافتیم. گاه بزرگ مردانی چون امیران سرتیپ خلبان محمود انصاری، جهان بخش حسینی و عبدالله کاشانی را در مسجد می دیدم و در فرصتی به اندازه فاصله بین دو نماز مهمان خاطرات شان می شدم.

آنچه درباره جنگ از رسانه ملی یعنی تلویزیون پخش و در هر سال تکرار می شد را آنقدر می دیدم که علاوه بر نام بازیگران،

جنگ ۸ ساله ایران و عراق در سال های ۱۳۵۹-۱۳۶۷ بخشی اجتناب ناپذیر از تاریخ سرزمین ما را نشان می دهد. من نسبت خود را با این جنگ زمانی پیدا کردم که کودکی هشت ساله در جمع بچه های دبستان پسرانه سلخی پایگاه ششم شکاری بوشهر، در تیرگی هوای ابری یک روز پاییزی زیر نم باران، پشت تابوت شهید خلبان علیرضا دباغیان و خیره به چشمان عکسی که روی تابوت شاهد مشایعت مان بود، قرار داشتم. شهادت اولین واژه پرتکرار چنین محافلی بود که در آن مقطع تصور درستی از آن نداشتم و بعدها آن را به عنوان یکی از پیامدهای جنگ شناختم. با پایان جنگ تحمیلی به همراه پدرم- که از نظامیان نیروی پدافند هوایی حاضر در صحنه نبردهای هوایی، با تخصص عملیات رادار بودند- از پایگاه هوایی بوشهر به پایگاه هوایی سوم شکاری شهید نوژه در همدان نقل مکان کردیم. آنجا هم علاوه بر نام پایگاه، نام مدرسه ای که در آنجا درس می خواندم نیز با عنوان «شهید» آغاز می شد؛ مدرسه ابتدایی شهید عباس بابایی. برخی همکلاسی ها نیز به عنوان فرزند شهید شناخته می شدند؛ یکی شان فرزند شهید خلبان هادی مقدم بود. گویی واژگان شهید، شاهد و شهادت مختص جنگ و نبرد و پایگاه قبلی نبود و در زمان صلح هم شنیده می شدند.

در دوره سه ساله راهنمایی برای اولین بار تجربه حضور در کلاس های درس با معلمان مرد را داشتیم. بخشی از این معلمان به عنوان نیروی داوطلب مردمی و بسیجی جنگ



در شرایطی که دنیا با شیوع ویروس کووید-۱۹ و تبعاتش دست و پنجه نرم می‌کرد، در دیدار جمعی از کارکنان و فرماندهان نیروی هوایی با رهبر انقلاب، فرمانی به نام «جهاد تبیین» صادر شد. فرمان جهاد تبیین برای من نیز آغازگر فصل جدیدی بود تا آنچه در این سال‌ها آموخته و به دست آورده بودم را به انتشار برسانم. رهبر انقلاب در ۱۹ بهمن سال بعد نیز طی اولین دیدار رسمی در شرایط وضع محدودیت‌های کرونایی، که به شکلی معنی‌دار با کارکنان نیروی هوایی انجام شد - جهاد تبیین را مجدداً مورد مطالبه قرار دادند و مصداقی برای آن برشمردند. ایشان عکس همافران نیروی هوایی در بیعت با امام راحل که در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ توسط عکاس روزنامه کیهان مرحوم حسین پرتوی ثبت شده را مصداق یک اقدام تبیینی خواندند. برای جانماندن از قافله جهاد تبیین بایستی درصدد یافتن ظرفی جهت ارائه محتوای تبیینی می‌بودم. در این بین نشریاتی چون روزنامه‌های ایران، جمهوری اسلامی و کیهان و همچنین ماهنامه‌های صنایع هوایی، صف، سرباز و به ویژه ماهنامه وزین و تخصصی سرو باستری مناسب برای اجرای فرمانی به نام جهاد تبیین یافتیم. آنچه تا به حال در سرو منتشر شده، ماحصل چهار سال فعالیت مستمر تبیینی در باب روایت پایداری هشت ساله نیروی هوایی در صحنه نبردهای هوایی می‌باشد.

متن و موسیقی فیلم و تیتراژ پایانی را هم حفظ شده بودم. به معدود کتاب‌هایی هم که در باب جنگ نوشته می‌شد، کمتر دسترسی وجود داشت. روزی که به مناسبت هفته دفاع مقدس ما را به باند پروازی و منطقه عملیاتی پایگاه بردند و هواپیماهای فانتوم با آن هیبت و رنگ آمیزی زیبا و خلبانان رزم دیده‌شان را دیدم نیز کمتر صحبت از جنگ و عملیات شد. آنجا را مملو از مردان آبی پوش خوش قد و قامتی که گویی پیکرهای شان را تراشیده و لب‌های شان را دوخته بودند، دیدم. مردانی که کمتر سخن می‌گفتند و هرکس خاموش و بی صدا در حال فعالیت بود. آنجا بود که تازه متوجه شدم در پشت صحنه یک پرواز نظامی طیف گسترده‌ای از کارکنان فنی در شعب متعدد هواشناسی، تجهیزات زمینی، برج مراقبت، سوله‌های عظیم تعمیر و نگهداری با آن زیرمجموعه‌های گسترده‌اش و همچنین آتش نشانان، کادر درمان و عناصر خط پرواز همگی در تکاپو بودند تا یک فانتوم مقابل دیدگان ما با غرش به آسمان برود و ایستادگی در آسمان را به ارمغان بیاورد. اتفاقی که همیشه از دور شاهد آن بودم، بی آنکه از این خیل عظیم کارکنان فنی و باسواد اطلاعی داشته باشم. سال‌ها بعد که توفیق پوشیدن خلعت آبی نیروی هوایی را پیدا کردم، تلاش کردم آنچه پیش از این به دنبالش بودم را با مطالعه، پژوهش و مصاحبه به شکلی دقیق بیام. سال ۱۳۹۸

قصه سرو



مصطفی عمانیان
دبیر تحریریه

به قول بیدل؛

هیچ کس بر شمع در آتش زدن رحمی نکرد
از ازل بر حال ما می‌گرید استعداد ما

واقع قضیه این است که هرچه قدر بخواهیم از آنچه برایمان مقدر شده فرار کنیم به سدّ سدید «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» برمی‌خوریم، تقدیر من هم از همان تاریخ یگه مندرج در شناسنامه محکوم به جنگ بوده: ۳۱ شهریور. سالش هم نقطه عطف جنگ؛ والفجر هشت. پس بی‌راه نبود از زمانی که کاری دستم گرفتم، مستقیم و غیرمستقیم رسیدم به جنگ! شاید هم بنا به قاعده «السنخیه علة الانضمام» قلم پروردگار، طرح ما را معلول انضمامی جنگ نوشته، که لامحاله راه فراری نیست. این مقدمه‌ای بود از نسبت تقدیری ام با سرو. نسبتی که در این چند سال به بهانه‌های مختلف سعی داشتیم از آن بگریزم، اما کماکان و مایکون کمند تقدیر از پای گریزان ما مستحکم‌تر است!

به قول سعدی؛

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری؟!
جواب داد که آزادگان تویی دست‌اند

شروع سرو و ادامه‌اش تا الآن، هرچند همراه با معذوریت‌ها و معذوریت‌هایی بوده، اما اقلّ خُسنش عادت نکردن به کار سازمانی و کارمندی است. به شهادت هرکه سرو را توزّقی کرده؛ این نشریه فراتر از بولتن‌های مرسوم و نشریات مسموم سازمانی است، فارغ از همه کاستی‌ها، فرم و محتوایش با هم می‌جوشند و اگر علاقه‌مندی در مسیرش باشد، به وسع خود سیرایش می‌کند. من هم می‌دانم که خیلی از محتواهای کار شده در این شصت شماره، شاید واجد ارزش افزوده‌ای نباشد که توجیهش هم همان معذوریت‌ها و معذوریت‌هاست، اما اشباع بی‌رویه‌های مجازی دلیل متقنی بر کنار گذاشتن ماشین چاپ نیست، محقق بلاخره می‌تواند با موتورهای جست‌وجو و منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی، آنچه در پی‌اش است را بیابد



به قول حافظ؛

شیوه چشمت فریب جنگ داشت

ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم

برای روایتِ دفاع مقدس سه شیوه مرسوم متصور است، شیوه عقل و شیوه عاطفه، جمع‌کنی تاریخ جنگ را با دومین شیوه می‌نگارند و جمع‌قلیلی هم از شیوه نخست مدد می‌جویند. و اقلی هم به تلفیق عقل و عاطفه و شور و شعور می‌پردازند. در تمام سال‌هایی که با جنگ درگیر بوده‌ام، کمتر نمونه‌ای از کتاب و فیلم و روایت‌گری و دیگر محصولات فرهنگی مرتبط دیده‌ام که به شیوه سوم، عقل و عاطفه را توأمان برای روایت خود به کار بگیرند. برقراری این توازن، رَشحاتی از حکمت می‌طلبد، چون دریافتنِ حد اعتدال در هر امری منوط به ره‌یافتی جامع از آن است، ره‌یافتی که ابتدا

اما محصل نیاز به کلاسه‌کردن داده‌ها و اطلاعات دارد، هنوز از سرمشق‌ها فارغ نشده، کماکان به دنبال طرز تازه‌ای برای بیان همان حرف‌های همیشگی است! این دلیل به زعم من از معدود دلایلی است که هنوز می‌تواند پشتوانه نشریات کاغذی و هدفی باشد که سروبرای مخاطب‌شناسی خود یافته است.

نه تنها من، بلکه هیچ کارشناس ساده دیگری که در گوشه و کنار فرهنگ و هنر مشغول است، نمی‌تواند جلوی ضرورت‌های مدیران را بگیرد، ضرورت‌های مدیران هم یحتمل شکارگاهی است که تقدیر کمندش را بر پای ماکشیده، پس لطفاً آرمان‌گرایانه مرا به چالش نکشید و همین خُرده استدلالم را قبول کنید. نفرمایید که «چرا میوه‌ای نمی‌آری؟!» چون بی‌محابا خواهید شنید «که آزادگان تویی دست‌اند.»

و انتها و ظاهر و باطن شیء را در نظر داشته باشد و مرعوب یک جلوه و یک بُعد و یک روایت و... بسیاری از این «یک» های دیگر نشود، سعی در جهت این نوع تقریر از دفاع مقدس شاید روایت ها را تقلیل دهد اما اصالت ها را آشکار می کند و در این آشکارگی، از حقیقت جنگ ما، که چون صومعه ای ژهبانیت افت رسول اعظم (ص) را در میدان جهاد محقق ساخت، گاهی به گاهی پرده ای کنار می رود.

خلاقیت و هوش و استعداد مخاطب در دریافت تلفیقی، و حد هر شیوه را نگاه داشتن، البته امری جدا از ویژگی های خود روایت است. فی المثل، گفتارهای متنی شهید آوینی در روایت فتح عموماً مبتنی بر احساسی شهودی است، و اصولاً در گستره آن ادبیات جایی برای تجزیه و تحلیل و فراهم آوردن امکان برداشت تاریخی-عقلانی برای مخاطب نیست. تلاش برای «روایت نوع سوم» و «سومین شیوه» به چهارمی می رسد که دیگر نمی توانم آن را در دسته بندی های روایت جنگ قرار دهم، چون آن «چارمین» همان «شیوه چشم اوست»، آنچه هرکسی را که گذرش به دهه شصت و بچه رزمندگان و بسیجی های واقعی امام و خاکریزها افتاده باشد، با هر نوع اعتقاد و سلیقه و مذهب و مکتبی مجذوب خودش کرده. این چارمین شیوه، دیگر به کار روایت نمی آید، برای سلوک شخصی است، برای زل به چشم هایی است که نمی دانیم چه دیدند که حالا پس از سال ها، حتی خاکریزهایشان و مزارشان و عکس هایشان هنوز قاعده های مرسوم را به هم می ریزد، نامحرم این روایت ما هستیم که بنا به رسم مألوف «غلط کردیم و صلح انگاشتیم».

به قول مُلای روم:

چون برسی به کوی ما، خامشی است خوی ما

زانکه ز گفت و گوئی ما، گرد و غبار می رسد

همین چند خط هم که قلمی شد، برایم خلاف آمد عادت بود، در این شش سال به جز یکی دو سرمقاله و چند یادداشت خیلی دستم به قلم نمی رفت و بیشتر پی گیر امور نشریه بودم. این همه دو جهت دارد؛ جهت دومش این است که اگر به روایت های رسمی راضی نباشی، اگر دنبال کار خلاقه باشی،

اگر بخواهی خلاف عادت رفتار کنی، تا وقتی که ایده هایت قرار می پیدا کنند ما حاصل گفت و گویت با این و آن «گرد و غبار» است، در گرد و غبار هم لامحاله ابهامی عمیق نهفته است. صاحب طرز تازه هر چند به همزبانی نیاز داشته باشد اما عموماً تقدیر برایش اینگونه رقم نمی خورد و نشانه گاه انواع و اجناس قضاوت ها می شود. به این سبب نتیجه گفت و گویش شبیه به بار می آورد و مجبور است خاموش باشد، چون حوصله اش را خودش و فرصتش را هم دیگری از او دریغ می کنند. این را هم بگویم که هر ایده خردسالی قرار نیست چون نوزادی در گهواره عقلی عام قرار بگیرد، جمعیت دایه خوبی برای این کودک نیست. هرکه خاموش باشد یعنی پذیرفته که جامعه عرصه کمال اندیشی نیست، جامعه با ایدئولوژی بیشتر نسبت دارد تا ایده و برای سامان دادن به آن همین حداقل ها کفایت است.

کفایت کند.

در بین شاعران حیرت سرا، قول ضعیف هم از حقیر؛

در گوشه ای نشستیم و بی قرار جنگ

باشیوه های چشم تو در انتظار جنگ

قدر جنون به عقل کسی قد نمی دهد

جز ما که خم شدیم فقط زیر بار جنگ

از آشتی ملولم و تشویشم آرزوست

سر را سپرده ام به خدا پای دار جنگ

آنکه همه اسارت خویش است و دیگری

عیار نیست تا که بفهمد عیار جنگ

از رنگ های فانی عالم چه مانده است؛

رنگ لباس خاکی مان از غبار جنگ

اینجا شلمچه نیست برادر نفس بکش

با زخم های سینه خود؛ یادگار جنگ



اشتراک ماهنامه سرو

شماره‌های قبل در صورت موجودی در انبار با ۵۰ درصد تخفیف

اشتراک شش ماهه: ۳۰ درصد تخفیف
اشتراک یکساله: ۴۰ درصد تخفیف

هماهنگی برای خرید اشتراک و ارسال

۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۸۰

۰۹۱۰۹۱۲۷۱۵۱؛ تماس و ارتباط از طریق «بله»



رازهایی برای انتخاب کتاب خوب!

۱

علاقه مندی های خود را کشف کنید:
برای مطالعه، به سراغ موضوعاتی بروید که به آن ها علاقه دارید.

۲

از مشورت غافل نشوید:
برای انتخاب کتاب خوب، با افراد کتاب خوان و کتاب شناس مشورت کنید.
برای این منظور کتابدارها گزینه مناسبی هستند.

۳

جذابیت ظاهری کتاب را جدی بگیرید:
خیلی مهم است که در آغاز راه مطالعه، با ظاهر کتاب - از طرح جلد گرفته تا قطع، صفحه آرایی، تصاویر و حتی نوع قلم و جنس کاغذش - ارتباط برقرار کنید.

۴

کتابی را انتخاب کنید که متن روانی داشته باشد:
اگر متن کتاب آن قدر سخت باشد که مجبور شوید یک جمله را چند بار بخوانید تا مفهومش را بفهمید، آن کتاب مناسب شما نیست.

۵

فهرست کتاب یا متن پشت جلد را دریابید:
اگر کتاب، فهرست یا متن پشت جلد داشت، به آن خوب توجه کنید. اگر متن پشت جلد یا فهرست به اندازه کافی جذاب بود و نظر شما را جلب کرد، یک پیام خوب دارد: شما کتاب مناسبتان را پیدا کرده اید.

۶

اگر کتابی نظرتان را جلب کرد درباره اش معرفی و نقد بخوانید:
رجوع به متن های معرفی کتاب، به شما کمک می کند کتابی را که دوست دارید بهتر و سریع تر پیدا کنید.

۷

نظر دیگر خوانندگان را درباره کتاب جویا شوید:
کسانی که قبل از شما آن کتاب را خوانده اند می توانند با نظرهاشان شما را به بهترین شکل راهنمایی کنند.

۸

به دفعات چاپ و تیراژ کتاب دقت کنید:
دفعات بیشتر چاپ هر کتاب یک معنی دارد: آدم هایی که این کتاب را خریده و خوانده اند خیلی زیادند.

۹

کتابخانه گردی را فراموش نکنید:
یکی از کارهایی که به شما کمک خواهد کرد کتاب های مدنظرتان را راحت تر پیدا کنید کتابخانه گردی است. کمی بیشتر وقت بگذارید و در میان قفسه های کتابخانه یا کتابفروشی ها چرخ بزنید.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

www.iranpl.ir